ثم قبض عمر فذكره وانه ابن عباس رضي الله عنهما [illegible]

فقال ابن عباس رضي الله عنهما التفسير على اربعة وجوه

تفسير وجه تعرفه العرب بكلامها [illegible] لا يعذر

احد بجهالته وتفسير يعلمه العلماء وتفسير

لا يعلمه الا الله تعالى قالوا [illegible] قلهو حقايق اللغة و

موضوع الكلام والثاني [illegible] التوحيد واصول الشرائع

والثالث فروع الاحكام وتاويل المتشابهات الرا

فهو فرض عين وما يختص به العلماء فهو فرض كفاية

[illegible] من وقت القيام الساعة ووقت

ظهور آياتها وما لا يعذر احد بجهله رواه

عن ابي هريرة رضي الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة فجلس الى قبر منها فقال ما يأتي على هذا القبر من يوم

وهو ينادي بصوت ذلق طلق يا ابن آدم نسيتني

انا بيت الوحدة وبيت الغربة وبيت الوحشة

[illegible]

كتاب منهاج النشر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزّل القرآن العظيم بالسبعة الاحرف تخفيفا
وتقريبا على هذه الامة وصنوف الصلوات الزاكيات والوف التحيات
النافحات على محمد المبعوث على كافة الاجناس لنشر الدين وكشف
الغمة وعلى آله واصحابه القراء للقراءات العشر الطيبة المتواترة
والروايات النيرة المتواترة وبعد بر دل عالم آراى
اصحاب حقيقت وارباب طريقت پوشيده نيست كه اشرف علوم
والطف منطوق ومفهوم علم كلام ملك علام عم نواله وجل طوله است
بتخصيص علم قراآت وطريق روايات كه جماعتى طالبان مجد ومعالى
كه ايام وليالى شريفه خويش را در طلب اين مطلوب دلربا ومحبوب
صرف ساخته وزوايا صوامع سرايرا از غير او پرداخته اند
وپيوسته كوشش خويش را بنواى اصول او داشته بلكه صحراى قلب وقالب خود را
بدو گماشته مراتب ايقان بكيفيتى علاوه شده ومنازل ايشان بحيثيتى
سمو پذيرفته كه صد دستان گلستان رسالت وعندليب چمن جلالت
عليه افضل الصلوات والطف التحيات در بستان مداح ايشان [illegible]

دستان در ترنم آمده كه اشراف امتى حملة القرآن وحامل القرآن
موجه الى الله يقدم ربه سيدا شريفا حتى يرافق المرسلين ۞ وخير
كم من تعلم القرآن وعلمه ۞ وخيركم من قرأ القرآن واقرأه وا
اهل القرآن هم اهل الله وخاصته پس بر هر صاحب فطنتى كه در دامن
[illegible] چنين محبوبى دل ويند نياويزد وكوتاه همت آن ناكسى كه با چنين
معشوقى خوش آميز در بنياميزد وچون در اين [illegible] مشاهده ميرفت
كه طائفه از صلحاء پاك دين ودرويشان [illegible] دلان صاحب يقين
از غايت ذوق ونهايت شوق بمواصلت اين محبوب راستين وطلعت اين
مطلوب نازنين داشتند ميخواستند كه بى اينكه طريق عزيمت را
سپرند روزگارى در طلبش سعى برند وشبى چند در دود دل
ودود چراغ خورند بى هوشانه او را در آغوش كشند واز صورت اين معنى
بيخبر بودند كه مصراع تا بنده رنج كنج نيستر مى شنود وطريق
اتصال بى وسايل ودلايل مسلوك نمى گردد ونوش نعمت بى نيش زحمت
حاصل نمى آيد وگل راحت بى خار رياضت نمى توان چيد وسالك بى مرشد
بمقصود نمى تواند رسيد والكل فى الجملة بر گوشه دامنش دستى يا
پندارند كه بكلى واصلند وغافلند از آنكه بغايت محجوب ونى حاصلند
بلكه با وجود اين معنى دعوى ارشاد ديگران نيز مى نمودند ونمى دانستند
كه نمى دانستند مثال هر كس كه نداند ونداند كه نداند

هر لاشه خرخریش بمنزل برساند وهر لنگ که نداند ونداند که نداند
در جهل مرکب ابد الدهر بماند عاقل آنست که نداند وبداند که نداند
وبترسد که بپرسد که بگویند که نداند جاهل آنست که نداند ونداند که نداند
وبترسد که بپرسد که بگویند که نداند پس محققان حروف و مقریان کلمات
تراب اقدام خوبتری خدام اهل القرآن حسین ابن عثمان کساه الله
لباس الغفران کش وتابعث را سرمایه خفی انگاشته با وجود قلت
بضاعتی که در این صناعت داشت عقد عروس کتابی فارسی بطریق نشر
در قراآت عشر را نصب العین خود ساخت تا این جماعت طالبان را دلیل گشته
و این طائفه را غبا نزا رسیده شده اتصال کلی ایشان را حاصل کرداند و اکثر
جر جمال القراء فی الزمانه شیخ الاقراء فی اوانه شمس الملة والدین محمد
السمرقندی علیه الرحمة اساس این قواعد را در سبع نهاده نقاب
از رخ این دلبر رعنا و مقصود انگشت نما کشاده و این خاکسار ضایع
روزگار را نیز بحسن ترتیب مختصری در ثلاثه اتفاق افتاده ولیکن
مقرر است که الاتفاق [illegible] من الانفراد

باتفاق جهانی توان گرفت و بانفراد کار جهانی شود خراب

والتزام نمود که اولا نزول قرآن و قراآت و اکثر جامع قرآن که بود و آن
صحابه که آنرا نوشتند و چند نسخه نوشتند و هر یکی را بکدام شهر فرستادند
و سبب نوشتن نسخ متعدد چه بود و اتصال اسناد قراآت را در یک باب

و این هیچ مدان که ذکر [illegible] رفت [illegible] از داخل مشتو است [illegible] بحث که موافق مثال [illegible] ۲

شکر آن بتقدیم رسانده و بعد از آن تجوید را از مخارج حروف و صفات
آن و وقف و ابتدا مجملی در یک باب مذکور کرداند مصراع حشو
خدا و داده را حاجت مشاطه نیست * ولیکن چون قاری اینها را بر
بجای بجای آورد نور علی نور گردد و بعد از آن اصول قراآت را باب
باب بقدر طاقت در غایة ابانه در سلک نظم کشد تا فرش که با آن
در سهولت کم در فرو عصیت آسان ترش و بعد از آن الاحکام التلاوة
فی الوحدة فرش را در میان جداول لفظا فلفظا بقراءة عاصم یا بروایة
حفص بنویسند تا انکس که موافق ایشان آید با ایشان خارج شود
و آن شخص که مخالف باشد قراءتش بشرحی مغرب کرده اید و رمزش
در زیر کلمه مختلف فیها بنهد و نشانه اماله کسره را سرنگون مثل
جاءکم در زیر حرف ممال بکشد و فرق میان رمز صاحب امالهٔ
محضهٔ صریحه و خداوند امالهٔ بین بین بواو سیاه کند و رمز صاحب
امالهٔ بین بین را از خداوند امالهٔ صریحه مؤخر دارد مثل موسی
ف د ش ج توخم و علامت تسهیل نقطه بر حرفی بنهد سرخ باد زیر حرف
بنهد و هر یکی را از قرا یا از روات که او را در کلمه اختلاف بود رمز
او را از دیگران مؤخر دارد و اگر این خلاف از یک کس بود بجای
رمز او این صورة را خعه بنگارد یعنی تخلف عنه و اگر از دو کس بود خعهما
یعنی تخلف عنهما و اگر از بیشتر خعهم یعنی تخلف عنهم و هر کلمه که
کثیر الوقوع و متحد الحکم باشد در موضع اول حکم آن بگوید و مواضع

باقیه را حواله بآن کند مگر آنکه تجدیداً للعهد یا از برای غرض دیگر
احیانا آنرا اعادة نماید و از قواعد هیچ چیز را اعادة نکند مگر از
جهت دشواری بر مبتدیان که لفظی چند را باز پس آورده هرجا
که رموز قاری و راوی باهم جمع شود رمز راوی را بآخر دارد
همچنین رموز قراء ثلاثه را از قراء سبعه مؤخر کرده هرگاه
که در قراءتین اختلاف وقوف ظاهر شود در متن یا در حاشیه مقید
کند و اگر در حاشیه نویسد بحساب هندسه نشانه سازد تا معلوم
شود که تعلق بکدام خانه دارد هر موضع که مخالف شاطبیه باشد
اشارت نماید تا هم کسی را که بطریق شاطبیه خواند مفید آید و هم کسی
را که بطریق طیبه خواند در هر کلمه که اختلاف فرشی و اصلی جمع شود
اختلاف فرشی را ضبط کند و اختلاف اصولی را بگذارد باعتماد آنکه
در اصول مذکور شده تا قاری به تیز ذهنی خود استخراج می نماید
مانند وَلَمُلِئْتَ و نُنْشِرُهَا و بِرَائِي که در فرش تخفیف و تشدید
لام از وَلَمُلِئْتَ و اختلاف فتح و سکون یاء از وبِرَائِي و مخالفت یا و نون
از نُنْشِرُهَا ثبت کرده و بیان ترك همزه باعتماد مذکور در اصول گذاشته
و اصول این کتاب بیست و شش باب آمده و اسم او تالیف تیل و تال
منهاج النشر العشر گشت چون میان هر راوی خلف در
اختیار او هیچ اختیاری نبود احتیاج بذکر ایشان نداشت و چون
در روایة ورش در طریق ازرق و اصفهانی مخالفت بسیار بود ذکر ایشان

نیز در جدول نمود و چون از حروف ابجد هیچ نمانده بود که رمز
ایشان سازد بحکم خیر الامور اوساطها از میان کنیه ازرق که
ابو یعقوبست این ترتیب را قو گرفت و از میان صفت اصفهانی
صف و رمز ایشان گردانید و جدول قراء ده گانه و رواة هشده
گانه و طریق دو گانه اینست که نموده شد و بالله التوفیق

ا	ب	ج	قو	صف	د	ه	ز
نافع	قالون	ورش	ازرق	اصفهانی	ابن کثیر	بزی	قنبل
ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	ص
ابو عمرو	دوری	سوسی	ابن عامر	هشام	ابن ذکوان	عاصم	ابو بکر
ع	ف	ض	ق	ر	س	ت	
حفص	حمزه	خلف	خلاد	کسائی	ابو الحارث	دوری	
ث	خ	ذ	ظ	غ	و	ش	
ابو جعفر	ابن وردان	ابن جماز	یعقوب	رویس	روح	خلف	

باب اول	باب دوم	باب سوم
در بیان نزول قرآن	در بیان تجوید	در بیان استعاذه
باب چهارم	باب پنجم	باب ششم
در بیان بسمله	در بیان میم الجمع	در بیان ادغام الکبیر
باب هفتم	باب هشتم	باب نهم
در بیان هاء کنایة	در بیان المد والقصر	در بیان الهمزتین في كلمة

الکنون مامول بالطاف عمیم واعطاف جسیم فضلاء باتمکین وصلحاء صاحب یقین که بعین مرحمت وانصاف نه بچشم طعن واعتساف در او ناظر کردند واگر بر خطایی وقوف یابند آنرا از سر احتیاط بلیغ اصلاح فرمایند زیرا که انسان محل نسیانست ومقصود این فقیر حقیر انتساب عجز وانکسار بوده نه اظهار فضل واعتبار وهر صاحب تمیز که از این سوده مسئله را تحقیق نماید مطموح این غریق بحر عمیق عیوب واین حریق نایره ذنوب واین سیاه کار تباه روزگار واین گرفتار بادیه اوزار را بدعا یاد فرماید **شعر** احبای اذکرونی فی دعاء

فان دعا ادعو امنی الفلاح دعاؤکم مفاتیح الرحمات ومصباح المسرة والنجاح فاقول وبالله التوفیق فانه بذلک حقیق

باب الاول در بیان نزول قرآن وقراآت وانکه وجوه قراآت نیز از کدام صحابه منقولست وانکه وانکه جامع قرآن که بود واز صحابه که آنرا نوشت وچند نسخه نوشته وهر یکی بکدام شهر فرستاد وسبب نسخ متعدده چه بود واتصال اسناد قراآت بدانکه قرآن مجید وفرقان حمید را بیک دفعه از لوح المحفوظ باسمان اول آوردند ودر بیت الاحسان نهادند تا در مدت بیست وچند سال علی اختلاف الاقوال بحسب احوال نجم نجم نازل میگشت تا تمام منزل شد وصحابه بزرگوار از حضرت سید ابرار صلی الله علیه وسلم علیهم آنرا حرف حرف تعلم نمودند تا غایتی که هیچ حرکت وسکون واثبات وحذف را فرو نگذاشتند وایشانرا هیچ چیز از آن شکی ووهمی واقع نشد پس بعضی از ایشان تمام حفظ کرده بودند وبعضی دیگر بیشتر از آن وبعضی دیگر بعضی تا روزی رسول صلی الله علیه وسلم نزدیک غفار بود پس جبرئیل علیه السلام آمد وگفت بدرستی که حضرت اله ترا می فرماید که امة تو بخوانند قرآنرا بیک حرف یعنی بیک قراءة پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود میخواهم از حضرت اله معافات ومغفرة او را بجهتی که امة من این معنی را طاقت ندارند چه ایشان امی ناتویسنده وناخوانده اند ودر ایشان مردان وزنان پیر وپسرکان

هست در حدیثی دیگر چنین است که پس میکائیل علیه السلام
حضرت رسول را صلی الله علیه وسلم فرمود که زیادة از این بخواه
پس حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم دیگر خواست و فرمود جبرئیل
علیه السلام می آمد و دستور یکی دیگر می آورد میکائیل علیه السلام
تعلیم و فرمود که زیادة از این بخواه تا اجازت هفت حرف آورد پس
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که در نوبت هفتم نظر
بمیکائیل کردم او خاموش بود پس دانستم که شمار آن آخر شد
وعدد آن همین است جماعتی از مهاجرین که بعضی از وجوه قرآت
از ایشان منقول گشته ابوبکر صدیق است ٭ وعمر خطاب ٭ وعثمان
عفان ٭ وعلی مرتضی ٭ وطلحه ٭ وسعد ٭ وابن مسعود ٭ وحذیفه ٭
وسالم ٭ وابو هریره ٭ وعبد الله بن عمر ٭ وعبد الله بن عباس ٭ وعمرو بن العاص
وپسر او عبد الله ٭ ومعاویه ٭ وعبد الله ابن الزبیر ٭ وعبد الله بن السائب ٭
وعایشه ٭ وحفصه ٭ وام سلمه ٭ واز انصار ابی بن کعب ٭ ومعاذ بن جبل
وابو الدرداء ٭ وزید ابن ثابت ٭ وابو زید ٭ ومجمع بن جاریه ٭
وانس بن مالک ٭ رضی الله تعالی علیهم اجمعین وبعد از آن که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وسلم از بیت الغرور بدار السرور فرمود
وامیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه بخلافة قیام نمود مسیلمه
کذاب که در زمان حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دعوی نبوت
می کرد خروج نمود وچنان قتلی شنیع دست داد که پانصد قاری

بروایتی هفتصد قاری از صحابه بکشتند پس امیر المؤمنین عمر بن
الخطاب بحضرت امیر المؤمنین ابی بکر صدیق رضی الله عنهما آمد وگفت
٦ جماعتی از قراء در جنگ مسیلمه کشته شدند وجماعتی دیگر که مانده
اند مبادا در دیگر جنگها کشته شوند وآن زمان قرآن از میان ما
برود وظیفه آنکه قرآن را جمع کنی پس امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله
عنه فرمود چگونه مرتکب امری شویم که حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما را بآن نفرموده ودرین باب عهدی با ما نکرده پس
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه او را فرمود که چنین کن والله که این امری نیکوست
وحتی این مبالغه با او می نمود تا او نیز با او باین معنی ملهم گشت زید بن
ثابت می گوید که امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنهما مرا طلب کرد
وگفت چون تو مردی جوانی وکاتب وحی بوده ٭ وظیفه آنکه قرآن را جمع
کنی وبنویسی پس من گفتم شما چگونه اقدام بامری خواهید نمود که
حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شما را بآن نفرموده وعهدی
با شما در این باب نبسته پس امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی
الله عنه این مبالغه با من می کرد تا خدای تعالی بمود مرا آنچه او را وعمر
را رضی الله عنهما نموده بود بحق خدای تعالی سوگند که اگر مرا تکلیف
کردندی که کوه را از جای خود نقل کنم هرآینه آسان تر بودی نزد من
از این معنی ولیکن چون امر بدان وارد بود در استادم وتتبع قرآن
می نمودم از سینهای مردان واز پارها واستخوانهای پهلو وپوستها

حجر

و سنگهاء سفید شك آنرا جمع کردم و آیتی که از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم شنیده بودم و تتبع ولی از ایشان نمی یافتم تا در نزد
مردی از انصار یافتم و در آن سوره الحاق کردم و آیة این بود
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ الآية بعد از آن
زید بن ثابت رضی الله عنه قرآنرا باحرف سبعه چنانکه منزل شده بود
در مصحف جمع کرده در پیش امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
بنهادند تا او متوفی شد دیگر پیش امیر المؤمنین عمر بود رضی الله
عنه تا او نیز وفات یافت دیگر پیش دخترش حفصه رضی الله عنها
بود تا سنه ثلاثین از هجرت در خلافت امیر المؤمنین عثمان رضی الله
عنه حُذَیْفَة بن الیمان رضی الله عنه در فتح ارمینیه و آذربایجان مشاهده
نمود که لشکر مسلمانان از شام و عراق در قرآن اختلاف میکنند
تا غایتی که بعضی مر بعضی دیگر را میگفتند قراءتی خیر من قراءتك
و آن بعض دیگر می گفتند قراءتی اصح من قراءتك پس حذیفه رضی الله عنه
از صوت این معنی بغایة بترسید بحضرت امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه آمد و قصه باز خواند و گفت یا امیر المؤمنین دریاب
این امت مبادا که چون یهود و نصاری اختلاف کنند و بلائی
که بایشان رسید ناگاه بایشان نیز رسد پس امیر المؤمنین عثمان
رضی الله عنه دوازده هزار کس را جمع کرد و ایشانرا گفت که اختلافی
چنین در میان مسلمانان روی نموده و سخنهای چنین می گویند

و این کفر است اکنون رای شما چیست ایشان گفتند رای شما چیست ای امیر
المؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود رای من آنست که همه مردم را بیك مصحف
یعنی بیك لغت جمع کنیم تا اختلاف واقع نشود ایشان گفتند این
نیکو رایی است پس امیر المؤمنین به پیش حفصه رضی الله عنها فرستاد
که این صحف بفرست تا نسخه کنیم و باز فرستیم پس چون صحف را
بفرستاد امیر المؤمنین زید بن ثابت را فرمود و از قریش عبد الله
ابن زُبَیر را و سَعید بن العاص را و عَبد الله بن الحارث را
رضی الله عنهم که این صحف را در چند مصحف بنویسید و هر زمان
که میان شما و زید اختلافی در نوشتن کلمه روی نماید آن کلمه را بزبان
قریش بنویسید زیرا که قرآن منزل نشده الا بلغت ایشان
زید بن ثابت میگوید رضی الله عنه که هر اختلافی که روی می نمود اجتهاد
می کردیم تا رای ما بر یك چیز قرار می گرفت و می نوشتیم تا در لفظ
التابوت اختلاف نمودند من میگفتم التابوه بها و ایشان میگفتند
التابوت بتاء و نه من رجوع بایشان می کردم و نه ایشان رجوع
بمن نمودند تا این حکایت را بر امیر المؤمنین رفع کردیم پس
فرمود که التابوت بتا بنویسید که لغت قریش اینست و در روایتی
دیگر چنین است که هر زمان که در آیتی شك می کردند می گفتند
که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فلان بن فلان را این آیة کرده
یعنی او را آموزانیده و شایستی که از مدینه تا آنجا سه میل راه

بودی پس می فرستادند واو را می آوردند واز او سوال می کردند
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را چگونه اقراء
فرموده پس همچنان که او میگفت می نوشتند تا هشت مصحف بدان
طریق که از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده بودند بتحقیق
آورده وقرار کردند که آن قرآن بنوشتند بی نقطه وبی اعراب
تا احتمال دیگر قراءة صحیحه داشته باشد مثل اُفٍّ که احتمال
شش قراءت دارد واگر اورا اعراب بودی تصور آن شدی که
مگر همین است وبس ومثل لیحصنکم که در وی سه قراءت جایز
است تذکیر وتانیث وتکلم واگر وی نقطه در زیر آن یا یک نقطه بر بالای
آن نهادندی اندیشه کردندی که مگر غیر این نیست وحال آنکه
اعتماد بر حفظ بود نه بر خط چنانچه گفته شد واما سبب تعدد مصاحف
آن بود که چون نزد امیر المؤمنین ثابت گشته که حروف مختلف
بنها مثل قالوا بی واو. وقالوا باثبات واو. وتلک بقی. ویرتدد منکم.
ویرتد منکم. ویسیرکم. ینشرکم. ولا یأتل. ولا یتألّ. واشد
منکم. ومنهم. وسراط. وصراط. از نزد خدای تعالی منزل شده
واز حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مسموع گشته وجمع کردن آن
در یک مصحف بی آنکه کلمه را مکرر سازند میسر نمی شود واگر چنین
می کردند تخلیط وتغییر روی می نمود پس این حروف را در مصاحف
متفرق گردانیدند تا مجموع را یاد گیرند وبخوانند بعد از آن امیر

المؤمنین رضی الله عنه مصحفی را بصره فرستاد ومصحفی را بکوفه
ومصحفی بشام ومصحفی را در مدینه رها کرد ومصحفی که آنرا امام
مصاحف میگویند از جهت خود بگذاشت ومصحفی دیگر را بمکه ٨
فرستاد ومصحفی بیمن ومصحفی به بحرین واهل هر شهری از این
هفت شهر چنانچه در مصحف ایشان نوشته بود همچنان از صحابه
تلقی نموده وایشان از دهن مبارک حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم تلقی کرده می خواندند تا غایتی که در این قسم قایم مقام
صحابه گشتند وبعد از آن از هر قومی از این شهرها چند نفر اهتمام
تمام وعنایت عام در ضبط قراءت وحفظ روایت نمودند بکیفیتی که
هر یکی در این فن امامی شدند قراءت را نسبت بایشان کردند
وگفتند قراءة فلان وقراءت فلان چنانچه از مدینه اول ابو جعفر
بود. وبعد از او شیبة بن نصاح. وبعد از او نافع. واز مکه
عبد الله بن کثیر بود. وحمید بن قیس. ومحمد بن محیصن. واز کوفه
یحیی بن وثاب بود. وعاصم بن ابی النجود. وسلیمان الاعمش. وبعد
از ایشان حمزه. وبعد از او کسائی. واز بصره عبد الله بن ابی
اسحق. وعیسی بن عمر. وابو عمرو. وبعد از ایشان عاصم جحدری
بود وبعد از او یعقوب. واز شام ابن عامر بود. وعطیة بن
قیس. واسماعیل بن عبد الله. وبعد از ایشان یحیی ذماری. وبعد از
او شریح بن یزید. الکنون از انچه دعوی رفته که در این باب

بود ذکر اتصال اسناد مانده چون این کتاب بطریق نثر
نوشته این فقیر حقیر تاب الله علیه اسناد قراءت نیز هم از آن طریق
می آورد و میگوید که روایة میکنم قراءات عشر را از علیات حضرت
شریعه مآب تقوی نقاب امام ائمة نحاریر المحققین مالك رقاب
اجلة جماهیر المدققین شافعی الثانی بانی مبانی المعالی والمعانی
نعمان الزمان احمد الیمان سلطان قضاة ممالك الاسلام
المفتخر بوجوده الشریف اهل کل الاقلام بیت
آنکه دیده ست و چشم زمان   وانکه نشنیده گوش زمین
مثل او اندر همه عالم مبین   در همه عالی همانا نعیب
الشیخ شمس الملة والحق والتقوی والدین صلاح الاسلام والمسلمین
ابی الخیر محمد بن محمد بن الجزری الشافعی
اعلی الله الولی شأنه العلی بحق النبی بعضی باجازة و بعضی
بسماع از لسان مبارك جناب او و بعضی بقراءت عزیز حضرتش
و بعضی از اسانید قراءاتش بطریق روایت اینست قراءة نافع
بروایة قالون از طریق ابی نشیط خواندم است بر عبد الرحمن
بن احمد بن علی بن البغدادی و او بر محمد بن احمد بن عبد
الخالق الصائغ المصری و او بر ابرهیم بن احمد بن فارس التمیمی
و او بر زید بن الحسن بن زید الکندی و او بر هبة الله بن
احمد بن الطیب الحریری و او بر محمد بن علی بن محمد الخیاط

و او بر عبید الله بن احمد بن عثمان بن جعفر بن بویان و او بر ابی بکر
بن اشعث و او بر ابی نشیط و از طریق حلوانی بر عبد الرحمن بن
احمد البغدادی و او بر محمد بن احمد الصائغ و او بر علی بن شجاع العباسی
الضریر و او بر ابی القاسم الشاطبی و او بر علی بن محمد بن هذیل و او بر
ابی داود سلیمان بن نجاح الاموی و او بر ابی عمرو الدانی و او بر
فارس بن احمد و او بر عبد الله بن الحسین السامری و او بر محمد بن
شنبوذ و او بر حسن بن ابی مهران الجمال بالجیم المعجمة و او بر احمد بن
یزید الحلوانی و خواندند ابو نشیط و حلوانی بر قالون و او بر نافع
و علامه جزری نور قبره در این اسناد مقابل شاطبی است و امروز
اسنادی عالی تر از این در دنیا نیست والله اعلم و بروایة ورش از طریق
ازرق خواندم بر محمد بن احمد بن علی بن الحسن المقری الدمشقی
و او بر ابی حیان محمد بن یوسف بن علی بن حیان النحوی و او بر
عبد النصیر بن علی بن یحیی الهمدانی و او بر عبد الرحمن بن عبد
الحمید الصفراوی و او بر عبد الرحمن خلف الله القرشی و او بر
عبد الرحمن ابن ابی بکر بن خلف الصقلی و او بر عبد الباقی بن فارس
بن احمد المقری و او بر قاسم بن احمد الطهطاوی و او بر عبد الله بن
عبد الرحمن الطهراوی و او بر عبد العزیز بن علی المصری و او
بر عبد الله بن مالك بن سیف التجیبی و او بر ابو یعقوب ازرق
و از طریق اصفهانی بر عبد الوهاب بن محمد الاسکندری و او بر

احمد بن محمد الاسکندری واو بر یحیی بن احمد الاسکندری واو بر
ابو القاسم الصفراوی الاسکندری و او بر ابن خلف الله الاسکندری
واو بر ابن الفحام واو بر نصر بن عبد العزیز واو بر حمامی واو بر هبة الله
البغدادی واو بر محمد بن عبد الرحیم الاصفهانی واو بر سلیمان بن داود
الرشدینی واخوانده اند ابو یعقوب ازرق وسلیمان بن داود بر ورش
واو بر نافع ونافع بر ابو جعفر وعبد الرحمن بن هرمز الاعرج وشیبة بن
النصاح القاضی ومسلم بن جندب الهذلی القاص ویزید بن رومان
وایشان هر پنج از ابو هریره وابن عباس وعبد الله بن العباس وایشان
از ابی بن کعب واو بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه ورضی الله عنهم
اجمعین واسناد عالی تر ازین در روی زمین امروز یافت نمیشود والله اعلم
قراءت ابن کثیر بروایة بزی از طریق ابی ربیعة خوانده است بر عبد
الرحمن بن احمد واو بر محمد ابن احمد واو بر ابی اسحق الاسکندری واو
بر ابی الیمن الکندی واو بر محمد بن عبد الملک بن خیرون واو بر عبد
السید بن عتاب واو بر حسین بن احمد بن عبد الله الجرمی واو بر عمر بن
محمد بن بنان البغدادی واو بر ابی ربیعه واز طریق ابن الحباب
بر احمد بن الحسین الحنفی در دمشق واو بر پدر خود واو بر قاسم بن
احمد اللونی واو بر احمد بن علی الحطاب واو بر علی بن هذیل واو بر
سلیمان بن نجاح واو بر ابی عمرو الدانی واو بر محمد بن یوسف النجاد
واو بر علی بن محمد بن بشر الانطاکی واو بر حسین بن الحباب الدقاق وخوانده

اند ابو ربیعه وابن الحباب بر بزی وبروایة قنبل از طریق ابن مجاهد
بن محمد بن عبد الرحمن بن علی الحنفی در مصر واو بر محمد بن عبد الخالق
١٠ واو بر ابراهیم بن فارس واو بر زید بن حسن واو بر هبة الله بن احمد
واو بر ثابت بن بندار واو بر فرج بن عمر الضریر واو بر صالح بن
محمد بن المبارک المؤذن واو بر ابن مجاهد واز طریق ابن شنبوذ
بر ابی محمد بن البغدادی واو بر صایغ واو بر کمال الدین بن فارس واو
بر کندی واو بر سبط الخیاط واو بر ثابت بن بندار واو بر عبد الوهاب
بن علی المشهود بابی تغلب واو بر قاضی ابی الفرج المعافی واو بر ابن
شنبوذ وخوانده اند ابن مجاهد وابن شنبوذ بر قنبل وخوانده اند
بزی وقنبل بر قواس واو بر ابی الاخریط واو بر اسمعیل بن عبد الله
القسط واو بر معروف بن مشکان واو بر ابن کثیر وابن کثیر بن عبد الله
التابعی المخزومی الصحابی ومجاهد بن جبر ودرباس که مولی ابن
عباس بوده وخوانده است عبد الله التابعی بر ابی بن کعب وعمر بن
الخطاب وخوانده است مجاهد بر عبد الله بن عباس وعبد الله بن التابعی
وخوانده است درباس بر عبد الله بن عباس وخوانده است ابن عباس
بر ابی بن کعب وزید بن ثابت وخوانده اند ایشان هر دو وعمر بر حضرت
امام ائمه عالم صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنهم قراءة ابو عمرو
بروایه دوری از طریق ابی الزعراء خوانده است بر عبد الوهاب بن یوسف
بر ابراهیم در دمشق واو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق در مصر واو بر ابراهیم

بر فارس واوبر زید بن حسن واوبر عبد الله بن علی واوبر احمد بن
علی المقری واوبر ابو الحسن عطار واوبر ابو الحسن حمامی واوبر
ابو طاهر بن ابی الفارج واوبر ابن مجاهد واوبر ابو الزعراء وازطریق
ابن نوح بر ابی اللبان واوبر محمد بن یوسف الهذلی واوبر عبد
النصیر الاسکندری واوبر مکین الاسمر واوبر عبد الرحمن المالکی
واوبر خلف الله بن محمد واوبر ابن بلیمه واوبر عبد الباقی بن فارس
واوبر عبد الباقی الخراسانی واوبر یزید بن علی العجلی الکوفی واو
بر احمد بن نوح وخوانده ابو الزعراء وابن نوح بر ابی عمر
الدوری واوبر یزیدی واوبر ابو عمرو وبروایة سوسی ازطریق
ابن جریر خوانده است بادغام اول از مثلین ومتقاربین وباظهار
بر عبد الرحمن امام مصر واو همچنین خوانده بر ابی عبد الله القباقبی
واو همچنین بر عمار بن فارس واو همچنین بر ابی الیمن الکندی واو
همچنین بر خطیب محمد بن خضر الحلبی واو همچنین خوانده بر
یحیی بن احمد السبتی واو همچنین بر محمد بن الدینوری واوبر محمد بن
حبش الدینوری واوبر موسی جریر الرقی وازطریق ابن
جمهور بر ابن القباقب واوبر عبد الله القباقبی واوبر علی بن شجاع
الضریر واوبر محمد بن یوسف القدسی واوبر ابی الکرم الشهرزوری
واوبر عز الشرف واوبر بر کارزینی واوبر احمد بن نصر الشذائی
واوبر محمد بن احمد البغدادی واوبر موسی بن جمهور وابن جریر وابن

جمهور خوانده اند بر سوسی واوبر یزیدی واوبر ابو عمرو واوبر جماعتی از
اهل مکه مجاهد وسعید بن جبیر وعکرمة بن خالد وعطا بن ابی رباح وعبد
الله بن کثیر ومحمد بن عبد الرحمن بن محیصن وحمید بن قیس الاعرج
وبر جماعتی از اهل مدینه ابو جعفر ویزید بن رومان وشیبة بن نصاح
وبر جماعتی از اهل بصره ابی الحسن البصری ویحیی بن یعمر وغیر
ایشان وایشان بر جماعتی از صحابه خوانده اند که ذکر ایشان از پیش
رفت قراءة ابن عامر بروایة هشام ازطریق حلوانی خوانده
است بر محمد بن احمد ابن علی بن الحسن در دمشق واوبر عبد الله بن
عبد المؤمن هم در دمشق واوبر احمد بن غزال واوبر شریف الداعی
واوبر ابو بکر الباقلانی واوبر ابو العز القلانسی واوبر ابو علی الواسطی
واوبر علی بن نفیس واوبر عبد الله بن الحسین واوبر ابن عبدان واوبر
حلوانی وازطریق ابی بکر الداجونی بر ابن البغدادی واوبر محمد بن احمد
الصائغ واوبر علی بن شجاع واوبر عبد العزیز بن باتا واوبر علی بن ابی
سعد الخباز واوبر حسن بن محمد البارتخی واوبر ابی الحسن الخیاط واو
بر ابی الفرج النهروانی واوبر زید بن علی الکوفی واوبر ابو بکر الداجونی
وخوانده اند حلوانی وداجونی بر هشام وبروایة ابن ذکوان ازطریق
اخفش بر احمد ابن الحسین بن سلیمان الکندی در دمشق واوبر بدر الدین
واو قاسم بن احمد بن الموفق الاندلسی واوبر زید بن حسن واوبر محمد بن
المهتدی واوبر احمد بن علی الصوفی واوبر ابو الحسن حمامی واوبر

بدل
نفیس

محمد بن حسن النقاش واو بر اخفش در دمشق واز طریق محمد بن
موسی الصوری بر ابن الصایغ واو بر ابی عبد الله المصری واو بر
ابرهیم بن احمد واو بر زید بن الحسن واو بر عبد الله علی واو بر
ابو العز قلانسی واو بر ابو علی الواسطی واو بر بکر بن شاذان
واو بر زید بن علی المذکور واو بر ابو بکر الرملی واو بر محمد بن
موسی الصوری وخوانده اند اخفش وصوری بر ابن ذکوان
وخوانده اند هشام وابن ذکوان بر ایوب بن تمیم التمیمی واو بر یحیی بن
الحارث الذماری واو بر ابن عامر واو بر ابو الدرداء ومغیرة
بن شهاب المخزومی ومغیرة بر عثمان بن عفان وعثمان وابو الدرداء
بر حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه وعلی آله وصحبه النجباء قراءة
عاصم بروایة ابو بکر از طریق یحیی ابن آدم خوانده است بر احمد بن
حسین بن سلیمان واو بر محمد رشد واو بر ابی محمد الرزقی واو بر ابی الیمن
الکندی واو بر سبط الخیاط واو بر ابی طاهر بن سوار واو بر علی بن
طلحة البصری واو بر عبد العزیز بن عصام واو بر یوسف بن
یعقوب الواسطی واو بر شعیب الصریفینی واو بر یحیی بن آدم
واز طریق یحیی العلیمی بر عبد الرحمن بن احمد البغدادی باسناد
مذکور تا ابو عمرو دانی واو بر فارس بن احمد واو بر عبد الباقی بن
الحسن الخراسانی واو بر علی بن محمد بن خلیع واو بر یوسف بن
یعقوب الواسطی واو بر یحیی ابن محمد العلیمی ویحیی بن آدم ویحیی بن محمد

العلیمی خوانده اند حرف حرف بر ابو بکر واو بر عاصم وبروایة حفص
از طریق عبید بن الصباح بر عبد الرحمن بن احمد واو بر محمد بن احمد
واو بر ابرهیم بن احمد واو بر زید بن حسن واو بر سبط الخیاط واو بر
شریف ابی الفضل واو بر کارزینی واو بر هاشمی واو بر اشنانی واو بر
عبید بن الصباح واز طریق عمرو بن الصباح بر محمد بن عبد الرحمن
الحنفی المذکور واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابرهیم بن احمد الاسکندری
واو بر ابی الیمن الکندی واو بر سبط الخیاط واو بر ابن سوار واو بر
ابو علی الشرمقانی واو بر ابو الحسن الحمامی واو بر احمد بن عبد
الرحمن البختری المعروف بالولی واو بر احمد بن محمد الملقب بالفیل
واو بر عمرو بن الصباح وخوانده اند عبید وعمرو بر حفص وابو بکر
وحفص بر عاصم وعاصم بر عبد الرحمن السلمی وزر بن حبیش
وابو عبد الرحمن السلمی بر عثمان بن عفان وعلی بن ابی طالب وابی بن
کعب وزید بن ثابت وعبد الله بن مسعود وخوانده است زر بن حبیش
بر عثمان بن عفان وعبد الله بن مسعود رضی الله عنهم وایشان بر جناب
صدر صفه صفا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم ما سمع بالمدینة والصفا
اسناد قراءة حمزه بروایة خلف از طریق ادریس خوانده بر ابی المعالی بن
احمد الدمشقی واو بر محمد بن یوسف الاندلسی واو بر عبد النصیر واو بر
جعفر بن علی واو بر ابن خلف واو بر ابن الفحام واو بر عبد الباقی ابن فارس بن
احمد واو بر محمد خیرو واو بر عبد الباقی بن الحسن واو بر احمد بن عبد الله

ابن صالح واو بر ادریس واو بر خلف واو بر سلیم واو بر حمزه وبروایة
خلاد از طریق ابن الهیثم بر محمد بن عبد الرحمن النحوی وابو عبد الله بن القابح
واو بر کمال الحباشی واو بر ابی الجود واو بر ناصر بن الحسن الشریف واو بر ابو الحسین
الخشاب واو بر ابو الفتح بن بابشاذ واو بر طاهر بن غلبون واو بر عبد المنعم
واو بر صالح بن ادریس البغدادی واو بر عبد الرحمن بن اسحق الکوفی واو
بر قاسم بن نصر المازنی واو بر محمد بن الهیثم الکوفی واز طریق ابن شاذان
وزان وطلحی باسناد مذکور تا ابو عمرو الدانی واو از طریق ابن شاذان
بر فارس بن احمد خواند واو بر سامری واو بر ابن شنبوذ واو بر شاذان واز
طریق وزان بر فارس بن احمد واو بر عبد الباقی بن الحسن واو بر ابرهیم بن
احمد البزوری واو بر حسین بن الحسین الصواف واو بر قاسم بن یزید الوزان
واز طریق طلحی ابو عمرو چنین گفته اخبرنا بها ابو القاسم عبد العزیز بن جعفر
الفارسی قال حدثنا بها عبد الواحد بن عمر و عبد الواحد بر ابو جعفر الطبری
خوانده واو بر سلیمان بن عبد الرحمن الطلحی الکوفی وایشان هر چهار بر خلاد
واو بر سلیم واو بر حمزه وحمزه بر سلیمان بن مهران الاعمش ومحمد بن عبد
الرحمن بن ابی لیلی القاضی وحمران بن اعین وابو اسحق السبیعی وجعفر بن محمد
الصادق وغیرهم رضی الله عنهم واعمش بر یحیی بن وثاب خوانده واو بر علقمه
واسود وعبید بن نضیلة الخزاعی وزر بن حبیش وابی عبد الرحمن السلمی
وغیر ایشان وخوانده است محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی بر منهال بن عمرو
واو بر سعید بن جبیر وخوانده است حمران بر عبید بن نضیله واو بر علقمه

وخوانده است ابو اسحق السبیعی بر ابو عبد الرحمن السلمی وخوانده است
جعفر بن محمد الصادق بر پدر خود زین العابدین واو بر پدر خود حسین بن علی
واو بر پدر خود علی بن ابی طالب ه وخواندند علقمه واسود وعبید بن نضیله
وزر بن حبیش وابی عبد الرحمن السلمی بر ابن مسعود وعلی بن ابو طالب
وعبد الله بن مسعود بر جناب مقدس سید کونین صلی الله علیه وسلم
علیهم صلوة وسلامه آمین ذکر اسناد قراءة کسائی بروایة ابو الحارث
از طریق محمد بن یحیی خوانده است بر عبد الرحمن بن احمد در مصر واو
بر محمد احمد العابد هم در مصر واو بر ابرهیم بن فارس واو بر زید بن
الحسن واو بر عبد الله بن علی واو بر محمد بن بنداد واو بر یوسف بن
حباب واو بر ابو نصر القهندزی واو بر علی بن محمد الخبازی واو بر زید بن
علی واو بر احمد بن الحسن البطی واو بر محمد بن یحیی ه واز طریق سلمة
بن عاصم بر ابن اللبان واو بر ابی حیان واو بر ابی جعفر الخزناطی واو
بر ابی محمد العبدی واو بر ابی خالد اللحم واو بر ابو الحسین بن الباذش
واو بر ابی الحسین بن ابی زید الداقی واو بر ابی العباس المهدوی واو بر
ابی عبد الله بن سفیان واو بر عبد المنعم بن غلبون واو بر ابی الفرج
البغدادی واو بر ابن مجاهد واو بر تغلب واو بر سلمة بن عاصم ه
وخوانده اند محمد بن یحیی وسلمة بن عاصم بر ابی الحارث واو بر کسائی
وبروایة دوری از طریق جعفر النصیبی بر محمد بن احمد بن اللبان
واو بر ابی حیان واو بر ابی محمد المریوطی واو بر ابی القاسم القزازی

واو بر ابن عطیة واو بر ابن بلیمه واو بر عبد الباقی بن فارس بن احمد
واو بر پدر خود فارس واو بر عبد الباقی بن الحسن واو بر ابن الجلندا آه
واو بر جعفر الحنصیبی واز طریق **ابی عثمان الضریر** باسناد مذکور
تا ابی عمرو الدانی واو بر عبد العزیز بن جعفر الفارسی واو بر ابی هاشم
البغدادی واو بر ابی عثمان الضریر وخوانده اند جعفر وابو عثمان بر
دوری **واو بر کسائی وکسائی بر حمزه** وعیسی بن عمر الهمدانی ومحمد بن
ابی لیلی وغیر ایشان الا آنکه مادة قراءة او از حمزه بوده وخوانده است
عیسی بن عمر بر عاصم واتصال قراءة ایشان تا بحضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم از پیش گذشت **اسناد قراءة ابی جعفر** بروایة **عیسی بن**
وردان از طریق **فضل ابن شاذان** بر محمد بن عبد الرحمن النحوی خوانده
واو بر محمد بن احمد المصری واو بر ابرهیم بن احمد التمیمی واو بر ابی
الیمن الکندی واو بر محمد بن عبد الملک البغدادی واو بر عبد السید بن
عتاب المقری واو بر محمد بن یاسین الحلبی واو بر ابی الفرج الشطوی
واو بر ابو بکر بن هارون واو بر فضل بن شاذان واز طریق **هبة الله** بن
ابن الصایغ واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر فارس واو بر [illegible] کندی
واو بر سبط الخیاط واو بر ابی العز القلانسی واو بر ابی علی الواسطی واو بر
تا می ابو العلاء الواسطی واو بر حنبلی واو بر هبة الله وخوانده اند فضل
بن شاذان وهبة الله بر حلوانی واو بر قالون واو بر عیسی بن وردان
واو بر ابو جعفر وبروایة **ابن جماز** از طریق **هاشمی** بر محمد بن عبد

الرحمن الحنفی واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابی اسحق بن فارس واو بر ابی الیمن
الکندی واو بر سبط الخیاط واو بر ابن سوار واو بر ابی علی الشرمقانی واو بر
محمد بن عبد الله الاصفهانی واو بر محمد بن عمر الخرقی واو بر محمد بن جعفر الاشنانی
واو بر محمد بن احمد الثقفی الکسائی واو بر ابن شاکر واو بر ابن سهل القتات
واو بر ابی عمران البزاز واو بر ابن رزین واو بر هاشمی واز طریق **ودیب**
بر ابن اللبان واو بر ابی محمد الواسطی واو بر ابو غزال الواسطی واو بر ابو
البدر الداعی واو بر ابی عبد الله الحلی واو بر ابی العلا الهمدانی واو بر ابو العز
القلانسی واو بر ابی القاسم الهذلی واو بر ابی محمد الدباغ الاصفهانی
واو بر ابی جعفر التمیمی واو بر ابی بکر بن بهرام الاصفهانی واو بر [illegible]
وخوانده اند هاشمی ودوری بر ابن جعفر واو بر ابن جماز واو بر ابی جعفر
وابو جعفر بر عبد الله بن عیاش وابو هریره وابن عباس وایشان هر سه بر
ابی بن کعب وابن عباس وابو هریره بر زید بن ثابت نیز خوانده اند وبعضی
گفته اند که ابو جعفر بر زید خود خوانده والله اعلم وایشان بر حضرت
سید ابرار وسند اخیار صلی الله علیه وآله وصحبه ما لاحت الشموس والاقمار
ذکر اسناد قراءة یعقوب بروایة **رویس** خوانده است بر عبد الرحمن
بن احمد البغدادی واو بر محمد بن احمد المصری واو بر ابرهیم بن احمد
الاسکندری واو بر زید بن الحسن واو بر عبد الله بن علی البغدادی
واو بر ابی العز القلانسی واو بر حسن بن قاسم الواسطی واو بر حمامی
واو بر نخاس واو بر تمار واو بر رویس واو بر یعقوب بروایة

روح از طریق ابن وهب بر محمد بن احمد خوانده در قاهره واو بر ابو عبد
الله الصایغ واو بر ابی اسحق الدمشقی واو بر زید بن الحسن واو بر محمد بن
علی واو بر ابن سوار واو بر مسافر بن الطیب البصری واو بر ابن خشنام
واو بر ابی العباس التیمی واو بر ابن وهب ٭ واز طریق زبیری بر
ابن اللبان باسناد مذکور تا ابو القاسم الهذلی واو بر منصور بن احمد
واو بر ابی الحسین الاصفهانی واو بر ابن خشنام الجوهری واو بر ابی عبد الله
الزبیری ٭ وخوانده اند ابن وهب وزبیری بر روح واو بر یعقوب
ویعقوب بر سلام بن ابی سلیمان الطویل وشهاب بن شرنفه ومهدی
بن میمون وجعفر بن حیان العطاردی ٭ وسلام بن عاصم وابو عمرو
خوانده وشهاب بر هارون بن موسی الاعور خوانده وهارون بر ابو عمرو
وعاصم جحدری خوانده وعاصم بر امام حسن بصری ومهدی بر شعیب
بن الحبحاب واو بر ابی العالیه واو بر ابی بن کعب وزید بن ثابت ٭ وخوانده
است جعفر بن حیان بر ابی رجاء العطاردی واو بر ابی موسی الاشعری
زید بن ثابت وابی ابن کعب وابی موسی بر حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم واسناد باقیات از پیش معلوم شد ذکر اسناد قراءة
خلف بروایه وراق از طریق ابن عمر القرشی خوانده است بر ابی
عبد الله الحنفی وابی محمد الشافعی وایشان هر دو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق
المصری واو بر کمال بن فارس واو بر زید بن الحسن واو بر عبد الله بن احمد
البغدادی واو بر محمد بن علی بن موسی الخیاط واو بر ابی الحسین الشونیزی

واو بر ابن ابی عمر القرشی واز طریق محمد بن اسحق بحی بیرش بر عبد
الرحمن بن احمد المصری واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابرهیم
بن احمد بن فارس واو بر ابی الیمن الکندی واو بر سبط الخیاط واو بر
ابی العز القلانسی واو بر یوسف بن جبارة واو بر ابی الوفا الفانی
واو بر ابی بکر بن مهران واو بر محمد بن مرة واو بر محمد بن اسحق
الوراق ٭ واز طریق بر نماطی باسناد مذکور تا ابی الکرم الشهرزوری
واو بر عبد السید بن عتاب واو بر ابی العلا واو بر ابی العز واو
بر ابی علی الواسطی واو بر ابی عبد الله الحربی واو بر ابی الحسن النجار
المعروف بالبرصاطی ٭ وخوانده اند ابن ابی عمر ومحمد بن اسحق وبر نماطی
بر اسحق الوراق واو بر خلف وبروایة ادریس بر شیخ عبد الرحمن
بن احمد الواسطی واو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق المعدل واو بر
ابرهیم بن احمد واو بر ابی الیمن واو بر سبط الخیاط واو بر دو امام
عبد القاهر بن عبد السلام العباسی وثابت بن بندار البقال
وعبد القاهر بر محمد بن حسین الکارزینی واو بر احمد بن سعید
جعفر المطوعی وثابت بن بندار بر قاضی ابی العلاء الواسطی خوانده
واو بر احمد بن جعفر القطیعی ٭ وخوانده اند مطوعی وقطیعی بر
ادریس وادریس بر خلف ٭ وخلف بر سلیم وسلیم بر حمزه وسند شد
مذکور شد وخلف بر اعشی نیز خوانده واو بر ابی بکر وخلف بر سعید
بن اوس الانصاری نیز خوانده واو بر مفضل واو بر ابان العطار

بکر ص

وابوبکر ومفضل وابان هرسه بر عاصم و خلف از کسائی نیز
روایة کرده واو از حمزه وخلف از یحیی بن آدم نیز روایة کرده
واو از ابوبکر وابوان عاصم وسند عاصم وحمزه وکسائی مقدم
گشت والله اعلم

باب دوم در بیان تجوید

بدانکه نویسنده این نوشتها بعد از معرفت حضرت بی نیاز نماز
است ونماز درست نمی آید الا بقراءت ناطق وقراءت صحت نمی یابد
الا بمعرفت مخارج حروف وصفات آن وتصحیح واتقان قراءت
بانکه هر حرفی را از مخرجی که مخصوص اوست چنان درست بیرون
آورد که از حرفی که مقارب اوست ممتاز گردد مثل ت و ث وهمچنین
صفتی چند که هر حرفی بآن معروف اند تمامشان بدهند زیرا که حرفی
چند که مخرجشان یکیست از یکدیگر جدا نمی گردند الا بصفات
وهمچنین حرفی چند که صفاتشان یکیست از هم دیگر ممتاز نمی شوند مگر
بمخارج مثل همزه وها که در مخرج ودر صفات در استفال وانفتاح و
سکون شریکند و همزه بسبب جهر وشدت ونیز ها بواسطه همس
ورخاوت از یک دیگر منفرد می شوند وتصحیح واتقان وقتی میسر
شود که بذوق مدید ومهلت بعید ریاضت بکشد وسعی بر دوزبان
ودهان را بگفتن آن وآن مدت خوگار میگردانند تا آن یافی که
طبیعت او گردد وبعد از آنکه نطق را بگفتن حرف مفرده محکم
گردانید شروع در تصحیح واتقان ترکیب کند چه برکس باشد که

پوشانند وغیر این چهار حرف را منفتحه میخوانند زیرا که در وقت گفتن آنها
زبان از کام گشاده میشود وکام بالا را نمی پوشانند تا گشادگی در میان زبان
وکام می افتد دیگر هفت حرف را حروف استعلا می گویند از آن روی که
در زمان گفتن این حروف زبان بیالا می رود ومجموع آن اینست قظ
خص ضغط واستعلا طلب بلندی باشد وانچه غیر این هفت حرف است
از حروف مستفله میخوانند بنابر آنکه زبان در وقت تلفظ بر آن میل
ببالا نکند وتسفل بزیر آمدن بود دیگر شش حرف را ر ل ن ب ف م
حروف مذلقه گویند زیرا که سه حرف اول از کناره زبان است وسه دیگر
از کناره لب وذلق کناره باشد وضد او مصمته خواهد بود از آن جهت که
هیچ کلمه چهار حرفی یا پنج حرفی یافته نمی شود که بناء آن کلمه از این حروف بود
مگر عسجد وعسطوس واین هر کلمه نیز که گفته اند اصلی نیستند
دیگر پنج حرف را که در یک کلمه جمعند جد قطب قلقله میگویند
زیرا که چون ایشان را ساکن کرداننده در مخرج بجنبد واز غایت قوت
در ایشان تیزی یافته شود وقلقله جنبانیدن باشد یعنی تا او را در
مخرج جنبانی ظاهر نگردد که حرف گفته شده است یانه وبعضی گفته اند
که اصل قلقله از قاف است وبعضی لقلقه نیز میگویند وبعضی گفته اند قلقله
سختی آواز است واللقلقه سختی آواز این حروف را مضغوطه نیز میگویند
زیرا که در حالت وقف کردن بر ایشان از غایت فشردگی آواز که
لاحق ایشان می شود وانچه غیر از این پنجند ساکنه خواهند بود دیگر

حاشا که جنین باشد
الا بی حفا

که تا گوید بُدّ خَلا خُتم و شاد ∴ تو نیز ای بِمُدّه سازد راه تقدیر
شنو زین پی وما اِحکام تبتیل ∴ که پیغامبر ورا معنی چنین گفت
ادای حرف و حفظ وقف و رشنفت ∴ نه بنجو از تلاوت هیچ طرفی
اگر نادر ادای هر بجز فی ∴ اول جوفست که الف و واو ساکن
ما قبل مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور از آن بیرون می آیند و ایشانرا
جوفیه و حروف مد ولین و هوائیه میخوانند زیرا که الف و این یاء از
هوای دهن میخیزد و این واو از هوای لب دوم انتهاء حلقست که
همزه و هاء از انجا میخیزد سوم میانه حلقست که عین و حاء مهملتین
از آن خروج میکنند و بعضی گفته اند که مخرج عین پیشترست و جمعی عکس
این گفته اند چهارم آخر حلقست که غین و خاء معجمتین از انجا خارج
میشود و همان دو قول در این دو وجه نیز گفته اند پنجم بن زبانست و میان
ملازه و بالای زبان از کام که مخرج قافست و اورا غلصمی میگویند
و غلصمه اول ملازه باشد از سوی حلق ششم هم بن زبانست اندکی
از مخرج قاف زیرتر و بالای زبان از کام که کاف از آن بیرون می آید
واورا عکدی گویند و عکده آخر ملازه است از سوی دهن هفتم میانه
زبانست و برابر آن از کام که جیم و شین معجمه و یائی که نه حرف مد باشد
از آنجا بیرون آیند و بعضی گفته اند که جیم از ایشان هر دو پیشترست و
بعضی میگویند که شین نزدیک بکاف میشود و جیم نزدیک به یا و ایشانرا
شجریه گویند و شجر شکاف دهن بود و بعضی گفته اند که شجر زنخست

هشت حرف را که درین دو کلمه جمعند اَجِدُكَ قَطَبْتَ حروف شدیده
میخوانند زیرا که در مخرج سخت میشوند و در گفتن آن جهد از غایت قوت
آواز با آن کشیده نمیشود و تکیه بران میتوان کرد و ضد ایشان رخوه
است و آن سیزده حرف است که درین کلمات جمع شده حَثَّ شَخْص
هَزْ فَظٌ غَضٌ ذُو و از آن جهت رخوه یا رخاوه شان میگویند که در زمان
گفتن آواز با آن توان کشید و نفس را باز ندارد و رخاوه سستی
بود دیگر پنج حرف را که درین ترکیب عُمَرُ نَلْ یا لِنْ عُمَرْ جمع کرده
اند بین الشدة والرخاوة میگویند زیرا که نه آنچنان سختند که حروف
شدیده و نه این چنین سست که حروف رخوه و اندکی آواز بآن توان کشید
و بعضی الف و واو و یاء را اضافه باین پنج حرف کرده اند چنانچه مجموع
آن لَمْ يَرُوعُنَا شود دیگر صاد و سین مهملتین و زاء را حروف
صَفِیر میخوانند زیرا که در زمان تلفظ جهت اعتماد بران گشته آوازی
در ان چون صفیری از آن شنیده میشود دیگر حروف مد و لین است
که آنرا هوائی و جوفی میگویند و مذکور شد اما اکثر ایشان برد جمهور
الفست و جمعی جمهور بر آنند که فتحه را از الف گرفته اند و ضمه را از واو
و کسره را از یاء پس بنابرین قول حروف بر حرکات مقدم باشد و دیگران
بعکس این قائل گشته اند و بعضی بر آنند که نه حرف را از حرکت گرفته اند
و نه حرکت را از حرف و جمعی این را مسلم داشته اند دیگر ها و حروف
مد را خفیه میگویند بجهت واسطه که در وصل در مثل عَلَيْهِ الْمَوْتُ

هشتم کناره بن زبانست از یکی از دو طرف وانچه نزدیک او شود از
دندانهای آسیا که مخرج ضاد است و بیشتر توانند که از جانب چپ بیرون
آید واو ضرسی وحافّی خوانند و حافه کناره زبان باشد و اخراج
ضاد بغایت مشکلست و در آن احتیاط بلیغ می باید نمود نهم کناره
زبان و کامست چندانکه در برابر ضاحک و ناب و رباعیه و ثنیه افتد
از هر دو جانب که مخرج لام است دهم اندکی از مخرج لام از کناره
زبان و آنچه بالاتر که از ثنایاست مخرج نون است یازدهم مخرج
راست که پاره از سر زبان درشت تر ست در پشت زبان و کام چندا
نکه در برابر ثنایای بالا افتد و این هر سه حرف را ذَلْقی خوانند و ذَلْقه
تیزنای زبان بود دوازدهم طرف زبان و بن ثنایای بالا چنانکه زبان
پاره نزدیک بکام شود مخرج طا و دال مهملتین و تا است و اگر درشتر
تر ازین میخواهی که بدانی و طریق آنکه سر زبان را بر بن دو دندان پیشین
بالائی نهی و تلفظ کنی تا این هر سه حرف را نیکو بیرون آوری و ایشانرا
نطعی گویند و نطع سقف دهن و شکنهای کام بالا باشد سیزدهم سر زبان
و سر دندانهای پیشین زیرین چنانکه اندک کشادگی میان زبان و دندان
باشد مخرج صاد و سین و زا است و ایشانرا اَسَلی گویند و اسله سر
زبان بود چهاردهم تیزنای زبان و تیزنای دو دندان پیشین بالائی که
مخرج ظا و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است و ایشانرا لِثَوی خوانند و لثه
گوشت بن دندان بود و ذلقی نیز شان میخوانند پانزدهم اندرون

لب زیرین است و سر دندانهای پیشین بالا که مخرج فا است شانزدهم میان
دو لب چون بر هم نشیند مخرج با و میم است اما با از تری لب خیزد یعنی
از کناره تا کناره لب از اندرون و میم از کناره تا کناره لب از بیرون
پس اگر لب تر نباشد با را درست نتوان گفت بلکه پاری که در لفظ فارسیست
مثل پشم و پُرسش مثال آن گفته شود و واوی که نه حرف مد بود مخرجش
از میان دو لب بیرون می آید ولیکن در زمان گفتن لب بهم نرسد
هفدهم خیشوم است یعنی اندرون بینی که غنه از آن بیرون می آید
و غنه او آنست که در میم و نون ساکنین و تنوین در حالت اخفا یا ادغام
شنیده شود و اگر تنوین نیز نون ساکنست ولیکن میان ایشان
تفاوتی چند هست و ذکر آن خواهد آمد و بدین سبب گفته اند که میم
و نون ساکنتین و تنوین در بعضی حالت مخرج ایشان خیشوم است و در
دهن هیچ مدخلی ندارند قیاس بر حروف مد ولین که چون نه حروف مد
ولین اند مخرجشان لبست و شکاف دهن و چون حروف مد و لین
گشتند مخرجشان جوف است و سیبویه گفته است که مخرج نون ساکن
مخرج نون متحرک است مراد او نون ساکنی است که اظهارش کرده باشند
دیگر بدانکه چند حرف دیگر هست که از آنها حروف متفرع شده و
قرّاء بدان صحیح کنند اما آنها شکلی نهاده اند اول همزه مسهله که
نوع محققه است و سیبویه بآن رفته که از یک قسمست و ملاحظه اختلاف
حرکات نموده و دیگران بر آنند که سه قسم است بین الهمزة والالف

حروف مفرده را ینکو گویند و مرکب را نه و هر کس که تلفظ در حالت
ترکیب محکم کرداند حقیقت تجوید را حاصل کرده و در این مختصر شمه
16 از آن در چهار قسم مذکور می شود انشاء الله **قسم اول در بیان**
مخارج حروف بدانکه حرف صوتیست بر مخرجی تکیه کرده و مبداء
آن از شش می باشد و حروفی که اصول کلام عرب است بیست و هشت
آمد و بعضی بیست و نه میگیرند و میگویند که الف نیز حرفی علیحده
واضح آنست که او هوای است و هر الفی که متحرک شود آن همزه باشد نه
الف زیرا که واضع اشکال حروف همزه را شکلی ننهاده زیرا که تغییر
بسیار با و راه می یابد و از این جهت بحسب تخفیفش گاهی بصورت
الف می نویسند و وقتی بصورت واو و زمانی بصورت یاء و گاه هست
که صورتش خود نمی نگارند و مجموع این حروف از حلق و دهن و لب
بر می خیزد پس بدین تقدیر مخارج سه باشد و بقول بعضی هشت
احلق ۲ **لهاه** ۳ **شجر** ۴ **نطع** ۵ **اسله** ۶ **لثه** ۷ **ذلق** ۸ **شفت**
و جمعی بر آنند که هر حرفی را مخرجیست و لیکن هر یکی را نامی معین
نیست و **قطرب** و **جرمی** و **فرا** بر آنند که مخارج چهارده است چه
مخرج نون و لام و را را یکی میگیرند و سیبویه بر آنست که مخارج
شانزده آمده و بیشتر نحویان و قراء بدین راه رفته اند اما علامه جزری
نور الله قبره تصحیح نموده که هفده است زیرا که الف و واو ساکن
ماقبل مضموم و یاء ساکن ماقبل مکسور که حروف مد و لین اند مخرج

و بین الهمزة والواو و بین الهمزة والیاء **دوم** اماله محض و بین بین که نوع
الفتح و اما سیبویه اعتبار اماله بین بین نمیکند و میگوید هر آن الفی را که
اماله تام ننمودند نزدیک بیا میگردد بخلاف بین بین **سوم** صاد بین الصاد
والزای که نوع صاد خالص است یا نوع زای خالص **چهارم** لام مفخمه در مثال
الله و اللهم و صلوة در طریق ازرق که نوع سر قلم گشته و اینها را از لفظ
استاد بشافهه فرا باید گرفت والله اعلم **قسم دوم در بیان صفات**
حروف بدانکه حروف مهموسه ده است که درین کلمات مجموع
شده **فحثه شخص سکت** و همس نرم گردانیدن آواز باشد و از این
جهت ایشانرا مهموسه میگویند که بغایت ضعیفند و تکیه بر ایشان نمی توان
کرد زیرا که نفس با ایشان جاری میشود اما صاد و خا و حا از ایشان قوی
ترانند و نوزده حرف دیگر که می مانند مجهوره اند و مجموع ایشان اینست
ظل قو ربض اذ غزا جند مطیع و جهر بر داشتن آواز باشد و چون
در وقت تلفظ بر ایشان آواز برداشته میشود ایشانرا مجهوره میگویند زیرا
که تکیه برین حرفها می توان کرد و جاری نمیشود نفس با ایشان و گفته اند
که مثال مهموسه چنانست که دست بر چیزی سفالین زنند و مثال مجهوره آنکه
دست بر چیزی در پین زنند و همس و جهر را از آواز دو تا بغایت
دیگر چهار حرف را صاد و ضاد و طا و ظا حروف **اطباق** و **منطبقه**
و **مطبقه** میگویند از آن جهت که در زمان تلفظ بدین حروف زبان در
دهان چون طبق می شود چنان مقدار از کام بالا که برابر اوست می

ایشان جوفیست و دیگران الف را از مخرج همزه کرده‌اند
و واو و یاء ساکنین را از مخرج واو و یاء متحرکتین و نه چنین است
زیرا که دیگر حروف تکیه بر مخرج دارند و ایشان نه و از این سبب
هوائی نیز شان میخوانند و اگر باور نمی‌آید و ترا تحقیق این مسئله می
باید وظیفه آنکه همزه را در اول هر حرف انداختی و بدان تلفظ نمائی
پس هر جا که قرار گیرد یقین تو استحکام پذیرد که مخرج آن حرف
اینست و چون مخارج بعضی از حروف بعضی از دندانهاست پیش
از شروع در تعداد مخارج معرفت دندانها حاصل باید کرد که غالب
آنست که دندانها سی و دو می باشد و آن بر چهار قسم می‌آید اول
ثنایا و آن چهار دندان پیش است دو از زیر و دو از بالا دوم رباعیات
و آن چهار دندان است دو از زیر و دو از بالا از طرف راست و چپ
ثنایا سیوم انیاب و آنرا دندان نیشتر خوانند و همچنین چهار
ست دو زیرین و دو زبرین از چهار پهلوی رباعیات چهارم اضراس
و آن بر سه قسم است اول ضواحک و آن چهار ست دو زیر و دو بالا از
طرف نیشتر دوم طواحن که آنرا دندان آسیا گویند از هر طرفی
شش سه زیر و سه بالا سیوم نواجذ که آنرا دندان عقل گویند
و آن چهار است از هر طرفی یکی زیرین و یکی بالایی و بعضی از مردم
را این چهار دندان نمی باشد پس از این رو محروم بی عقل و نادان
باشد مجموعه اکنون بپایان. کنون وقتست که مخرج گفتم یاد

وَطَغَا الْمَآءُ وَآمَنُوا الَّذِينَ وَفِي الَّذِينَ خَلَوْا پوشیده میشوند و ازین
جهت ها را بصله و حروف مد را بمد در نزد همه قوی میگردانند
دیگر یا و واو ساکنین مابعد مفتوح را حروف لین میخوانند دیگر
لام و را را منحرفه میخوانند بدان سبب که از مخرج خود میل میکنند
بسوی کناره زبان و سر زبان در وقت گفتن آن کج میگردد
٢٠ و بصریان میگویند که منحرفه لام است و پس دیگر را را مکرره
میخوانند زیرا که در مخرج گویا دو بار گفته میشود در حالت سکون
و در زمان گفتن را مشدده سر زبان میلرزد ولیکن احتیاط
می باید کرد تا بظاهر دو بار گفته نشود که عیبی محکمست در قرائة
دیگر میم و نون ساکنین را حروف غنه میگویند بنابر غنه در
ایشانست دیگر همزه را منبوره نیز میگویند بنابر نبری که
دارد چه نبر نیروی به و بدین واسطه جماعتی از قرا آنرا تلیین
می‌کنند و بعضی گفته‌اند که نبر ارتفاعست و چون همزه بلندترین
حروفست ازین جهت او را تلفظ تمام خواهد بود پس او را تسهیل
میکنند دیگر ثاء مثلثه را منفوثه نیز میخوانند زیرا که در وقت
گفتن آن باد از مخرج بیرون می‌آید دیگر هاء را مهتوته نیز
میگویند از جهت افسردگی که او را در حلق می باشد که اگر آن
افسردگی از دور بر دارند ها شود زیرا که آن زمان مخرج و صفت
یکی گردد و هیچ تفرقه نباشد دیگر خاء معجمه را مخزوره نیز گویند

یعنی آواز کلو کرفته دیکر شین را حرف تفشی نیز خوانند زیرا
که در مخرج پراکنده و پهن میشود تا غایتی که بمخرج طا می رسد
و بعضی گفته اند از برای آنکه در زمان تلفظ بآن در میان زبان
و کام بادی پراکنده میشود و توی برآنند که حروف تفشی جهار است
جمع اند مشرف دیکر ضاد را مستطیله نیز میکویند و استطاله ۲
کردن کشی بود و طلب درازی کردن و از آن جهت او را این
وصف کرده اند که زود رود هر کس او را تمام شوانند کردن مکر
بعد از مدتها که خون خورده و سعی برده و خدمت استادان
بتقدیم رسانیده و دیکر آنکه در مخرج دراز میشود تا غایتی که
بمخرج لام می رسد و بعضی گفته اند باعتبار آنکه در گفتن درازی دارد
دیکر فا را متفشی نیز میکویند بدان سبب که در زمان گفتن
آن بادی دمیده میشود و بعضی الف و نون و ها را حروف
لین گفته اند دیکر همزه و الف و واو و یا را حروف علت میخوانند
بنابر آنکه همچنان که بیمار را معالجه کونا کون میکنند باید بجهة صحت
رسیدن این حروف نیز تصرف بسیار می نمایند از جهت نکاه داشتن
حرفی بنزد حرفی اکر کوئی که جمهور مصنفان همزه را از حرف علت
نشمرده اند و تو در اینجا می شمری جواب کویم که حمات اعلالات که
لاحق آن حرف دیکر میشود که بدان سبب ایشانرا حروف
علت میکویی لاحق همزه نیز میشود پس او را نیز حرف علت باید

۲۱ که کوئی و اکر سنین میکوئی در سخن شیخ شاطبی تامل کن که چه میکوید
حیث قال وَآوِی لِعِلَّةٍ نه که حروف علت چهار کرفته است والله اعلم
فصل سیوم در بیان حروفی چند که تلفظ بآن در حالت
ترکیب مشکلست بر ترتیب مخارج بدانکه هر کاه که ما قبل الف حرفی
از حروف استعلا واقع شود الف را تفخیم باید کرد مثل تَالَ وَظَاهِرُ
الْاِثْمِ وَخَالِصَةً وَصَالِحًا وَضَاحِكًا وَالْغَاوِينَ وَطَالَ پس اکر ماقبلش
حروف مستفله باشد آنرا ترقیق می باید کرد مکر در ~~را مفتوح~~
~~و مکسور~~ و لام مغلظه که تفخیم خواهد بود و حکم واو و یا بعد از این
می آید انشاء الله دیکر بدانکه همزه حرفی ثقیلست و از غایة قوة اوست
که در سبعه او را بتشدید نخوانده اند مکر در شاذه در سورة المَاعُون
يُرَآءُونَ فقط مثل يُدْعُونَ و هم از جهت قوة اوست که جماعتی او را
بانواع تخفیف می نمایند پس خواه که ساکن باشد یا متحرک و ماقبلش
خواه متحرک یا ساکن و این ساکن خواه حرف صحیح یا حرف مد و لین
و خواه در یک کلمه یا در دو کلمه واجبست رعایة تصحیح همزه نمودن بآنکه
همزه را بادیک و روان بکویند بتخصیص همزه متحرک ماقبل متحرک
و همزه که از پی او الف باشد یا لام مغلظه مانند اللَّهُمَّ یا حرفی مفخمه
مثل الطَّلَاقَ تا غلط بدان راه نیابد مثل يُؤْمِنُونَ وَسَالَهُمْ وَالصَّالِحَاتِ
وَاٰتٰى وَالَّذِينَ وَاَنْعَمْتَ وَدِفْءٌ وَمَنْ اٰمَنَ وَجِيءَ وَبِمَا اُنْزِلَ
وَقَالُوا اٰمَنَّا وَظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ مخرجین هر جایکه حرف حلق بهم

[illegible] و [illegible]
و انهم [illegible] او امن
[illegible]

دسته خواه در یک کلمه وخواه در دو کلمه البته غنه فقط باید نمود
تا حق هر دو گزارده آید و انجا که همزه باشد باریک گفته شود مثل
ءَأَسْلَمْتُمْ ۔ ءَأُنْزِلَ ۔ ءَأَمِنْتُمْ ۔ وَجَآءَ أَمْرُنَا ۔ هٰؤُلَآءِ إِنْ كُنْتُمْ ۔ وَأَوْلِيَآءُ
أُولٰئِكَ ۔ وَتَشْهَدَ آءَاذَا ۔ وَيَشَآءُ إِلَى ۔ الشُّهَدَآءُ إِذْ ۔ جَآءَ أُمَّةً ۔ وَنَشَآءُ
أَصَبْنَاهُمْ ۔ بِأَفْوَاهِهِمْ ۔ وَفِيهِ هُدًى ۔ وَلَا أَبْرَحُ حَتَّى ۔ وَأَنْبَاهُمْ ۔ وَاللّٰهُ
أَعْلَمُ ۔ وَأَعُوذُ ۔ وَنَجِّنِي ۔ عِبَادِي ۔ وَدَعْ أَذَاهُمْ ۔ وَاصْفَحْ إِنَّ اللّٰهَ ۔ لَنْ
نَبْرَحَ عَلَيْهِ ۔ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا ۔ أَنْ يَتَخَتَّلَحُمَا ۔ نُخْرِجُ عَنِ النَّاسِ
وَنَاسَبِحْ هَيْئَمَا ۔ يَا نُوحُ اهْبِطْ ۔ وَسَبِّحْهُ ۔ وَأَبْلِغْهُ ۔ عَنْهُ غَافِلُونَ ۔ أَنْشَأْنَاهُ
خَلْقًا ۔ وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ ۔ أَفْرِغْ عَلَيْنَا ۔ وَأَغْطَى ۔ وَأَحَطْتُ ۔ وَأَخِي
وَاهْدِنَا ۔ عَهْدًا ۔ ومانند آن خصوص که حرف اول ساکن باشد مثل
فَاصْفَحْ عَنْهُمْ ۔ وَسَبِّحْهُ ۔ که جماعتی در کلمه اول حا را قلب بعین میکنند
وادغام می نمایند و در کلمه دوم ها را چون حای مشدده میگویند
وقطعا این معنی جایز نیست ۔ **تجنیب** ۔ و در هر تاء تانیث که در وقف
هاء میگردد مانند رَحْمَةٌ ۔ ونِعْمَةٌ ۔ و در هاء سکت مثل مَاهِيَهْ ۔ وكِتَابِيَهْ ۔
و در هاء ضمیر که ما قبلش ساکن بود چنانچه مِنْهُ ۔ وعَلَيْهِ ۔ وَاسْتَغْفِرْهُ در حالت (ضمیر)
وقف احتیاط باید کرد که ها را باریک بگویند واگر بر هاء مضموم
که غیر هاء تانیث باشد وقف بروم کنند بهتر بود چه در مانند عَنْهُ ۔
وَاسْتَغْفِرْهُ ۔ وَأَهْلَكَهُ ۔ استماع می افتد که همچون هائی مکسوره می
گویند ۔ **تجنیب** ۔ عین ساکن یا متحرک که در میان دو فتحه واقع شود

مانند يَعْلَمُونَ ۔ وَجَعَلَ ۔ وَمَعَهُمَا ۔ نیکو بیان کند تا بهمزه ملتبس نگردد
وهاآت مشدده را مانند فَفَهَّمْنَاهَا ۔ وَجَهَّزَهُمْ ۔ يُوَجِّهْهُ ۔ باریک باید
گفت تا بعین مشتبه نشود ۔ **تجنیب** ۔ غین مشدده را مثل تَغَالُ ۔ نیکو
بگوید چنانچه فرق میان او و همزه ظاهر گردد و خاء مشدده را مانند وَمَا
نُؤَخِّرُ ۔ ترقیق کند تا بغین پوشیده نشود ۔ **تجنیب** ۔ هرجا که غین معجمه
پیش از حروف استعلا یا ثاء مثلثه یا ذال یا شین معجمه یا فا رسد
اظهار غین واجبست خاصه که غین ساکن باشد و در یک کلمه بود مثل
غَيْرِ الْمَغْضُوبِ ۔ وَأَغْطَشَ ۔ [illegible] ۔ وَتَغْشَى ۔ الْمَغْشِيِّ ۔ وَاسْتَغْفِرْهُ ۔
زیرا که بیشتر عوام غین را قلب بخا میکنند و در لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا ۔
اهتمام بیشتر باید چه مخرج وصفت ایشان بغایت نزدیک بیکدیگرند
تجنیب ۔ قاف را در نزد کاف وبعکس نیکو رعایت باید مثل خَلَقَكُمْ ۔
وَخَلَقَ كُلَّ ۔ وَتَرَكُوكَ قَائِمًا ۔ و از جهت مشکلی آن ابو عمرو ادغام میکند
تجنیب ۔ کاف ساکن را در مثل وَاسْتَكْبَرَ ۔ وَأَكْبَرَ ۔ وَتَسْتَكْبِرُ ۔ نیکو بگوید
که تا بکافی که در لغت ترکست مثل کاو وکور مشتبه نگردد ۔ **تجنیب**
اخراج جیم از مخرجش بغایت مشکلست چه گاه هست که نه از مخرج خود
بیرون می آید وبدان سبب زبان پهن (بدان) می گردد تا بشین آمیخته میشود
همچنانکه جماعتی از اهل مصر وشام تلفظ بآن میکنند و در هنگامی که جیم
ساکنست در نزد هشت حرف اخراج آن دشوار تر می باشد در نزد
تاء ۔ و دال ۔ و ذال ۔ و راء ۔ و زای ۔ و سین ۔ و لام ۔ و هاء ۔ مانند فَاجْتَنِبُوهُ ۔

واجدد ومجدد واخرجهم ولنخرجن والرجز ولا تجعل ووجدت وهمچنین
جیم مشدده مشکلتر می باشد بتخصیص در مثل لجی ویوجهه از جهت
مجاورت یا و خفاء ها پس طریق آنکه وقت ادای جیم را نیکو بهم نهد
چنانچه تلفظ جیم ننجح نماید تا جیم درست گفته شود پس احتیاط تمام باید
نمود تا بشین مخلوط نشود و در یاء مشدده مثل ایاک وایاکم نگران
باید بود تا بمخرج جیم نزدیک نگردد وهمچنین هرجا که دو یا یا دو واو بهم
رسند خواه هر دو متحرک خواه اول ساکن و دوم متحرک و خواه بعکس
که الحا حرف مدست بتمکین باید خواند و در باقی محافظت باید نمود
بتخصیص که یاء اول مشدد بود مثل تلحجیة (?) وخزی یومئذ والعفو
وامر ووجدوا وفی یوسف ولقومه یاقوم وامنوا وعملوا ویستحیی
والحواریین واحیینا وووری ویلوون وآووا ونصروا واجتبینا
ووهبنا وان ولیی الله والعشی یریدون وبالغدو والآصال و در
واو مشدده نیز مثل اواب وقوة احتیاط باید نمود وهمچنین هرجا که
یاء مفتوح ماقبل مکسور یا بعکس یا یا واو ساکنین ماقبل مفتوح
یا واو مفتوح ماقبل مضموم یا بعکس واقع شود چون لشیء وشیء
بقراءة (?) ویا صاحبی السجن وشیء وبیوت (?) واتقوا وهو الله واشتروا
الضلالة احتیاط باید نمود تا حرف هر یکی بی زیادت و نقصان گزارده
اید و در واو ساکن که بعد از همزه یا نون یا ها یا عین باشد
محافظت باید نمود مثل سوء ورأوا انهم وهزنا (?) واوتی

درایت (?) وارنی (?) وهمچنین کلمه شین منقوط در نزد سین و جیم و تاء
و یاء تحدی دارد و احتیاط باید کرد چنانکه ذی العرش سبیلا لا غیر
در قراءة اظهار وتجد ممن هم (?) واشتاتا وشیء وهمچنین صاد معجمه در
جنب هشت حرف ذ ض غ ط ش ج ث ظ مشکل می آید و نگران
باید بود تا خلل ظاهر نگردد مثل ملء الارض ذهبا ویغضضن
والمضغة فمن اضطر ولبعض شأنهم لا غیر در قراءة اظهار و مثل
واخفض جناحک وانقض (?) وانقض ظهرک وهمچنین صاد در جوار
شش حرف ت ح د ط غ ل بغایت مشکل می آید پس در تلفظ رعایت
باید نمود تا صفیر صاد فوت نشود مانند حرصتم واصحاب ویصدر
واصطفی ولتصغی وان یوصل وهمچنین تلفظ بسین مهمله در نزد
هشت حرف ت ج ز ش ط ل دشوار می باشد و رعایت آن از وا
جبات تا صفیر سین را نگاه دارد و در نزد راء مفخمه و لام نزدیک
بصاد نشود مانند نستعین والمسجد واسری واذا النفوس زوجت
والرأس [illegible] تسطوا ولسلطهم وسلطان وهمچنین در مثل
اسروا ویستحیون وعسی وتسمنا (?) نگران باشد تا ملتبس باصاد (?)
ویصحبون وعصی وتعمنا (?) نگردانند وهمچنین محافظت بیان جهر
زای می باید نمود بتخصیص چون ساکن باشد مثل تزدری و
ازکی ورزقنا وتزجی وکنزتم ولیزلقونک ووزرک تا بسین
بدل نگردد وهمچنین در لام محافظت ترقیق باید نمود خاصه که مجاور

حرفی مفخّم شود مانند الضّالّین، وعلی اللّه، وجعل اللّه، و اللّطیف
وفاختلط، ولیتلطّف، ولسلّطهم، واگر لام ساکن باشد و از پس او
نون یا تاء بیاید مثل جعلنا، وانزلنا، وقل نعم، وجعلتم، وتلتم، وقل
تعالوا، البتّه اظهار باید کرد واما در ادغام تلذّبت هیچ خلافی نیست
از جهت شدّت قرب وقوّت را و از این جهتست که لام تعریف
را در چهارده حرف ادغام میکنند ت ث د ذ ر ز س ش ص ض
ط ظ ل ن مانند التّراب، والثّواب، والدّار، والذّاکرین، و
الرّاکعین، والزّاجرات، والسّاجدات، والشّاکرین، والصّابرین
والضّالّین، والطّائفین، والظّالمین، واللّطیف، والنّور اما لام هل
وبل در باب نحو بیاید ان شاء اللّه تجنیس طاء جنب تاء شین
خواه که مقدم باشد یا مؤخر گفتنش متعذّرست وباحتیاط باید
خواند مثل احطت، وبسطت، ودرین صورت که طا ساکنست بعد
از او تاء اگر چه ادغامست اما اطباق وجهر طاء باقی می باید داشت
مثل بطشتم، البطشة، وانتطعت، وشطر المسجد تجنیس هریکی
از دال وتاء در نزد این ده حرف ت ث ج ذ ز س ش ص ض ط
ظ که پیش مذکور خواهد شد در حالت اظهار دشواری دارد و حاضر
می باید بود بتخصیص که مکرر باشد مثل تتولّوا، وکذّبت نزل،
یرتدد، وانی اشدّ، وعدده، وممدّده، تجنیس است حکم هر حرفی
که مکرر شود مانند صببنا، وتتلوا، ومبثوثه، وحاججتم، و والذّکر

وبشّرو، تعزّزنا، واتتمّ، وتصفّنا، واغضض، وشططا، ویخفف
ونحیی رحمة اللّه، وشتّتنا، وحقّ تدره، وبشرکم، واحلّ لکم
وامم ممّن، ولتعلمنّ نبأه، وهو الیهم، وجباههم تجنیس
در مثل یختصمون، ویخطف، وتصدیة، والوتر، وفترة، وتسبیحهم
احتیاط بلیغ بجای آورد تا از جهت اطباق صاد و تفخیم را تا بدل
بطا نکنند و در جائی که دال عوض از تاء باشد مثل مزدجر، وتزدری
واجبست بیان دال تا زبان مایل بتا نگردد تجنیس اگر دال ساکن
ونون در یک کلمه باشند مثل وجدنا، وعهدنا، واعتدنا، ووعدناکم
ولقد نعلم، ویردن الرّحمن، در اظهارش مبالغه باید نمود چنانچه
دال محرّک نشود تجنیس ظاء را در نزد تاء اظهار باید کرد مانند
اوعظت، لاغیر تجنیس در اظهار ذال در نزد نون مثل نبذناهم
واخذنا، واذقنا، و در نزد تیغش در مثل المنذرین، ومحذورا، و
حذر الموت، وذللنا بکوشد تا بمنظرین، ومحظورا، وحضر الموت
وظللنا مشتبه نشود تجنیس در مثل ذرهم، وذرّیّة، وما اخذت لکم
والاذقان احتیاط کند تا از جهت تفخیم راء ذال را چون ظا نکند تجنیس
تاء مثلثه را در نزد حروف استعلا روشن باید گفت مانند اثخنتموهم
وان یثقفوکم تجنیس در اظهار حروف شفویه در نزد یکدیگر
اهتمام تمام نماید مثل بما رحمة، ونحن نبشّرون، ونبؤا، وتبوّؤا، ونما
تبعث، وبعث، وتبوّانا، وسبوا، ونفخة، المفتون، ومبارکة

وَتُنْذِرُونَ • وَأُذُنِي • وَلِيُدْخِلُوا وبَارَكْنَا • وَأَنْهَارَهَا • وَأَوْ مَا مَلَكَتْ • وَمَوَازِينُهُ •
وَسُؤْلَا • وَأُمُّهُ • وَحُدُودُهُ • وَبَالِغَهُ • ومجتنبین اگر بعد از میم جمع یا میم
ساکن فا یا واو یا فتح شود خواه در یک کلمه وخواه در دو کلمه مثل أَصَابِعَهُمْ
فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصَرُّوا • وَلَا تُقِرُّونَهُ • وَقَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ
وبِأَفْوَاهِهِمْ • وَأَمْوَالِهِمْ • میم را ظاهر باید کرد تا مضاعف نکردد اما در نزد
با خلاف کرده اند اهل مصر و شام و اندلس و سائر بلاد مغرب
زمین بر آنند که اخفا باید کرد و دیگران اظهار میکنند مثل أَنْبِئْهُمْ
بِأَسْمَائِهِمْ • وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ • ومجتنبین هر جا که ابوعمرو یا غیر او
از قرآء عشر ادغام کرده اند یا اخفا خواه متحرک وخواه ساکن خواه
مثلین وخواه متقاربین در هنگام اظهار تحذر دارد پس در محافظت
آن تقصیر و اهمال جایز نباید داشت و چون مجموع مثالها در ابواب ادغام
خواهد آمد محتاج بتکرار ندانست والله الموفق قسم چهارم در بیان
کیفیت تلاوت بدانکه قرا را در خواندن قرآن سه طریق است
تحقیق و تدویر و حدر چنانچه شیخ شاطبی رضی الله عنه اشارت بدین
معنی نموده حیث قال لَهُمْ طُرُقٌ يُهْدَى بِهَا كُلُّ طَارِقٍ وَلَا طَارِقٌ
يُخْشَى بِهَا مُتَمَحِّلَا والتحقیق اندر لغت رسیدن بحقیقت چیزیست
و واقف گشتن بکنه آن و در نزد قرا عبارة از آنست که حق هر حرفی چنانچه
حق اوست بدهند مثلا مد را تمام بکنند و همزه را محقق خوانند و حرکات
حروف را تمام کنند و تشدیدات و اظهار و اخفا و غنه را نیکو بجای آورند

٤ والمأخوذ بالاولى

٢٥

و حروف را از یکدیگر جدا گویند و حرفی را از حرف دیگر بسکت نپردازند
کنند چنانچه هر یکی ازین جمله بحد اندازه رسد مثل آنکه ساکن را متحرک
نسازند و در آن مد را نپردازند و مخفف را مشدد نکردانند و ازین
تعریف معلوم میشود که درین طریق قصر و سکون متحرک و اختلاس
حرکت و ادغام نخواهد بود و این مذهب حمزه و ورش از طریق ازرق
و کسائی از طریق قتیبه و ابوبکر از طریق اعشی و حفص از بعضی
از طریق اشنانی و هشام از بعضی از طرق مصریان از حلوانی و ابن
ذکوان از بیشتر طرق عراقیان از اخفش و حدر شتافتن بود و در
عرف قرا عبارتست از ادراج و سرعت قراءت و سبک کردانیدن
آن بقصر مدات و اسکان متحرکات و اختلاس حرکات و ابدال و تخفیف
همزات و ادغام مظهرات و امثال آن و این مذهب ابن کثیر و ابوجعفر
و مشهورترین روایات ابوعمرو و یعقوب و قالون و اصفهانی است
ومجتنبین طریق ولواست از حفص و اکثر عراقیان از حلوانی از هشام
و تدویر طریقیست میان تحقیق و حدر و این مذهب جماعتیست که مد
منفصل را میکشند نه تا حد اشباع و مختار نزد اهل ادا آنست که
طریق از مجموع ائمه صحیح گشته و درین هر سه طریق می باید که محاسن قراءة
را بجای آورد بتخصیص در حدر مثل تجوید یعنی همه حروف را
نیکو گوید چنانکه باید و اندر او هیچ زیادت و نقصان نباشد
و مثل تحسین یعنی تعاهد حروف نماید و آواز را بدان خوش

کرداند و بطریق عرب خوانند چنانچه از ابن مسعود رضی الله عنه
منقولست جَوِّدُوا الْقُرْآنَ وَزَيِّنُوهُ بِأَحْسَنِ الْأَصْوَاتِ وَأَعْرِبُوهُ فَإِنَّهُ
عَرَبِيٌّ وَاللّٰهُ يُحِبُّ أَنْ يُعْرَبَ بِهِ و مثال تزئین یعنی آراسته کردانند
قراءه را باواز خوش چنانچه حضرت امام الغد مالم صلی الله علیه وسلم
فرموده اِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حِلْيَةً وَحِلْيَةُ الْقُرْآنِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ وقال
علیه الصلوة والسلام زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِأَصْوَاتِكُمْ وعلامه جزری نور الله
قبره حکایه فرموده که غلبهٔ از یهود ونصاری از خوشی قراءت سبط
الخیاط بدولت اسلام مشرف کشتند و همچنین حکایه فرموده که شیخ تقی
الدین ابن الصائغ در نماز صبح آیهٔ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى
الْهُدْهُدَ چند نوبت مکرر میکردانید ناکاه مرغی را دیدند که بر
سر او نشست واستماع نمود تا قراءة را اتمام فرمود پس چون نظر کردند
هدهدی بود وچه جای هدهد که کاه هست که طوطی روح از قفس
کالبد پرواز میکیرد وسلطان عقل از شهرستان وجود کرفته
غربت می پذیرد وبسیاری نیز بوده اند که با وجود آواز ناخوش وعدم
معرفت بمقامات ولکن بسبب آنکه تجوید حروف می نمودند عقول
را می ربوده وسامع طرب می نموده و مثال ترتیل یعنی مجموع
حروف را مجوف یکدیکر کوید هموار وروشن وحرکت هرحرفی تمام
بدهد وتشدیدات وغنات وحرکات وسکنات را مساوی خواند
نه آنکه تشدیدی را سخت تر وتشدیدی دیکر را سست تر یا حرکتی

را بوده کوینده وحرفی دیکر را حتمانی از حرفی دیکر داینده شود یا بعضی
را بلند وبعضی آهسته یا بعضی بدرنگ وبعضی بشتاب خوانند
یا مشددات را مخفف کویند یا بعکس یا مخفیات را اظهار نمایند
یا بعکس یا ممدود را قصر کنند یا بعکس یا حروف علت را غنوی
خوانند یا هاها را زیاده کرداند یا آواز را در کلو انداده یا چون
آواز باز باریك کند یا چون سرود کویان حروف را در مخرج
بجنبانند یا حرفی را بحرفی بدل کنند یا چنان نماید که حلاوة آن برود
مجملاً که حق جل وعلا حبیب خود را علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
ازین معنی خبر داد که وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا یعنی ما که خداوندیم این طریق را
چنین سپردیم نیکو شماکه بندکانید چون دیدیت که ما
که هرچه بر خود پسندیم حبیب را همان پسندیم آن حضرت را باین
امر فرزندانی ونرمانی دلکشای مشرف فرموده که وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ
تَرْتِيلًا تا آن حضرت سامع عالمیان را نیز باین خبر روح پرور
واین مژده روح کستر مطیب فرموده که اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ اَنْ يُقْرَأَ
الْقُرْآنُ كَمَا اُنْزِلَ پس باید که از لحن محترز باشد وآن بدو نوع
اول لحن جلی وآن علماء قراءت وغیر ایشان در یابند مثل ابدال فتح
بکسره ونصب برفع ومانند آن دوم لحن خفی وآن علماء قراءت
که ایشانرا در سرفی در آن علم باشد ادراك نمایند مانند اداناکردن
حرف از مخرج خود چنانچه می باید والا چنانچه حرفی را بحرفی دیکر در

چنانچه جماعتی از اهل علم
کفته اند ومشهور شده
بیت کرنه قرآن بدین نمط خوانی
ببرد رونق مسلمانی

تا حرف بدل کند عارضی درست نباشد [illegible] درست تنوین و قول ومثال
تفریج یعنی قرآنرا لکش وپست از [illegible] دهن نگوید ریبا الم در قرآن
هم راستی است کما قال الله جل جلاله قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ ومثال
تمکین یعنی تا حرفی را تمام نگوید ابتدا بحرفی دیگر نکند ومثال
تفخیم وترتیل ودر قسم سیوم گفته شد ومثال رعایت وقوف یعنی
در هر محلی که وقف اولی بود وقف کند ودر هر جا که وصل لایق تر باشد
بکند چه ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم سوال کرد که ما الترتیل فقال علیه افضل الصلوات
والتسلیمات حِفْظُ الْوُقُوفِ وَأَدَاءُ الْحُرُوفِ ومثال توقیر یعنی
قرآنرا از سر احترام تمام واشتیاق تام خواند نه آنکه چون آیتی
چند خواند ونفسش ملول گشت باقی را از سر پریشانی در
دهن خاید بی ذوق ونداند که چه میخواند چنانچه در خبرست که
اقْرَءُوا الْقُرْآنَ مَا ائْتَلَفَتْ فَإِذَا اخْتَلَفْتُمْ فَقُومُوا عنه یعنی بخوانید
قرآنرا مادام که شما الفت با آن کرده باشید وخواهید که خوانید
پس چون مختلف وپریشان گردید از خواندن آن برخیزید
واز جمله توقیر یکی طهارتست از حدث وخبث ظاهر وباطن
در مجموع احوال خاصه در هنگام مس مصحف کما قال عز شانه وعم
احسانه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ویکی دیگر خنده ناکردنست وحرف
در میان تلاوة ناگفتن وبچیزی مشغول نشدن ونظر

۲۷

وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ که اگر وصل کنند بقوله تعالی يُخَادِعُونَ اللَّهَ وهم آن
شود که مگر يُخَادِعُونَ اللَّهَ صفت مؤمنین است ومعنی این دهد که
نیستند ایشان مؤمنانی که خدایرا می فریبند واز انجا اثبات ایمان
ونفی خداع لازم آید که خلاف مقصود است زیرا که نفی چون داخل
موصوف شد صفت منفی گردانید وموصوف را بحال خود رها کرد
ومراد الله تعالی نفی ایمانست واثبات خداع ولیکن اگر حال گیرند این
فساد لازم نیاید ومانند وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ در یونس ویس که اگر
وصل کنند وهم آن شود که إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَإِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
وَمَا يُعْلِنُونَ مقول قول کفارست وحال آنکه ابتداء قول خدای تعالی
است که تسلیه خاطر جناب حبیب خود صلی الله علیه وسلم میفرماید
اما بشاعت در قولهم بیشتر ست که در یؤمنون زیرا که در بمؤمنین فی
الجمله وجه حالیتی هست واین قسم در قرآن هشتاد ویک موضع است
وچنین بعضی بنا برانکه لعنة الله در النساء نیز لازم می شمرند پس هشتاد و
دو محل باشد واصح آنست که لعنة الله لازم باشد قیاس بر قوله تعالی مِنَ
الْآخِرِينَ در المائده وفَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ در العنکبوت ومطلق
آنست که مجملش تعلقش بما بعد غالبا از هیچ جهت نباشد وابتدا
بما بعدش نیکو آید مانند يَوْمِ الدِّينِ که آنرا هیچ دخلی با إِيَّاكَ
نَعْبُدُ از هیچ وجه نیست زیرا که آن غیبت است واین حضور ومثل
نَسْتَعِينُ که اهْدِنَا ابتداء دعاست ولیکن وقف بر اول اولیتر ست

زیرا که وی و مابعدش در خطاب شریک اند و جائز آن باشد
که طرف وقف و وصلش مساوی بود مثل وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ
که واو اقتضاء وصل میکند و تقدیم مفعول بر فعل اقتضاء وقف
یعنی یُوْقِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ وَمُجَوَّزٌ لِوَجْهٍ آنست که از وجهی وقف توان
کرد مانند اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ اشْتَرَوُا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا بِالْاٰخِرَةِ که
نادر فَلَا یُخَفَّفُ از برای تعقیب است که متضمن معنی جواب
و جزاست نه حقیقت جزا و این معنی مقتضی وصلست الا انکه
از برای نظم فعل بر استیناف وقف را وجهی دیده اند
وَمُرَخَّصٌ لِلضَّرُوْرَةِ آن باشد که مابعدش از ماقبل مستغنی
نباشد الا انکه از جهت ضرورة انقطاع نفس از بهر طول
کلام رخصت وقف دهند در جایی که فی الجمله اورا از روی
عربیت توجیهی توان گفت ولیکن وانف را لازم نیاید که
ابتدا از سر گیرد بنا بر انکه جمله که بعد از وست بی انکه از ماقبل
گیرند معنیش نیکو مفهوم میشود مثل وَالسَّمَاءَ بِنَاءً که از ما
قبلش مستغنی نیست زیرا که فاعلش ضمیر است راجع بکلمهٔ الذی
در قول تعالی الَّذِیْ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ فِرَاشًا و حاجت از سر
گرفتن نیست زیرا که معلومست که منزله قطرات امطار و مخرج
ثمرات و انهار حضرت اندیدگار ست دیگر بدانکه در جائی
که دیگران وقف آورده اند و پسندیدهٔ امام سجاوندی نیست او ق

معظم خلف و اکثر خلف بر انند که قسم اولست زیرا که مقصود از تلاوت
قرآن فهم معانی و علم بمبانی اوست و از انجاست که عایشهٔ صدیقه
رضی الله عنهما فرموده که عادت مبارکهٔ حضرت پیغامبر صلی الله علیه
وسلم چنان بود که سورتی که میخواند بنوعی ترتیل میفرمود که آن
سورت درازتر میشد از سورتی که درازتر از آن بود و هیچ
شکی نیست که این غایت تدبر و نهایة تفکر بوده و اگرنه حضرت
او صلی الله علیه وسلم افصح عرب و عجم بود و اورا میسر بودی که یک
طرفة العین مجموع قرآن را ختم کند و امام محمد بن کعب القرظی
سوگند یاد فرموده که اگر از اول شب تا صبح سورهٔ کریمهٔ اِذَا زُلْزِلَتِ
الْاَرْضُ وَالْقَارِعَةُ را خوانم و باز خوانم و در آن تفکر نمایم دوست
تر است بسوی من از انکه مجموع قرآن را بشتاب بخوانم و ابن
قیم رحمة الله فرموده که ثواب ثلث قراءة بترتیل و تدبر قدرا
بلندتر و رتبه او رفیع ترست و ثواب کثرت قراءة بسرعت
عدداً بیشتر است پس قسم اول مجوهر کسی باشد که گوهری گران بها
بصدقه دهد و قسم دوم مثل شخصی بود که دراهم و دنانیر بسیار تصدق
نماید و قیمت هر یکی ظاهر است دیگر بدانکه از جملهٔ ترتیل تلفظ
بما آنست و اصل در آن حدیثی است که ابو هریره رضی الله عنه از حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم روایة فرموده که اَعْرِبُوا الْقُرْاٰنَ وَالْتَمِسُوا
غَرَائِبَهٗ و از جملهٔ اعراب قرآن معرفت ما آنست و آن بر سی و شش

فرق میان نفی و جحد

معنی آمده وچون مقصود دانستن تلفظ بآنست نه دانستن معنی آن
از جهت تطویل تعداد آن ترک نمودیم اما تلفظ بآن بر چهار نوع است اول
آنکه در منفیه ومجحوده آواز بردارد وفرق میان نفی وجحد آنست که
اگر کسی نفی چیزی کند وراست گوید آنرا نفی گویند مثل وما هم
بمؤمنین که قول خدای تعالی است واگر چنانچه دروغ گوید آنرا
جحد گویند یعنی انکار واین دعوی البته از قول کفار خواهد
بود مثل یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا یعنی سوگند میخورند
کفار بخدای تعالی که کلمه کفر را نگفتند وخدای تعالی میفرماید که
بدرستی که گفتند پس دروغ گوی باشند دوم آنکه در استفهامیه وشرطیه
آواز میانه بردارند وبعضی در استفهامیه نقط گفته‌اند سیوم
آنکه تعجبیه را بنوعی گویند که کسی که از چیزی تعجب نماید وآن
خود در قرآن دو موضع بیش نیست فما اصبرهم علی النار در البقره
وما اکفره در عبس چهارم آنکه در خبریه آواز را نرم کرده
دانند اکنون نشانه هر یکی باید گفت تا کسی که مبتدی باشد
بشناسد اما نشانه منفیه آنست که در سر اسم یا ماضی یا مستقبل
در آید مانند وما محمد الا رسول وما کسبت وما ینظرون ونشانه
مجحوده آن بود که اثبات آن منفی بعد از وی مذکور باشد مثل
ما جاءنا من بشیر ولا نذیر یعنی کفار گویند نیامد بما هیچ بشارت
دهنده وهیچ بیم کننده بعد از آن خدای تعالی ایشانرا فرماید

قد

٢٩

فقد جاءکم بشیر ونذیر یعنی شما دروغ میگوئید پس بدرستی که آمد
بشما مژده دهنده وبیم کننده ومانند والله ربنا ما کنا مشرکین که کفار
گویند بحق خدای پروردگار ما که ما مشرک نبودیم وخدای تعالی فرماید
انظر کیف کذبوا علی انفسهم یعنی نظر کن ای محمد که چگونه دروغ
بر نفسهای خویش بستند ومانند یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا
ومثال آن ونشانه شرطیه آنست که مستقبل مجزوم یا فا در جزای آن
واقع شود مثل وما تفعلوا من خیر یعلمه الله وما تنفقوا من
خیر فان الله به علیم ونشانه خبریه آنکه از پیش او کلمه الا یا بئس
یا نعم یا بعد یا ماضی یا مضارع یا یکی از حروف جر باشد مثل الا ما
علمتنا. بئس ما کانوا. بعد ما جاءک. نعلم ما لم تعلموا. ویعلم
ما تبدون. علی ما نقول. عما. مما. فیما. بما. لما. یا بعد از وی کلمه لیس
بود یا حرف لم یا لا واز پس این دو حرف مستقبلی بود مثل ما لیس
لی بعلم وما لم ینزل وما لا تعلمون یا از پس ما مستقبلی باشد
مثل ما یفعل بی ولا بکم ودیگر بدانکه معرفت وقوف نیم از ترتیلست
حیث سئل صلی الله علیه وسلم عن معنی الترتیل فقال الترتیل
حفظ الوقوف واداء الحروف او بیان الحروف وهر دو روایة نزدیک
بیکدیگرند واز این حدیث لازم می آید که تعلم ومعرفت وقوف
واجبست بنا بر خطاب ورتل القرآن ترتیلا وخطاب با حضرت
محمدی صلی الله علیه وسلم خطاب با اوست وامت او زیرا که هر پیغامبری

ذکر وقوف

چه دانست خود نه پیر حکمش عام بود و مورد شرح خاص **پس بدانکه**
وقف من حیث الاطلاق عبارتست از قطع صوت از آخر کلمه چندان
زمان که تنفس بعادت بکشد بقصد آنکه قراءة را از مابعد یا از
ماقبل کلمه موقوف علیها از سر گیرد که اگر قصد از سر گرفتن قراءة
نباشد آنرا قطع گویند نه وقف پس هر جا که وقف باشد قطع باشد بلا
عکس اکنون اگر این وقف بنوعی باشد که درغربیت آنرا بوجهی
از وجوه جایز دارند اورا اختیاری خوانند و اگر بسبب از مابین است
یعنی متعلم سوال نمود که وقف برین کلمه چگونه است و معلم بران وقف
کرد یا بی آنکه او سوال کند معلم ازجهت تعلیم وقف کرد آنرا اختباری
گویند و اگر از جهت آن باشد که نفس یاری نمی دهد که بمحل جایز
الوقف رساند آنرا اضطراری خوانند و در این نوع کتب بسیار ساخته اند
و مؤلفات بی شمار پرداخته اند و از آن جمله در این زمان وقوف شمس
العارفین ابی عبدالله محمد بن طیفور السجاوندی روح الله روحه مشهور
گشته و او وقوف را بر پنج مرتبه نهاده **لازم** و **مطلق** و **جایز** و **مجوز**
لوجه و مرخص للضرورة و علامة لازم را **م** آورده و مطلق را **ط**
و جایز را **ج** و مجوز لوجه را **ز** و مرخص للضرورة را **ص** و **لازم**
آنست که اورا هیچ تعلقی بمابعد نباشد نه از روی لفظ و نه از روی
معنی و اگر وصل کنند در سامع سامعی تمام نماید بنا بر آنکه مستمع
و هم معنی از آن حاصل آید که مراد حق جل و علا نه آن معنی باشد مثلا

در چیزی نا کردن که اورا ... حضور دل باز دارد چه تصور نماید
که اگر یکی از ابناء امثال او با او ... سخن آید و در اثناء تکلم با او مرتکب یکی
از این بی ادبیها گردد چه تیغها و سخن از او خورده و چه جامها زهر کشیده
و چه شرمساریها برده پس حاضر شود که در هنگام تلاوة حضرت پروردگار
بزبان او سخن میگوید و او بواسطه درخت زبان آنرا می شنود همچنانچه
حضرت کلیم کلام قدیم را از ملک کریم بسبب شجره طور استماع می نمود
و باید که تا رفت زبان خود را کمتر از آن درخت نشمرد و این مسئله
را قیاس بجان اصل نماید که در هر یک سال یک نظره بر کعبه گلی می
افکند و در شبانروزی سیصد و شصت و شش نظره بر قبله دل هر حالی
میکند زیرا که اجزاء آن بعمل بنده برهم نشسته و این را خداوند بدست
خویش سرشته و دیگر آنکه کوه طور با وجود شکوه و زور که داشت
طاقت یکی از مبادی تجلی نیاورد و از بی طاقتی خرد گشت و چشم
لطیف ضعیف دل صنوبری شکل بیرون از نظرات سیصد و شصت و
شش گانه که دارد حضرت پروردگار در زمان تلاوت بانواع انوار بر
او تجلی می شود و او بقوت غاذیه نفس سر سخت شوخ چشم که اورا سپر
دار هدف سهام انوار تجلیات گردانیده اید بر می تابد و یک سر موی
متزلزل نمی شود اگر چه این سخنان لایق این مختصر نیست ولیکن بی
اختیار آمد **بیت** **گر عشق نبودی و غم عشق نبودی**
چندین سخن نغز که گفتی که شنودی **و از باد نبودی که سر زلف ربودی**

زخسار مخشوق بعاشق که نمودی و این ... گفته نسبت با مقصود از
قرائت و مطلوب از تلاوت محجوب نبیند. پوست با مغز و تمیز با مغز
چه غرض از انزال قرآن و سبب ارسال فرقان تدبر در معانی و تذکر
مبانی اوست کما قال عز نواله وجل طوله كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ
مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ زیرا که چون
تدبر در کلام نمود و معانی و دقایق آنرا فهم کرد و فصاحت و بلاغت آنرا
دریافت و اعجاز و ایجاز آنرا درک نمود آن زمان عظمت متکلم دانست
و چون این معنی در دلش صورت بست در تلاوت نمود و دایم بتذکر
و تدبر در کلامش اشتغال نمود تا بصیقل تردد و تکرار زنگ عصیان
و غفلت را از آینه دل زدود و صاحب کمال تقوی در آن حال نمود کما
قال الملك الودود اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ بعد از آن نمی کند
الا آنکه محبوب میگوید و نمی خواهد الا آنچه مطلوب وی جوید کما قال
الشاعر شعر جَرَى حُبُّهَا مَجْرَى دَمِي فِي مَفَاصِلِي
فَأَصْبَحَ لِي عَنْ كُلِّ شُغْلٍ بِهَا شُغْلُ ۞ وَمِنْ جَسَدِي لَمْ يَتْرُكِ الْحُبُّ شَعْرَةً
فَمَا فَوْقَهَا إِلَّا وَفِيهَا لَهُ فِعْلُ ۞ بعد از آن محبوب نیز با او در آید
و خوشنود براید و با محب ازین دستان سراید که فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ
سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ الی آخر الحدیث دیگر
بدانکه علما را اختلافست در انکه قلت قراءة که با تفهم و تدبر
و ترتیل و تذکر بود فاضلتر است یا کثرت قراءة با سرعة اما انچه

آورده یعنی در قبیل ود در جای که وقف جایز نیست لا آورده یعنی لا تقف
و بعد از آن خبز القرآء قدوة الفضلاء تاج الملة والدین مصدر بخاری
غفر الله له که انتخاب وقوف سجاوندی نموده و علل را حذف کرده و زایده
چند دیگر برآن افزوده در اوقاف جایزه نظر کرده هر جا که طرف
ونقش رجحانی داشته صورت قف نهاده یعنی وقف اولی است ٣١
و اگر طرف وصل راجح بوده این صورت صل نهاده یعنی الوصل اولی
و هر موضع که وقف می باید کرد و دیگران وصل آورده اند این صورت
قلا نهاده یعنی قبیل لا تقف مثل وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ۞ يَعْتَدُونَ
يَسْجُدُونَ ۞ هر سه در یک عشر از آل عمران زیرا که الْفَاسِقُونَ
معرفه است وَلَنْ يَضُرُّوكُمْ جمله است نکره و معرفه را بنکره صفت
نمیکنند و ضمیر يَعْتَدُونَ راجعست بقوله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و ضمیر
لَيْسُوا عایدست بقوله مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ و فرق میان فریقین ظاهر
و يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ الی آخر الآیة استینافست نه حال که اگر حال گیرند
معنیش این شود که در حالت سجود ایشانرا این صفت هست و نه چنین
است بلکه در مطلق احوال ایشانرا این صفت ثابتست و امام ائمة
الشرق والغرب عالم ربانی ابو عمرو الدانی قدس الله روحه وقف را
بر چهار قسم آورده تام و کافی و حسن و قبیح اما تام آنست
که وقف بر او و ابتدا بما بعدش نیکو آید و ما بعدش متعلق بما قبل
نباشد و بیشتر این قسم در اواخر آیات می باشد و گاه هست که بعد

از دو آیه پیشتر نیز می آید و کافی آن بود که همچنین وقف بر او و ابتدا
بما بعد آن نیکو آید ولیکن میان ایشان تعلق باشد مثل أُولَئِكَ عَلَى
هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ که وقف بر آن نیکوست و أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ متعلقست
بما قبل من حیث اللفظ والمعنی و حسن آن باشد که وقف بر آن
نیکو می آید و ابتدا بما بعدش قبیح مانند هر یکی از رَبِّ الْعَالَمِينَ
وَالرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ که وقف بر ایشان نیکوست و ابتدا بما بعدش قبیح
زیرا که میان صفت و موصوف وقف جایز نیست و قبیح آن باشد
که نه وقف بر او نیکو بود و نه ابتدا بما بعدش مثل بِسْمِ اللهِ و ابتدا به
الرَّحْمَنِ و وقف بر مَالِكِ و ابتدا بیَوْمِ الدِّينِ مگر از روی ضرورة از جهت
انقطاع نفس که آن زمان باز از سر گیرد و گاه باشد که وقف قبیح
تر از آن مثل وقف بر إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى که وقف
مقتضی آن [illegible] که وَالْمَوْتَى عطف شود بر فاعل يَسْتَجِيبُ و آن هنگام
معنی کلام این شود که مردگان نیز استجابة نمایند و نه چنین است
و قبیح تر از این وقفست بر إِنَّ اللهَ لَا يَسْتَحْيِي و بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ
الْعِلْمِ یا بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ و فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ و قَالَتِ
الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى و أَنْ لَا يَهْدِي و لَا يَبْعَثُ اللهُ و لِلَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ و وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ و هَيْهَاتَ
هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ و أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ و فَوَيْلٌ
لِلْمُصَلِّينَ که قطع وقف بر اینها جایز نیست مگر از جهت ضرورة

انقطاع نفس که باز از سر گیرد که اگر عیاذاً بالله معنیش دانسته و بآن
اعتقاد وقف کند فی الحال کافر گردد اعاذنا الله بفضله العمیم و کرمه
الجسیم من الکفر والطغیان والشرك والعصیان فانه الکریم المنان
الرؤف الحنان خاتمه بدانکه کلمهٔ کلّا در مجموع قرآن سی و سه موضع
آمده همه در نصف آخر و خلاصهٔ اقوال آنست که هشت موضع از برای
ردع ما قبل است باتفاق علما و آن هشت موضع عَهْدًا كَلَّا و عِزًّا
كَلَّا است هر دو در مریم و أَنْ يَقْتُلُونِ قَالَ كَلَّا و إِنَّا لَمُدْرَكُونَ
قَالَ كَلَّا هر دو در الشعراء و شُرَكَاءَ كَلَّا در سبا و أَنْ أَزِيدَ كَلَّا
در المدثر و أَيْنَ الْمَفَرُّ كَلَّا و بیست و شش موضع دیگر که می ماند ابوحاتم
میگوید که از برای تنبیه است بمعنی اَلا و ابن مقسم میگوید که
از برای قسم است بمعنی حقا و غیر ایشان میگویند که از برای
ردع ما قبلست پس در این هشت موضع وقف بر کلّا کنند
نه بر ما قبلش و در باقی اکثر که از برای ردع میگوید همچنین
و ایشان هر دو که تنبیه و قسم میگیرند وقف بر ما قبل آن کنند و بعد
از آن که املاء این باب آخر شد یکی از دوستان صادق و یاران
موافق که با این فقیر حقیر در زمان تحصیل هم راز و در ایوان محنت
دمساز شده التماس نمود که البته اعداد وقوف لازمه را که مجلسی
گفته مفصلش کن و چون صدیق شفیق بود و جلیس انیس
گفتمش بشنو که در البقرة هشت موضع است ا وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ م

٢ بهذا امثالهم ٣ انك اذا لمن الظالمين م ٤ ويتخذون من الذين
آمنوا م ٥ من بعد موسى م ٦ فضلنا بعضهم على بعض م ٧ ان
آتاه الله الملك م ٨ مثل الربوا م در آل عمران سه محل ١ تأويله
الا الله م ٢ لا خوف عليهم ولا هم يحزنون م ٣ نحن اغنياء م
در النساء دو مكان ١ سديدا لعند الله م ٢ سبحانه ان يكون له
ولد م در المائدة شش موضع ١ ان تعتدوا م ٢ آدم بالحق م
٣ والنصارى اولياء م ٤ ولعنوا بما قالوا م ٥ ثالث ثلاثة م ٦ على
والديك م در الانعام دو موضع ١ كما يعرفون ابناءهم م
٢ بالامن ان كنتم تعلمون م در الاعراف سه محل ١ الى
ثمود اخاهم صالحا م ٢ ولا يهديهم سبيلا م ٣ كانت حاضرة البحر م
در التوبة دو موضع ١ بعضهم من بعض م ٢ بعضهم اولياء
بعض م در يونس دو مكان ١ فلا يحزنك قولهم م ٢ واتل عليهم
نبأ نوح م در هود دو موضع ١ من دون الله من اولياء م ٢ والى
ثمود اخاهم صالحا م در الحجر دو محل ١ عن ضيف ابراهيم م ٢
فانتقمنا منهم م در النحل يك محل ولاجر الآخرة اكبر م
در بني اسرائيل دو مكان ١ وان عدتم عدنا م ٢ الا مبشرا ونذيرا م
در مريم سه موضع ١ في الكتاب مريم م ٢ الى جهنم وردا م ٣
عند الرحمن عهدا م در طه دو محل ١ حديث موسى م ٢ ولتصنع
على عيني م در المؤمنون دو مكان ١ على صلواتهم يحافظون م

٢ من نخيل واعناب م در الشعراء يك مكان واتل نبأ ابراهيم م
در القصص يك محل ولا تدع مع الله الها آخر م در العنكبوت
سه مكان ١ فآمن له لوط م ٢ لبيت العنكبوت م ٣ لهي الحيوان م
در يس يك موضع ١ اصحاب القرية م ٢ من مرقدنا م ٣ فلا يحزنك
قولهم م در والصافات يك محل من شيعته لابراهيم م در ص
دو مكان ١ نبؤ الخصم م ٢ واذكر عبدنا ايوب م در الزمر دو موضع
١ من دونه اولياء م ٢ ولعذاب الآخرة اكبر م در المؤمن دو محل
١ انهم اصحاب النار م ٢ خالق كل شيء م در الزخرف يك مكان
ان هؤلاء قوم لا يؤمنون م در الدخان سه مكان ١ والارض
وما بينهما م ٢ معلم مجنون م ٣ انكم عائدون م در والذاريات
يك محل ابراهيم المكرمين م در والطور يك محل في خوض يلعبون م
در القمر دو مكان ١ فتول عنهم م ٢ ان المجرمين في ضلال
وسعر م در الرحمن يك مكان يكذب بها المجرمون م در
الواقعة يك مكان لوقعتها كاذبة م در الحشر يك موضع ان
الله شديد العقاب م در المنافقون يك مكان انك لرسول
الله م در التحريم يك مكان امرأت فرعون م در القلم
سه محل ١ ولعذاب الآخرة اكبر م ٢ كصاحب الحوت م ٣ انه
لمجنون م در نوح يك موضع اذا جاء لا يؤخر م در والنازعات
چهار موضع ١ فالمدبرات امرا م ٢ ابصارها خاشعة م ٣ اذا

كَتَّ خَامِسُنَ ۴ حدیث موسی م و در عَجَبٌ یک مکان فَمَنْ شَاءَ
ذَكَرَهُ م و در الغاشیة یک محل فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ م و در البلد
یک موضع عَلَيْهِمْ أَحَدٌ م والسلام باب سیوم در بیان استعاذه
بدانکه اکثر ائمهٔ قرا اختیار کرده اند و عامهٔ فقها نیز گرفته اند در این
باب أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ است بنا بر نص قرآنی
که فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و بنا
بر احادیث صحیحه که از آن جمله یکی حدیث نافع بن جبیر است که از پدر
خود روایة کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم تعوذ را بدین
لفظ فرمودی بعینه پیش از قراءت و عبد الله بن مسعود نیز روایة
کرده که من خوانده ام بر حضرت پیغامبر خدای صلی الله علیه و سلم
که أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ پس فرموده مرا که
یا ابن ام عبد قُلْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ که من جبرئیل
علیه السلام فرا گرفته ام و او از میکائیل و او از لوح المحفوظ
مسئله بدانکه نزد ائمهٔ قرا مختار آنست که تعوذ را بلند
گویند از برای همهٔ قرا پیش از قراءت خواه در اول فاتحه و خواه
در اوایل سایر سورة و خواه در میانهای آن اما بعضی روایة
کرده اند از حمزه که تعوذ را نرم گفتی در همهٔ قرآن و بعضی
نقل کرده اند که در اول فاتحه بلند گفتی و در باقی نرم و همچنین
منقولست که نافع در مجموع قرآن تعوذ را آهسته گفتی مسئله

اگر قاری زیادت کند لفظی دیگر را برین صیغهٔ مذکورهٔ تعوذ
از جهت تقدیس و تنزیه مثلا گوید أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
یا أَعُوذُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ یا انکه کم کند لفظی را
چنانچه در حدیث جبیر بن مطعم آمده أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
بی ذکر الرجیم بر او هیچ حرجی نباشد چه از ائمهٔ قراءة اینها و امثال
آن نیز منقولست مسئله جایز است که وصل کند تعوذ را بما بعدش
خواه که بسم الله باشد یا غیر بسم الله بلکه از ظاهر کلام امام ابو عمرو
الدانی رحمة الله چنین معلوم میشود که وصل استعاذه ببسمله
اولیست اما ابو جعفر بن بادش گفته که بهتر نزد من آنست که
چون تعوذ را پیوسته بغیر بسم الله میکنند بر تعوذ وقف کنند
زیرا که در بسمله اختلاف کرده اند که از قرآنست یا نه و در غیر
بسمله هیچ اختلافی نیست که البته قرآنست و شیخ محب الدین جعفر
موصلی نیز در مفردات خود اشارت بفصل میان تعوذ و ما بعدش
فرموده اما فرق میان بسمله و غیر بسمله نموده مسئله بدانکه
استعاذه مستحبست نزد بیشتر علما و بعضی گفته اند که واجبست
مثل امام داود بن علی عَمَلاً لِلْأَمْرِ عَلَى اصله مسئله اگر
تعوذ را یا بسمله را پیوسته بآیتی گفت که در اول او میم باشد مثل
الرَّجِيمِ مَا نَنْسَخْ الرَّجِيمِ مَا أَصَابَ ادغام باید کرد از برای کسی
که صاحب ادغامست بجانب اگر بعد از میم همزهٔ وصلی آید واجب

الرّحیم

می شود حذف کردن آن همزه مانند **الْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحِيمِ اعْلَمُوا** وان
ابو عمرو نقل کرده اند که میم الرَّحِیم را با وجود سکون ماقبلش در نزد باء
بسم الله اخفا کرده **مسئله** چون جماعتی خواهند که باتفاق تلاوت کنند
وظیفه آنکه هر یکی جداگانه اَعُوذُ بِاللّٰه بگویند همچون بسم الله گفتن در طعام
خوردن **مسئله** هر زمان که قراءة را قطع کنند از برای چیزی
که تعلق بقراءة داشته باشد مثل سؤالی از استاد یا سجدۀ تلاوت
استعاذة را اعادت را نباید کرد والسلام **باب چهارم**
در بیان بسمله بدانکه اختلاف کرده اند در فصل میان دو سورة
ببسمله و بی غیر بسمله و در ترک بسمله **د ن ب ث ب صف** بسم الله
میگویند در میان سورتین در همه قرآن و **ف** وصل میکنند سورتی
را بسورتی دیگر بی بسمله و **ش** سکتی اندک میکنند و وصل بی بسمله
و **ح ک ظ ت** بسمله و وصل و سکت هر سه میکنند و مراد بسکت خاموش نشستن
بی نفس زدن خواه که زمان این خاموشی اندک بود یا بسیار چنانچه
علامه جزری روح الله روحه تصویب فرموده و بعضی از اهل ادا
از برای کسی که بسم الله را نمی گوید سکت را اختیار کرده اند در میان
الْمُدَّثِّرِ وَالْقِيَامَةِ و در میان الانفطار والتطفیف و در میان وَالْفَجْرِ
وَالْبَلَدِ و در میان وَالْعَصْرِ وَالْهُمَزَةِ همچنین بعضی از برای جماعتی
که ترک بسمله میکنند درین چهار موضع مذکور بسم الله را میگویند
بر سبیل استحباب نه آنکه اینها درین سکت و وصل نفی هست

ولیکن در شاطبیه ذکر بسمله از **ح ک** نکرده

۳۵

و همه قرّا اجماع کرده اند بر اثبات بسمله در اول فاتحة الکتاب و در اول
هر سورتی که ابتدا بآن کنند خواه نزد کسی که بسمله را آیتی از قرآن
می شمارد و خواه نزد آنکس که نمی شمارد و **مجتنبین** اجماعست قرّا را بر ترک
بسمله در اول سورة التَّوْبَة خواه که وصلش کنند بآخر سورة الانفال و
خواه که ابتدا کنند این مقدار هست که همه قرّا را در میان این دو
سورة سه وجه جائز است وصل و سکت و وقف و **قاری** مخیّر است میان
اثبات بسمله و ترکش بعد از استعاذه هر زمان که ابتدا با وایل
اجزا یا غیر آن از اوساط سور نماید زیرا که طایفه بسمله را اختیار
کرده اند و جماعتی ترکش و بعضی دیگر تفصیل نموده اند بآنکه
هر کسی که در اول سورة بسم الله می گوید در میانه نیز میگوید همچون
عاصم و غیره و آنکس که نمی گوید در اول سورة در میانه نیز نگوید
مثل **حمزه و خلف** و بعضی میان سورة براءة را از این قاعده استثنا
کرده اند بدلیل آنکه میان سورة تابع اول سورة است و چون در
اول سورة بسمله جایز نیست در میان سورة نیز جایز نباشد و بعضی
اجازت داده اند که **هر کسی** که بسم الله میگوید بین السورتین او را
سه وجه جایز ترتیب و درجه مثلا وَلَا الضَّالِّينَ **قف** الرَّحِيمِ **صل**
الم **دیگر** وَلَا الضَّالِّينَ **صل** الرَّحِيمِ **صل** الم **دیگر** وَلَا الضَّالِّينَ
قف الرَّحِيمِ **قف** الم **اما** عکس صورة اول که وصل آخر سورت
است و وقف بر الرَّحِيمِ جایز نیست زیرا که بسم الله از برای اول

سوره است نه از جهت آخر سوره و اگر استعاذه را ببسمله وصل
کنند و بسمله را مجنین بآیتی از میان سورتی پیوسته گردانند همین
چهار وجه یعنی وصل همه و وقف همه و وقف بر اول و وصل دوم و عکسش جایز
باشد **تنبیهات** بدانکه این وجوه سه گانه بسمله و وصل و سکت در میان
دو سوره و آنچه جاری مجری ایشانست مانند وقف بسکون و بروم و باشمام
و مانند سه وجه که در مثل نَسْتَعِين و يُوقِنُون و الْأَلْبَاب و شَيْء و خَوْف
و بَيْت از جهت التقاء ساکنین و اتبع میشود این همه از برای آنست
تا قاری بداند که او را خواندن هر یکی از اینها جائزست نه اینکه او
را البته در یک موضع واحد این مجموع بجمله بباید آورد و ازین جهت
بعضی از محققان اهل اصح و اقوی بوده ندا کرده اند و باقی را مأخوذ
نیکو دانند و بعضی بهر وجهی که خواسته اند خوانده و بعضی در هر
موضعی وجهی را بعمل آورده و بعضی در موضع اول از مواضع همه وجهها
را خوانده از جهت تعلیم پس سزاوارست ما را متابعت ایشان کردن
واگر مثلا آخر ناس را باول آل عمران یا آخر النساء یا باول الاعراف
وصل کنند همان وجوهات بین السورتین که در مذهب قرا گفته شد
یعنی وصل و سکت و بسمله و سه وجه بسمله جایز باشند **واگر** اول براءة
را بآخر سورة الانعام مثلا وصل کنند همانا حکم دارد که او را بآخر
الانفال وصل کنند مقصود که ترتیب شرط نیست **واگر** آخر سورتی
را باول همین سوره وصل کنند مثل انکه گویند وكُنتُم تَطِيرًا بسم

۳۶

الله الرحمن الرحيم سبحان الذي اسرى ظاهر آنست که در همه
مذهبی بسم الله بگویند زیرا که هیچ سوره دیگر را بآن پیوسته نکرده
اند و مجنانست که ابتدا باول سوره میکنند و معلوم شد که در ابتدا باول
سوره بسمله واجبست **و همچنین** اگر آخر سورة الناس را پیوسته بفاتحة
الکتاب کنند همین حکم دارد یعنی البته بسم الله بگویند **و روایت**
کرده اند که شیخ ابو القاسم شاطبی رحمة الله بعد از استعاذه اسم
بگفتن بسم الله میفرموده در مثل الله لا اله الا هو و اليه يرد علم
الساعة و امثال آن بنا بر آنکه در گوش مستمع نجنان بی نماید و علامه
جزری نیز بسم الله سنت میفرماید که قیاس برین معنی طریقه آنست که در
ابتدا بمثل الشيطان يعدكم الفقر و لعنه الله و قال لا تتخذوا بسم
الله را نگویند **اربعة ضمائر در بیان میم الجمع**
بدانکه **ظ** مضموم میکرداند در حالین هاء ضمیر تثنیه و جمع را خواه
که جمع مذکر باشد یا مؤنث بشرط انکه ما قبل ها یائی ساکن بود مانند
عَلَيْهِمَا و فِيهِمَا و عَلَيْهِمْ و فِيهِمْ و صَيَاصِيهِمْ و تَرْمِيهِمْ و مِثْلَيْهِمْ
و بِجَنَّتَيْهِمْ و أَيْدِيهِنَّ و عَلَيْهِنَّ و فِيهِنَّ و أَيْدِيهِنَّ و **ف** موافقت
او میکنند در لفظ عَلَيْهِمْ و إِلَيْهِمْ و لَدَيْهِمْ فقط در حالین **واگر** یاء
ما قبل ها از جهة جزم یا از جهت بنا ساقط گشته بود **غ** تنها آن ها
را مضموم میسازد مثل وَإِن يَأْتِهِمْ و يُخْزِهِمْ و فَاسْتَفْتِهِمْ و فَآتِهِمْ
مکرر و مَن يُوَلِّهِمْ در سورة الانفال که انرا بکسر ها میخوانند و رو

يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ در الحجر وَيُغْنِهِمُ اللّٰهُ در النور وَوَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَوَقِهِمْ
عَذَابَ الْجَحِيمِ هر دو در المؤمن اول او وجهت ضم ها و کسر و ث ب خلف
هر میم جمع ساکن را که بعد از او حرفی متحرك بود وصل میکنند آنرا بواو
در حالت وصل مثل عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا ومِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنفِقُونَ وعَلَيْهِمْ أَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ و ج موافقت
ایشان میکند در هر موضعی که بعد از میم ساکن همزهٔ قطع باشد مانند
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ و ج میم جمع را مکسور میکرداند
بتبعیت ها وقتی که پیش از ها یائی ساکنه یا کسره واقع شود و بعد از
میم همزهٔ وصل بود مانند عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ ويُرِيهِمُ اللّٰهُ وبِهِمُ الْأَسْبَابُ
و ف ر ش در این قسم ها و میم را هر دو مضموم میکرداند موافقة میم را
و ظ هر جا که ما قبل ها یا ساکن است موافقت ایشان میکند و اگر
ما قبل ها کسره است متابعة ابو عمرو مینماید جمعًا بین اللغتین
پس رویس را در يُلْهِهِمُ الْأَمَلُ ويُغْنِهِمُ اللّٰهُ ووَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ
ووَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ هم ضم ها و میم وهم کسر هر دو باشد و دیگران
بکسر ها و ضم میم خوانند و همه قرا چون وقف کنند میم ساکن شود
اما در ضم ها و کسر بر اصل خود باشند یعنی یعقوب در مجموع
بضم ها وقف کند و حمزه در عَلَيْهِمْ وإِلَيْهِمْ فقط ولفظ لَدَيْهِمْ که
بعد از همزهٔ وصل بود در قرآن نیست و مؤلفان در تالیف خود
آورده اند و سبب معلوم نیست ورویس در کلمات چهارگانه در

هر دو جز بر اصل خود باشند و با ثبات بکسر ها وقف کنند و در مثل يَلْعَنُهُمْ
وعَلَيْهِمُ الْقِتَالُ که میم و ما قبلش هر دو مضموم‌اند هیچ خلافی نیست

باب ششم در بیان ادغام کبیر

بدانکه ادغام آنست
که حرف اول از دو حرف که متماثل باشند ساکن سازند و اگر متقارب
بوند یا متجانس بعد از آنکه اول از جنس حرف دوم ساخته باشند ساکن
کرداند و بعد از آن بنوعی تلفظ بان دو حرف کنند که یك حرف شده
کرده و ادغام بر دو قسمست صغیر و کبیر و هر یکی از اینها نیز بر دو قسمند
یا متماثل باشند یا متقارب و هر یکی از دو قسم نیز بر دو قسمند یا در یك
کلمه باشند یا در دو کلمه و مراد از کبیر آنست که هر دو حرف متحرك باشند
و کبیرش از آن جهت میگویند که بسیار واقع میشود یا آنکه متحرك را
ساکن میکرداند و مقصود از صغیر آنست که حرف اولش ساکن باشد
و متماثلین آن بود که مخرج و صفتشان یکی باشد مثل دو عین و متجانسین
آن بود که مخرجان متفق باشد و صفتشان مختلف مثل دال و تا
و تا و طا و متقاربین آنست که مخرجشان یا صفتشان یا صفة و مخرجشان
هر دو نزدیك یکدیگر باشد چون قاف و کاف دیگر
بدانکه بعضی از مؤلفان خود ذکر ادغام نکرده اند و بعضی اظهار
و ادغام را از ابو عمرو یکجا روایت کرده‌اند و بعضی ادغام را از دوری
و سوسی هر دو نقل کرده اند و بعضی سوسی را بدان مخصوص کردانیده
اند و بعضی از غیر دوری و سوسی روایت کرده اند و علی کل حال میباید

دانست که هر کس که ادغام میکند اورا البته از ابدال همزه ساکنه
گزیر نیست تا غایتی که انکس که اظهار میکند ابدال نیز روایة کرده پس
ابو عمرو را سه طریق باشد اول اظهار و ابدال دوم ادغام و ابدال
سوم اظهار با همزه اما ادغام با همزه جایز نیست دیگر بدانکه
از حروف بیست و نه گانه الف و همزه را ادغام نکرده اند و نه حرفی را در آن
هرگز ادغام کرده اند و خاء معجمه اگر در غیر قرآن بمماثل خود در سه
ادغام توان کرد و در قرآن نیست و زا و صاد و طاء مهملتین و ظاء
را در هیچ حرف ادغام نکرده اند و لیکن حروف دیگر را در ایشان ادغام
کرده اند و عین و غین و فا و ها و واو و یا در مثل خود مدغم گشته اند
و پس و جیم و شین و ذال و ضاد معجمات و دال با مثال خود نرسیده
اند پس در متقارب و متجانس ادغام شان گشته و یازده حرف دیگر
که باقی میماند هم در مماثل و هم در متجانس و متقارب مدغم میشوند
پس حروفی که در امثال خود مدغم میگردند هفده باشند و در
متقارب یا متجانس شانزده پس تفصیل حروف هفده گانه
بشنو که ب در ب پنجاه و هفت موضع است مثل لَذَهَبَ
بِسَمْعِهِمْ و اگر آخر سورة الرعد و ابرهیم را با بسمله وصل کنند پنجاه
و نه شود و ت در ت چهارده مکانست مجموت الموت تحبسونهما
الصلوة ثلثی و ث در ث سه محل است حيث ثقفتموهم در
البقرة و النساء و ثالث ثلاثة در المایده و ح در ح دو موضع

است النکاح حتی در البقرة و لا ابرح حتی در الکهف و را در را
سی و پنج جایست مثل شهر رمضان و س در س سه موضع است الناس
سکاری و للناس سواء در الحج و الشمس سراجا در نوح و ع در ع
هژده موضع است مثل يطبع على و غین در غین و من يبتغ غير است
در آل عمران لاغیر و در ان دو وجهست ادغام و اظهار و ف در ف
بیست و سه مکانست مانند تعرف فی و ق در ق پنج محلست مجموت الرزق
قل و ک در ک سی و هشت مکانست و این هم در یک کلمه می باشد ٣٥
و ان در دو جاست مناسككم در البقرة و ما سلككم در المدثر لاغیر
و در دو کلمه می باشد مانند ربك كثيرا اما در و ان يك كاذبا در المؤمن
دو وجهست ادغام و اظهار و در يحزنك كفره در لقمن اظهار است
که اگر ادغام کنند دو اخفا در یک کلمه لازم آید و ل در ل دویست و پنج
محل است مانند قال لهم و لیکن در يخل لكم در یوسف و آل لوط
در حجر دو موضع و در نمل و قمر دو وجهست ادغام و اظهار و م در م
صد و سی و نه مکانست مثل آدم من ربه و ن در ن هشتاد محلست
مجانين نحن نسبح و و در و هژده موضع است مثل هو والملئكة
والعفو وامر اما در هرجا که قبل واو مضمومیست مثل هو والملئكة
دو وجهست ادغام و اظهار و در وهو وليهم در انعام و فهو وليهم
در النحل و هو واقع بهم در الشوری این هرسه نزد ابن تیملست
زیرا که ما بعد دو واو ساکن شده پس ادغام فقط باشد و هـ در

نو د پنج موضع است مثل نبی هُدًی وَجَاوَزَهُ هُوَ و یا در
هشت محل است مانند یَأْتِیَ یَوْمٌ و در اللّائِی یَئِسْنَ در الطّلاق
از برای ابو عمرو و بزی با دغام و اظهار هر دو خوانده اند بدانکه
شرطست که دو حرف را که ادغام میکنند در یکدیگر هم در کتابه دو
حرف نویسند و هم در لفظ دو حرف گویند و اگر در لفظ چنین نباشد
باید که در کتابت دو حرف باشد تا این فایده دهد مثل وَاِنَّهُ هُوَ
وَفَضْلِهِ هُوَ را با وجود صله ادغام نتوان کرد از برای آنکه صله ها
از برای تقویه حرکت اوست و چون ها ساکن گشت احتیاج بتقویه
ندارد و دیگر آنکه نون اَنَا نَذِیرٌ را ادغام نتوان کرد از جهت
وجود الف در میان نونین دیگر شرطست که مدغم تاء ضمیر
متکلم یا ضمیر مخاطب یا منون یا مشدد نباشد مثل کُنْتُ تُرَابًا
اَفَاَنْتَ تُسْمِعُ وَغَفُورٌ رَحِیمٌ و مُسْتَقَرٌّ ذکر المتقاربین
بدانکه ادغام متقاربین یا در یک کلمه باشد یا در دو کلمه اما آنچه در
یک کلمه است قاف است در کاف و پس واجبست دو شرط اوّل آنکه
ما قبل قاف متحرک باشد دوم آنکه بعد از کاف میم باشد مانند
خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ و صَدَقَكُمْ و وَاثَقَكُمْ و سَبَقَكُمْ و از ماضی
مخفی غیر از این نیامده و از مضارع غیر یَخْلُقُكُمْ و یَرْزُقُكُمْ
وَیُغْرِقَكُمْ جنانچه هشت لفظ باشد در سی و هفت محل پس در مثل
مِیثَاقَكُمْ وَخَلَقَكَ اظهار باشد و در طَلَّقَكُنَّ در التحریم بعضی

اما از غیر طریق شاطبیه جائز در شاطبیه ذکر ادغام نکرده الا اظهار ۲

ادغام کرده اند و بعضی اظهار و ادغام اصح است از جهت ثقل و تانیث
و اما آنچه در دو کلمه است شانزده حرفست که در این کلمات مجموع شده
رُضْ سَنَشُدُّ حُجَّتَكَ بِذُلِّ قُثَمٍ که ایشانرا در دیگر حروف ادغام میکنند
۵ س بشرط آنکه حرف اوّل نه منون باشد و نه مشدد و تاء خطاب و نه مجزوم
مثل نَذِیرٌ لَكُمْ وَالْحَقُّ لَمَّا وَخَلَقْتَ طِینًا وَیُؤْتَ سَعَةً و مجزوم در این
قسم بیش از یک لفظ در قرآن نیامده و آن در سورة البقره است پس
اکنون مفصل حروف شانزده گانه را استماع نمای بر ترتیب حروف
تهجی بدانکه با را در میم ادغام میکنند در لفظ یُعَذِّبُ مَنْ یَشَاءُ در
پنج موضع و پس و تا را در ده حرف ادغام میکنند در ثا مانند بِالْبَیِّنَاتِ
ثُمَّ و آن پانزده موضعست و لیکن در الزَّكَاةَ ثُمَّ در البقره و در
التَّوْرٰیةَ ثُمَّ در الجمعه دو وجهست ادغام و اظهار و در جیم مثل الصَّالِحَاتِ
جُنَاحٌ و آن هفده مکانست و در ذال مثل السَّیِّئَاتِ ذٰلِكَ و آن نه محل
است و لیکن در آتِ ذَا الْقُرْبٰی در سبحان و الروم اختلاف کرده اند ادغام
است و اظهار و در زای سه موضع بِالْآخِرَةِ زَیَّنَّا و فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا
اِلَی الْجَنَّةِ زُمَرًا لا غیر و در شین سه موضع السَّاعَةَ شَیْءٌ و بِاَرْبَعَةِ
شُهَدَاءَ و جِئْتِ شَیْئًا در مریم لا غیر اما در کلمه سوم دو وجهست و در
صاد سه مکانست و الصَّافَّاتِ صَفًّا وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا فَالْمُغِیرَاتِ صُبْحًا
لا غیر و در طا چهار موضع وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَیِ النَّهَارِ وَالصَّالِحَاتِ
طُوبٰی لَهُمْ الْمَلٰٓئِكَةُ طَیِّبِینَ و در وَلْتَأْتِ طَائِفَةٌ در النساء دو وجهست

ض در صاد در والعادیات ضبحا

و در ظا در دو موضع الملائكة ظالمی انفسهم در النساء و النحل و حرف
ثا را در پنج حرف ادغام کنند در تا در دو موضع حیث تؤمرون و الحدیث
تعجبون لاغیر و در ذال در یک موضع الحرث ذلك در آل عمران لاغیر
و در سین در چهار موضع و ورث سلیمان و حیث سکنتم و الحدیث
سنستدرجهم و من الاجداث سراعا لاغیر و در شین در پنج موضع
حیث شئتما و حیث شئتم و ذی ثلاث شعب و در ضاد حدیث ضیف
لاغیر و حرف جیم را ادغام میکنند در شین یک موضع اخرج شطأه
و در او دو وجهست و در شاطبیه ادغام تنها آمده و در تا یک موضع المعارج
تعرج و حرف حا را ادغام میکنند در عین یک موضع در آل عمران
زحزح عن النار لاغیر و در آن اختلاف کرده اند و در شاطبیه ادغام فقط
است و حرف دال را ادغام میکنند در ده حرف ت ث ج ذ ز
س ش ص ض ظ در تا مثل المساجد تلك و آن پنج موضعست
و در ثا در دو موضع یرید ثواب و لمن نرید ثم لاغیر و در جیم
هم در دو موضع داود جالوت و دار الخلد جزاء لاغیر و در ذال مانند
من بعد ذلك و آن شانزده محلست و در زای دو موضع ترید زینة
الحیوة و یکاد زیتها لاغیر و در سین در چهار جای الاصفاد سرابیلهم
کید ساحر عدد سنین یکاد سنا برقه و در شین دو موضع شهد شاهد
در یوسف و احقاف و در صاد چهار محل نفقد صواع الملك و مقعد
صدق که ما قبل دال متحرکست لاغیر و مانند المهد صبیا و من بعد

صلوة العشاء که ما قبلشان ساکن است لاغیر و در ضاد سه موضع من
بعد ضراء در یونس و فصلت و من بعد ضعف در الروم لاغیر و در
ظا در سه محل یرید ظلما در آل عمران و المؤمن و من بعد ظلمه
در المائدة و حرف دال در این ده حرف وقتی ادغام میکنند که دال نه
مفتوح باشد و ما قبلش نه ساکن که اگر چنین بود او را در تاء فقط ادغام
میکنند در دو موضع کاد تزیغ در التوبة و بعد توکیدها در النحل و القیا
من الصید تناله و حرف ذال ادغام میکنند در سین دو موضع در
الکهف فاتخذ سبیله و در صاد در ما اتخذ صاحبة در الجن لاغیر و حرف
را ادغام میکنند در لام هشتاد و چهار موضع غیر از آخر سورة
القدر الرحیم مثل اطهر لکم و المصیر لا یکلف الله اما اگر را مفتوح
بود و ما قبلش ساکن ادغام نکنند و حرف سین را در زای ادغام
میکنند در و اذا النفوس زوجت لاغیر و در شین در و اشتعل الرأس
شیبا لاغیر و در او دو وجهست و شین را ادغام میکنند در سین فقط
در ذی العرش سبیلا لاغیر و آن دو وجهست و در شاطبیه ادغام فقط آورده
و حرف ضاد را ادغام میکنند در شین در لبعض شأنهم لاغیر
و حرف قاف را ادغام میکنند در کاف یازده موضع و همچنین
کاف را ادغام میکنند در قاف سی و دو موضع بشرط آنکه ما قبلشان
متحرک باشد مانند خلقکم و لك قصورا که اگر ساکن باشد اظهار
کنند مثل و فوق کل ذی علم و الیك قال و حرف لام را ادغام میکنند

مذکور

آل عم

در راء هشتاد و چهار محل است مثل اَنْزَلَ رَبُّکُمْ سَبِیلِ رَبِّكَ و شرط
است که لام نه مفتوح باشد و ماقبلش نه ساکن الا در مثل قَالَ رَجُلَانِ
و قَالَ رَبِّ که با وجود عدم هر دو شرط ادغام میکنند پس اگر ماقبلشان
ساکن باشد و خود مضموم باشد یا مکسور مانند اَتَقُولُ رَبُّنَا وَاِلَى
سَبِیلِ رَبِّكَ که اگر ماقبلشان ساکن و خود مفتوح ادغام نکنند مثل وَرَسُولُ
رَبِّهِمْ و حرف میم را در بای باء اخفا میکنند در هشتاد و هشت
موضع وقتی که ماقبلش متحرک باشد مثل اَعْلَمُ بِالشَّاکِرِینَ که اگر ما
قبلش ساکن باشد مانند اِبْرَاهِیمُ بَنِیهِ اظهار نمایند و حرف
نون را ادغام میکنند در راء در پنج موضع و در لام در شصت و
موضع بشرط انکه ماقبل نون متحرک بود مثل وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّکُمْ و
لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ پس اگر ماقبلشان ساکن بود اظهار باشد مثل وَیَخَافُونَ
رَبَّهُمْ لِیَکُونَ لَهُمْ مگر در کلمهٔ نَحْنُ که با وجود سکون ماقبلش
ادغام میکنند مانند وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ در ده موضع فصل
بدانکه حرف مدغم چون مضموم باشد یا مکسور جایز است که اشارت
بحرکت او کنند بروم و اشمام اما روم اولیست زیرا که بیان حرکت در روم
زیادت تر است از اشمام چه روم تنوع سمع میکند و اشمام نه و
اصل خود آنست که هیچ کدام نباشد و فی الجمله اگر روم کنند ادغام
صحیح نشان کرد بخلاف اشمام و جماعتی که روم و اشمام میکنند با در
با و میم در میم و میم در با و با در میم را از این تا عن استثنا

کرده مانند یُعَذِّبُ بِهِ وَالْعِلْمِ مَالَكَ وَیَحْکُمُ بَیْنَهُمْ وَیُعَذِّبُ
مَنْ و بعضی با در فا را نیز استثنا کرده اند مانند یُوسُفُ فَلَنْ
از برای انکه بسبب انطباق شفتین روم و اشمام متعذر است و علامه
جزری قدس سره فرموده که وقتی اشارت درین اقسام پنجگانه
ممتنع بود که مراد از اشارت اشمام باشد و الا روم متعذر نیست
و بعمل و توان آورد و بی تکلف هذا کلام ینبغی ان یکتب بالتبر لا
بالحبر و اگر ماقبل حرف مدغم ساکن صحیح باشد ادغام در وی دشوار
است بنا بر جمع بین الساکنین و حذاق اهل قراءة و نحو آنرا تعبیر
باخفا کرده اند و بعضی بادغام و هر دو مذهب صحیح است مانند خُذِ
الْعَفْوَ وَاْمُرْ وَمَنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ دَارُ الْخُلْدِ جَزَآءً فِی الْمَهْدِ صَبِیًّا
و اگر ماقبل حرف مدغم حرف مد یا لین باشد در انجا ادغام محض بود
و مد و توسط و قصر در او جایز بود قیاس بر وقت بسکونهما مانند قَالَ
لَهُمْ یَقُولُ رَبَّنَا فِیهِ هُدًى وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى وَکَیْفَ فَعَلَ و زیادتی
مد اولیست دیگر بدانکه هرگاه که ماقبل را الفی ممال بود و آن
راء را ادغام کنند مانع اماله نگردد زیرا که او عارضیست و در طیبه
سه وجه آورده است اماله تامه و بین بین و فتح مانند النَّارِ رَبَّنَا وَالْاَ
بْرَارِ رَبَّنَا تنبیه ادغام ق در ک نزد کسی که ادغام کبیر نمی کند
ادغامی تام است چنانچه صفت استعلا بسبب ادغام برود مانند خَلَقَکُمْ
وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ و در اَلَمْ نَخْلُقْکُمْ که ادغام صحیح است بعضی این

مخالفت نموده‌اند واستعلا را باقی داشته **وادغامات** جماعتی که
موافقت با ابوعمرو نموده‌اند در فرش مذکور شود انشاء الله تعالی

بابِ هفتم در بیانِ هاءِ الکنایة

بدانکه ابن کثیر هر هاء ضمیر مذکر که مضموم باشد وما قبلش ساکن
وصل میکند بواو یعنی اشباع حرکت می نماید در حال وصل مانند
عَنْهُو وعَقَلُوهُو وخُذُوهُو وفَاعْتِلُوهُو واگر مکسور بود وما قبلش
ساکن وصل میکند بیا مثال **فِيهِي وأَبِيهِي وأَخِيهِي وإِلَيْهِي** و**حفص**
موافق او میکند در فیهِ مُهَانًا در الفرقان واگر مابعد ها ساکن
باشد همچون دیگران وصل بواو ویا نمی کند خواه که ما قبلش متحرک باشد
یا ساکن چنانکه یَعْلَمْهُ اللهُ وأَخْرَجَهُ الَّذِينَ وإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبِهِ
الَّذِينَ مگر در عَنْهُ تَلَهَّى بمذهب بزی که با وجود سکون ما بعد
ها صلش بها میکند واگر ما قبل ها متحرک بود همه قرا آنرا وصل
بواو ویا میکنند مثال إِنَّهُ قَتَلَهُ بِهِ ورُسُلِهِ وتتمه باب
هریکی در موضع خود در فرش بیان خواهد رفت انشاء الله تعالی

بابِ هشتم در بیانِ مدّ وقصر

بدانکه مد عبارتست از
آنکه حروف مد را زیادة تر از آن بقدار مد بکشند که در ایشان
است وقصر ترک این زیادتی است ومراتب مد بنجست
وتقدیر هر مرتبه بقدر زمان گشتن الفی کرده‌اند وزمان گشتن
الفی چندانست که دهان در گفتن مثال با تا جا گشوده شود ولیکن

بحسب خواندن بتحقیق یا تدویر یا بحدر متفاوت می گردد و
بعضی تقدیرش بقدر فرو کردن انگشتی کرده‌اند نه بشتاب ونه
بدرنگ فرو گیرند وحروف مد الف وواو ساکنی که ما قبلش
مضموم باشد ویای ساکنی که ما قبلش مکسور باشد وچون این
مقدمات معلوم شد بدانکه مد بنا بر سببی می باشد واین سبب
یا لفظی بود یا معنوی وسبب لفظی یا ملاقات حروف مد باشد
بهمزه یا بحرفی ساکن وهمزه یا بعد از حروف مد بود یا پیش
از حروف مد **آتَا** اگر همزه بعد از حروف مد واقع شود وهر دو
در یک کلمه باشد آنرا مد متصل گویند مثال **شَآءَ وسُوٓءٍ و
يُضِيٓءُ** واگر حرف مد در آخر کلمه باشد وهمزه در اول کلمه دوم
آنرا مد منفصل ومد بسط وجایز ومد حرفی از جهة حرفی
واعتباری خوانند مانند **بِمَآ أُنزِلَ وقَالُوٓا آمَنَّا وفِيٓ أَنفُسِهَا**
واین ساکن که بحرف مد میرسد یا سکونش لازمی باشد یا عارضی
ولازمی آنست که در حالت وقف ووصل از حال خود نگردد مانند
وَلَا الضَّآلِّينَ وأَتُحَآجُّوٓنِّي والٓمٓ وعارضی آنست که سکون
او بسبب وقف باشد مانند الْأَلْبَابِ ويُؤْمِنُونَ ونَسْتَعِينُ
ومثل قَالَ لَهُمْ ويَقُولُ رَبَّنَا وفِيهِ هُدًى در حالة ادغام پس چون
اقسام اسباب مد دانستی احکامشان بشنو که جمهور قراء در
متصل تفاوتی ننهاده‌اند وصاحب تیسیر ودیگری تفاوت نهاده

بانکه مرتبهٔ پنجم را از برای ف قوم از طریق عراقیات
خوانده اند و مرتبهٔ چهارم را از برای ن و مرتبهٔ سوم از برای
ک و رش و مرتبهٔ دوم را از برای باقیات و صاحب شاطبه بدو
مرتبه اقرار کرده مرتبهٔ طول از برای ورش و حمزه و متابعان
او و مرتبهٔ متوسط از برای باقیات شجیه هرکه که در مقدار
مد متصل تفاوت نمی دهد او را از برای همه قرا اشباع می باید
کرد تا مرتبهٔ منفصل بر متصل لازم نیاید اما منفصل
ابن کثیر و ابو جعفر بقصر میخوانند و جمهور قرا الا ابو عمرو
و یعقوب و قالون و هشام و حفص و اصفهانی از ورش نیز بقصر
روایت کرده اند و دیگران مد پس ایشان را دو وجه باشد و باقیات
بمد فقط خوانده اند اما بتفاوت چنانچه در متصل مذکور شد که
مرتبهٔ پنجم از آن ورش و حمزه و ابن ذکوان و چهارم از آن عاصم
و سیوم از آن ابن عامر و کسائی و خلف و دوم از آن راویان
مد از ابو عمرو و قالون و دوری و اصفهانی و بعضی مراتب مد
را درین شش سه کرده اند و شاطبی رحمه الله چنین تر اکرده
که طول از ف قو و قصر ی د ب ط خلفهما یعنی بخلاف
از قالون و دوری و توسط از ابن و کس و باقیات یعنی ک ب
ن و بعضی هشت مرتبه کرده اند و خوانده اند اما عمل بدان نیست
و اما ساکن لازم بعضی در او تفاوت نهاده اند ولیکن اجماع

اما ورش از طریق ازرق ۳

قرا بر خلاف است و اما ساکن عارضی که از اجایز نیز خوانند
همه قرا را در آن سه وجه است یعنی مد و توسط و قصر جایز است قاری
درین سه وجه مخیر است چنانچه از پیش رفت و اما اگر همزه پیش
از حروف مد باشد ورش را از طریق ازرق در آن سه وجه است طول
و توسط و قصر خواه که همزه ثابت باشد مثل آدم و اوتوا و ایمانهم
و خواه که متغیر گشته باشد بنقل مانند الآخرة یا بابدال مثل
هؤلاء آلهة یا بتسهیل همچون ءآمنتم غیر از لفظ القرآن
هرجون که واقع شود و غیر از مذؤما و مسئولا و الظمآن
و مستهزءون و غیر از مثل ماء و ملجأ و بناء و هزوا و دعاء
و نداء از آنهائی که در وقف شریف او مبدل بالف میشود و غیر
از اتخذتم و ما اجلتم و فی السماء إله و اولیاء اولئک در
حالت ابدال و غیر از کلمهٔ یؤاخذ بهر حال که باشد و غیر از حروف
مد که بعد از همزهٔ وصل بود مثل ایتونی و اؤتمن در حال ابتدا
که در قصر این جمله هیچ خلاف نیست اما در یاء اسرائیل هر
حال که باید و در آلآن دو موضع در یونس و در عادا الاولی در والنجم
اختلاف کرده اند صاحب تیسیر و صاحب شاطبی در همزه اسرائیل
قصر روایت کرده و دیگران وجوه ثلاثه و آن همزه است که در وسط
کلمه واقع است نه اول و در آن دو کلمهٔ دیگر ایشان همه و نص بر اختلاف
نموده اند و غیر ایشان بعضی قصر آورده اند و بعضی وجوه ثلاثه

تنبیه بدانکه در مد ووسط درحالت وصل در مثال اَلْاٰخِرَةَ
وَالْاِیمٰانَ وَالْاُولٰی که لام تعریفست هیچ خلافی نیست اما درحالة
وقف اگر اعتبار حرکة عارضی نکنند یعنی اَلْاٰخِرَةَ وَاَلُولٰی وَاَلِیمٰان
بنقل حرکة همزه گویند سمان وجوه سه گانه باشد واگر اعتبارش کنند
یعنی همزه را حذف کنند لَاخِرَة لُولٰی لِیمٰان گویند قصر فقط
بود **دیگر** بدانکه در آلْاٰنَ در یونس در قراءة **نافع وابوجعفر**
وقتی که بابدال همزه وصل ونقل خوانند در الفی که بدل همزه است
مد وقصر جایزست مد بنا بر عدم اعتبار حرکت عارضی وقصر
بنابر اعتبارش واگر برآن کلمه وقف کنند در الفی که بعد از لام
همان سه وجه سکون وقف حاصل آید پس مد وقصر الف اول
که در بین سه وجه الف دوم ضرب کنند شش شود **وحمزه** اگر
بنقل وقف کند او را همین شش وجه باشد هم بدان واعتبار
وورش از طریق ازرق در وقف نه وجه حاصل آید چه سه وجه الف
اول چون در سه وجه الف دوم ضرب کنند نه گردد واگر **ورش**
در حالت وصل بوجه ابدال همزه وصل خواند او را شش وجه باشد
مد الف اول وسه وجه الف ثانی وضبط هرو و وسط اول وقصر
دوم وقصر هرو **فصل** بدانکه هر واو یا یائی ساکن که
ماقبلش مفتوح ومابعد ثانی همزه بود اگر این همزه در
میانه کلمه بود مانند سَوْاٰةَ وَکَهَیْئَةِ وَاسْتَیْئَسُوا وَتَیٰاْسُوا

ورش را در آن واو ویا طول است ووسط مگر در مَوْئِلًا در الکهف
ودر اَلْمَوْءُدَةُ در التکویر که او را چون دیگران قصرست وشیخ
شاطبی رحمه الله در سَوْاٰتِهِمَا وَسَوْاٰتِکُمْ نص بر خلاف نموده
وشراح شاطبیه حمل خلاف بر مد وقصر کرده اند اما علامه
جزری در نشر تحقیق نموده که وسطست وقصر زیراکه صاحب
تیسیر وسط نقل نموده و دیگران قصر پس **ورش** را در هرده
کلمه چهار وجه باشد قصر واو وجوه سه گانه در همزه ووسط در هرو
واگر همزه در آخر کلمه بود مانند سَوْءِ وَشَیْءٌ **ورش** در حالتین
طول وتوسط بود ودیگران در حالة وصل ووقف بروم قصر ودر حالت
وقف بسکون سه وجه طول وتوسط وقصر وطاهر بن غلبون در
لفظ شَیْءٌ هر جو که باشد مد کرده ودر باقی باب قصر وبعضی از
حمزه در لفظ شَیْءٌ وسط روایة کرده اند وبعضی وسط وسکت
هرو واگر بعد از واو ویا حرفی ساکن غیر از همزه باشد خواه
که سکون او لازمی بود وآن عین است از کهیعص وحم عسق
وخواه که عارضی باشد یعنی سکون او بسبب وقف بود مانند
اَللَّیْلِ وَذَاتَ الْعَیْنِ وَالْقَوْلِ وَالْخَوْفِ والْمَیْتِ که همه قراء را در آن
سه وجه است طول ووسط وقصر اما در قسم دوم در حالت وقف بروم
همه را قصر باشد ودر کلمه هٰاتَیْنِ در القصص وَاللَّذَیْنِ در
فصلت در قراءة ابن کثیر در حالت وصل نیز همین سه وجه باشد نیاید

بر عین اما در باقی فواتح سور هر حرفی که تلفظ اسم او بر سه حرف
بود و حرف میانه اش ساکن باشد مانند لام میم کاف صاد
نون قاف از برای همه قرا در آن حرف میانه مد مشبع باشد
پس در الف و را و یا و ها و طا و حا قصر بود زیرا که میانه الف
را و یا و ها و طا و حا ممدود حرفی اند و در الم الله نزد همه قراء
و در الم احسب نزد ورش و حسن چون نقل حرکت همزه کنند
و همچنین را چند از ایشان در میم طول و قصر جایز باشد و طول
اقیس است از برای آنکه التقاء ساکنین لازم است و نقلش عارضی
شد تنبیه از حروف مقطعات هر آنچه مدغم بود مد او بیشتر
کنند از آنچه نه مدغم بود مانند الم پس در صاد ذکر در مریم و در
طسم و یس والقرآن و ن والقلم نزد کسی که ادغام کند مد
بیشتر بود و نزد کسی که اظهار نماید کمتر مگر در نون طس تلک که
در وصل اخفا کنند مد میانه باشد تنبیه چون سبب قوی و ضعیف
بهم رسند قوی را بعمل آورند مثل آمین البیت که ساکن بعد از حرف
مد واقع است همه قرا را بر مد آن اتفاق است بخلاف مد ورش که سبب
مد همزه است بر حرف مد مقدم است و اصل آنست که مؤخر باشد
فصل بدانکه چون همزه که بعد از حرف مد واقع است متغیر
کرده شود بحذف یا بابدال یا بتسهیل بین بین یا بنقل چنانچه در باب
همزتین من کلمة و کلمتین و در باب وقف حمزه و هشام می آید در آن حرف

مد هم مد و هم قصر جایز باشد و مد اولیست مانند هؤلاء ان که ابو عمرو
حذف میخواند و قالون و بزی که بتسهیل اما علامه جزری رحمه الله رحمة واسعة
تفصیل فرموده که اگر همزه را بکلی حذف کنند قصر اولی باشد بدلیل فمن
شرکاء الذین و در روایة بزی و اگر تسهیل کنند مد ارجح بود بدلیل
کلمة اسرائیل در قراءة ابو جعفر و بر فرعیت این قاعده هفت فایده
مذکور میشود و نیکو تامل باید نمود فایده اول آنکه الفی که ابو جعفر
و ابو عمرو و قالون و هشام در میان همزتین در می آورند در مثل
أانذرتهم و أانزل و أاذا از برای آنست که تا مد شود میان همزتین
چه اجتماع ایشان ثقیل است پس نگویند که از قبیل مد متصل است
تا مد کنند و مذهب جمهور اینست اما صاحب کافی اعتبار الف کرده
و از باب متصل گرفته و نص بر مد آن نموده قیاس بر هاانتم که صاحب
تیسیر نص بر مد آن فرموده پس صاحب تحقیق را مد باشد و صاحب
تسهیل را مد و قصر از جهت تغیر همزه بعد از حرف مد و در مراتب
مدین تفاوت باشد فایده ثانیه آنکه گویند که ورش که ها آن
هاانتم مطلقا از برای تنبیه میگیرند و ابو جعفر و ابو عمرو و
قالون و هشام که در یکی از وجهها تنبیه می شمرند هر کس در
مراتب مد در اصل خود باشند و در آن جمله وجه دیگر که ابو جعفر
و سوانقاش ها را بدل از همزه می شمارند و هشام که بتحقیق میخواند
او را مد بود بر اصل خود و ایشان هر سه دیگر را که تسهیل میکنند

مد و قصر باشد بنابر قاعده که مذکور شد **فایده ثالثه**
آنکه **ورش** چون ابدال همزه دوم کند از کلمتین و حرف را که بعد از
حرف مبدلست در حالت وصل متحرک سازد مثل **كَأَحَدٍ مِنَ**
النِّسَآءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ، الْبِغَآءِ إِنْ أَرَدْنَ، لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ اگر
اعتبار حرکت عارضی کنند اورا قصر باشد و اگر اعتبار نکنند
اورا مد بود بنابر قاعده که از پیش رفت در مثل الْآخِرَةِ **فایده**
رابعه آنکه همزه که ابو عمرو و **قالون و بزی** هر دو در مثل جَآءَ
أَجَلُهُمْ و **ابو عمرو** تنها از مثل مِنَ السَّمَآءِ إِنْ، وَأَوْلِيَآءُ أُولَٰئِكَ
می اندازند جمهور بر آنند که همزه اولی است و دیگران بر آنند
که همزه ثانیه است پس بر قول اول منفصل باشد و بر قول دوم
متصل و علی کلا التقدیرین هر یک را مد و قصر در او جایز
باشد چه اگر منفصل است ورش خود بر اصل خود باشد و بزی
و سوسی را قصر تنها بود و اگر متصل است از قبیل قاعده
مذکوره باشد که همزه متغیر گشته و معلوم شد که در وی دو وجه
جایز است و قصری که بزی و سوسی بر تقدیر انفصال داشتند
درین قصر داخل بود **فایده خامسه** آنکه در مثل هَٰٓؤُلَآءِ إِنْ كُنْتُمْ
وَإِنْ طَلَّقْتُمْ، مَرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ در روایة **دوری**
از ابو عمرو که حذف همزه می کند سه وجه باشد مد هر دو و قصر
هر دو و قصر اول و مد ثانی و عکسش جایز نیست زیرا که اگر

در اولاء تقدیر انفصال کنند ترجیح بلا مرجح بود و اگر تقدیر اتصال کنند
غایتش قصر متصل بهیچ وجه جایز نباشد پس اگر روایة روایة جدا گانه
خوانند پنج وجه باشد **فایده سادسه** آنکه درین دو صورت و در مثل
آن مجموع هَٰٓأَنْتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ در روایة **قالون و دوری** وجوه چهار
گانه یعنی مد هر دو و قصر هر دو و مد اول و قصر دوم و عکسش جایز
است **فایده سابعه** آنکه **ابو جعفر و قنبل و رویس و ازرق**
چون همزه دوم را از متفقتین در دو کلمه ابدال کنند اگر التقاء ۴۶
ساکنین حاصل آید مد کنند مثل جَآءَ أَمْرُنَا و هَٰٓؤُلَآءِ إِنْ و اگر
حاصل نیاید قصر باشد مانند جَآءَ أَجَلُهُمْ و فِي السَّمَآءِ إِلَٰهٌ وَأَوْلِيَآءُ أُولَٰئِكَ

بَابِ نُهُمْ دَرْ بَيَانِ الْهَمْزَتَيْنِ الْمُتَلَاصِقَتَيْنِ فِي كَلِمَةٍ

پیش از شروع در مقصود این مقدمات را معلوم باید کرد که
تخفیف همزه یکی از چهار چیز حاصل می شود بحذف یا بنقل یا با بدال
یا بتسهیل بین بین و تسهیل بین بین آنست که همزه مفتوحه را بین الهمزة
والالف گویند و مضمومه را بین الهمزة والواو و مکسوره را بین الهمزة
والیاء و قسم اول را کالالف خوانند و دوم را کالواو و سوم را کالیاء
و در تلفظ باین اقسام سه گانه امام ربانی همام صمدانی ابو عمرو الدانی
رَوَّحَ الله روحه بالنور السبحانی در کتاب التجدید فی التجوید چنین
تحقیق فرموده که همزه که تسهیلش کنند اگر مفتوح باشد بسینه
اشارت بآن کنند و اگر مضموم یا مکسور بود چون زای و یای

گویند که حرکة ایشان را ربوده باشند پس ازین جهت ابتدا بهمزه
مسهّله نمی توان نمود زیرا که او نزدیک بسکون شده وابتدا
بساکن محالست وچون این مقدمات را دانستی بدانکه همزه که
هرد و متحرک باشند در یک کلمه البته همزهٔ اولی مفتوح خواهد بود
همزهٔ دوم یا مفتوح باشد یا مضموم یا مکسور پس قسم اول که هر دو
مفتوح هند برد و نوعست بیست ویک موضع متفق علی الاستفهام
است وهفت موضع مختلف فی الاستفهام والخبر است ونوع اول
باز بر دو ضربست یا بعد از همزتین ساکنی باشد مثل ءَأَنذَرْتَهُمْ
واین نوزده موضع است وابوجعفر ءَأَن ذُكِّرْتُم برآن زیادت
کرده زیرا که او بفتح همزهٔ دوم می خواند پس بیست باشد یا آنکه
بعد از همزتین متحرکی واقع شود وآن دو محل است ءَأَلِدُ در هود
وءَأَمِنتُم در الملك پس نافع وابن کثیر وابوعمرو وابوجعفر
ورویس وهشام از طریق حلوانی در آن بیست ویک موضع که
متفق علی الاستفهامست همزهٔ دوم را تسهیل میکنند وابوجعفر
فقط در ءَأَن ذُكِّرْتُم در یس وابن ذکوان در ءَأَتَّخِذُ در یس
موافقت در تسهیل با ایشان می نماید ودر شاطبیه این مسئله
نیست بس هشام را تحقیق وتسهیل هردو باشد وورش از طریق
ازرق آنرا بدل بالف میکند پس او را دو وجه باشد ودر وجه
ابدال اگر بعد از الف ساکنی باشد مثل ءَأَنذَرْتَهُمْ مد کشد

واگر نباشد مانند ءَأَلِدُ بقدر یک الف کشد وباقیان بتحقیق همزتین
خوانند وابوعمرو وابوجعفر وقالون وهشام از طریق حلوانی در
بیان همزتین الفی در می آورند پس هشام را دو وجه حاصل آید ادخال با تسهیل
وعدم ادخال با تحقیق ودر شاطبیه خلاف در ادخال نیاورده وکوفیان
وروح ءَأَٰلِهَتُنَا را در الزخرف بتحقیق میخوانند ودیگران بتسهیل پس
ابن ذکوان خلاف قاعدهٔ خود کرده باشد وهمه قرا در یکی ادخال کرده
اند نه ابدال همزهٔ دوم وهفت موضع که در استفهام آن خلاف کرده
اند هر یکی در موضع خود بیاید انشاء الله اما قسم دوم که مکسوره
است بعد از مفتوحه همچنین بر دو ضربست اول متفق علیه بالاستفهام
وآن بیست موضع است مثل أَئِنَّكُمْ أَئِنَّا مکرر در قراءت ابوجعفر که
أَئِن ذُكِّرْتُم در یس ازین قاعده ناقص می شود پس نافع وابن
کثیر وابوعمرو وابوجعفر ورویس همزهٔ دوم را این جمله تسهیل میکنند
وباقیان بتحقیق میخوانند اما در أَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ در انعام وقل أَئِنَّكُمْ
در فصلت اختلاف کرده اند یعنی در انعام از رویس تحقیق نیز نقل
کرده اند وصاحب تیسیر در تبیین وجماعتی دیگر در فصلت از هشام
مد با تسهیل روایت کرده اند وطایفهٔ دیگر مد با تحقیق ودر جامع البیان
وشاطبیه هر دو آورده اند وبعضی از شراح حمل کلام صاحب شاطبیه
که وبالخلف سهلا برین معنی کرده اند که هشام بخلاف قاعدهٔ خود درین
محل تسهیل کرده تا موافق تیسیر باشد وابوعمرو وابوجعفر وقالون

فصل می‌کنند بین الهمزتین بالفی مگر در لفظ أَئِمَّةَ چنانچه می‌آید و هشام
نیز در مجموع باب فصل میکند ولیکن بخلاف یعنی بفصل و ترک فصل
مگر در هفت محل أَئِنَّكُمْ وَأَئِنَّ لَنَا هر دو در اعراف وَأَئِذَا مَا مِتُّ
در مریم وَأَئِنَّ لَنَا در الشعراء وَأَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ وَأَئِفْكًا
آلِهَةً هر دو در والصافات وَقُلْ أَئِنَّكُمْ در فصلت که بفصل تنها میخواند
دیگر بدانکه اهل کیفیت تسهیل در لفظ أئمة در پنج موضع لاغیر اختلاف
کرده‌اند جمهور بر آنند که بین بین است و دیگران ابدال بیاء خالص
می‌کنند پس **ابوجعفر** الی بین بین فرا گیرد بین الهمزتین فصل
کند و **اصفهانی** نیز در دو وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً در القصص وَأَئِمَّةً يَهْدُونَ
در الم السجدة با او در فصل و تسهیل موافقت نماید و اگر تسهیل به
ابدال نمایند هیچ کس را فصل بین الهمزتین جایز نباشد **وهشام**
در فصل و ترک فصل بر اصل خود است **ضرب دوم** که در استفهام و خبر
آن اختلاف کرده‌اند هر یکی در محل خود مذکور شود انشاء الله و آن
بیست و سه محلست اما قسم سوم که مضمومه بعد از مفتوحه است سه
موضع بیش نیست أَؤُنَبِّئُكُمْ در آل عمران وَأَؤُنْزِلَ در ص وَأَؤُلْقِيَ
در قمر و در قراءة **ابوجعفر و نافع** أَؤُشْهِدُوا در الزخرف بران
زیادت میشود و تسهیل همزهٔ دوم از این قسم از آن **نافع**
و ابن کثیر و ابوعمرو و قالون و هشام بخلاف و جماعتی در ص و القمر
مد با تسهیل نیز از **هشام** روایت کرده پس او را در این دو محل سه وجه

به علت آنکه ابدال نشود و این جایز نیست

باشد و در شاطبیه از قالون ادخال فقط آمده و حکم أَؤُشْهِدُوا در مکان
خود بیاید **فصل** بدانکه چون همزهٔ استفهام داخل الف لام
تعریف کردد همهٔ قراء در تخفیف این همزهٔ وصل دو وجه است ابدال
بالف با مد و تسهیل بین بین بی مد و ابدال مذهب جمهور است و این
قسم در شش موضع متفق علیه است و در یک محل مختلف فیه مثل آٰلذَّكَرَيْنِ
دو موضع در انعام وآلْآنَ دو موضع در یونس وآللَّهُ أَذِنَ
لَكُمْ هم در یونس وآللَّهُ خَيْرٌ در النمل و به آلسِّحْرُ در یونس بمذهب
ابوعمرو و ابوجعفر **تنبیه** ابوجعفر و قالون و اصفهانی که در آلْآنَ
در یونس نقل می‌کنند ایشان را در وجه ابدال مد نباشد زیرا که التقاء
ساکنین نیست **باب دهم در بیان الهمزتین المجتمعتین فی کلمتین**
بدانکه این قسم بحسب قسمت عقلی نه صورت می‌شود چه سه وجه حرکهٔ
همزهٔ اولی چون در سه حرکت همزهٔ ثانیه ضرب کنند نه خواهد بود
ولیکن یک صورت که مکسر يَشَاءُ إِلَى است در قرآن نیامده و بعضی
از شراح شاطبیه این ترکیب را از جهت مثال آورده‌اند **اللَّهُمَّ شَتِّتْ**
أَزْوَاجَ عُلَمَاءِ أُمَّتِي که مشتملست بران صورت و میگویند که حدیثست
والله سبحانه و تعالی اعلم و این صورت هشتگانه باقیه سه صورت آنست
که همزتین در حرکت متفقند یعنی یا هر دو مفتوح باشند مثل جَاءَ
أَجَلُهُمْ در بیست و نه موضع یا هر دو مکسور آیند مثل هَٰؤُلَاءِ إِنْ
در پانزده موضع متفق علیه و در سه محل مختلف فیه یا آنکه هر دو مضموم

۸م

پس هر کس در ادخال و عدم ادخال بر حال خود باشد و از طریق شاطبیه در این موضع ابوعمرو را وجه ادخال با تسهیل باشد ... و عدم ادخال با تسهیل هر چون در نشر

بوند وان اَوْلِیَآءُ اُولٰٓئِکَ است در الاحقاف لاغیر پس ابوعمرو
بلاخلاف وقنبل ورویس بخلاف همزهٔ اولی را چنانچه مذهب جمهور است ورویس
از ایشان حذف میکنند وقالون وبزی در مفتوحتین موافقت
با ایشان مینماید ودر شاطبیه حذف همزهٔ اولی از قنبل نیامده و
قالون وبزی همزهٔ اولی را از مکسورتین ومضمومتین تسهیل
میکنند ودر باب مد وقصر معلوم شد که چون همزه متغیر گشت
مد وقصر در آن حرف مد که پیش از همزه است جایز می باشد ودر
بِالسُّوٓءِ اِلَّا در یوسف بادغام نیز خوانده اند پس ایشانرا هر سه وجه
باشد وابوجعفر وورش وقنبل ورویس همزهٔ دوم را تسهیل
میکنند وورش وقنبل ابدالش نیز بحرف مد مینمایند پس ایشانرا
هر دو وجه باشد وبعضی از اهل مصر در هٰٓؤُلَآءِ اِنْ کُنْتُمْ در البقره
ودر اَلْبِغَآءِ اِنْ اَرَدْنَ در النور از ازرق ابدال همزهٔ دوم بیاء خالصه
مکسوره نیز روایة کرده اند پس ازرق را در این دو مکان سه وجه
حاصل اید اما در ابدال همزهٔ دوم جَآءَ اٰلَ لُوطٍ در حجر وجَآءَ اٰلَ فِرْعَوْنَ
در قمر خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ابدال نکنند زیرا که چون
ابدال کنند دو الف مجتمع شود وتلفظ بهر دو دشوار است پس درین دو موضع
بهمین نقط باید خواند وبعضی گفته اند که ابدال کنند وبعد از آن
ایشانرا دو وجه رسد اول آنکه یک الف بیندازند ودر آن مد نکشند
دوم آنکه هر دو را ثابت دارند ومد تمام در آن بکشند والمکی

و اصفهانی بدو وجه چون ابوجعفر ۲

۵۹

گوید که در وجه اول چون یک الف را حذف کنند از آن تبیان شود که
حرف مد بعد از همزهٔ ثابت واقع است پس سه وجه از ازرق در او توان
خواند چنانچه بعضی اجازت داده اند جوابش باز دهند که این سه
وجه وقتی توان خواند که حرف مد وهمزهٔ ثابت در یک کلمه باشند
ودر اینجا همزه که این زمان ملفوظ میشود همزهٔ آخر جآء است والفی
که بعد از او واقع است یکی از آن دو الف است که در آل در هنگام ابدال
مجتمع شده بود از جهت التقاء ساکنین یکی ساقط شده پس زیادتی
در او جایز نباشد وسه موضع مختلف نیز بیاید در محل خود انشاء الله
وباقیان بتحقیق همزتین میخوانند دیگر صورت دیگر آنست که حرکت
همزتین مختلفست اول مفتوحه ومضمومه وآن یک موضع بیش
نیست جَآءَ اُمَّةً در قد افلح دوم مفتوحه ومکسوره واین یا آنکه متفق
علیه باشد در هفده موضع مثل شُهَدَآءَ اِذْ یا مختلف فیه در دو موضع
سیوم مضمومه ومفتوحه وآن نیز یا متفق علیه بود در یازده مکان
مانند السُّفَهَآءُ اَلَا یا مختلف فیه در دو مکان چهارم مکسوره و
مفتوحه وآن نیز همچنین بر دو نوعست متفق علیه در پانزده محل مثل
خِطْبَةِ النِّسَآءِ اَوْ ومختلف فیه در سه محل پنجم مضمومه ومکسوره وآن
نیز متفق علیه می باشد در بیست ودو موضع ومختلف فیه می آید در شش
موضع پس نافع وابن کثیر وابوعمرو وابوجعفر ورویس
در صورت اول ودوم بتسهیل همزهٔ ثانیه میخوانند ودر سیوم

بدل بواو خالصه میکنند و در چهارم قلب بیاء محضه میکنند و در
پنجم ابدال بواو خالصه میکنند و این مذهب جمهور قراست و بتسهیل
کالیا نیز میخوانند و این مذهب ائمه نحوست و کالواو نیز روایة کرده اند
در این صورت و علامه جزری علیه الرحمه نص بر آن فرموده که
صحیح نیست و دیگران تحقیق میخوانند تنبیه بدانکه این تغییرات
که در همزه اول و دوم درین باب یاد کرده شد همه در حالت وصل می
تواند بود اگر وقف بر همزه اولی کنند یا ابتدا بهمزه ثانیه نمایند تحقیق
همزه باید کرد بنابر همان علت که در اول باب همزتین من کلمة گفته
شد و آنچه مختلف فیه است در محل خود بیاید ان شاء الله باب یازدهم

در بیان الهمز المفرد

بدانکه همزه مفرده ساکن می باشد و متحرک
می باشد پس اگر ساکن بود ابوجعفر در مجموع قرآن ابدالش میکنند
بحسب حرکت ماقبل یعنی مضموم را بدل بواو میکند و مفتوح را بالف
و مکسور را بیا خواه که این همزه فاء الفعل بود یا عین الفعل یا لام الفعل
و خواه که در اسما باشد یا در افعال مگر در أَنْبِئْهُمْ در البقره و نَبِّئْهُمْ
در حجر و قمر که در این دو لفظ ابدال نمی کند و در نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ در یوسف
اورا دو وجه است و در لفظ رُءْيَا و الرُّءْيَا و رُءْيَاكَ و رِءْيًا بالکل چون
ابدال کرد دیگر باز واو را قلب بیا میکنند و یا را در یا ادغام میکنند
و در أَثَاثًا وَرِءْيًا در مریم همین عمل بجای می آورد و در تُؤْوِي
و تُؤْوِيهِ چون ابدال کرده ادغام نمی کند و ورش از طریق اصفهانی

موافق او میشود در مجموع اقسام همزات ساکنه الا آنکه او در رُءْيَا و هرچه
ازین لفظ آمده ادغام نمیکند و پنج اسم و پنج فعل را ابدال نمی نماید
اسماء پنجگانه لفظ الْبَأْسَ است و الْبَأْسَاء و هرچه ازین لفظ باشد
و لُؤْلُؤٌ و اللُّؤْلُؤُ بهر نوع هرجا که واقع شود و رِءْيًا در مریم و الْكَأْسَ
و الرَّأْسَ هرجا که واقع گردند و افعال پنجگانه کلمه جئت و هرچه
۵۰ ازین مشتق بود مانند جِئْنَاهُمْ و جِئْتُمُونَا و غیر آن و کلمه نَبِّئْ و هرچه ازین
باب باشد همچون أَنْبِئْهُمْ و نَبِّئْهُمْ و نَبِّئْنَا و مثل آن و کلمه قراءت
و هرچه از قراءة باشد مثل قرأنا و اقْرَأْ و غیر آن و هَيِّئْ و يُهَيِّئْ و تُؤْوِي
و تُؤْوِيهِ مخیرند ورش از طریق ازرق موافقة با ابوجعفر می نماید
در ابدال هر همزه ساکنه که فاء الفعل باشد مگر در لفظ الْمَأْوَى و مَأْوَاهُمْ
و مَأْوَاكُمْ و مَأْوَاهُ و تُؤْوِي و تُؤْوِيهِ و فَأْوُوا که ابدال نمی کند و بخلاف
اصل خود لفظ بِئْسَ را هرجا که بیاید و لفظ الذِّئْبُ در سه موضع یوسف
و بِئْرٍ در الحج ابدال میکند و ابوعمرو بخلاف از وی همزات ساکنه را
ابدال میکند مگر در پنج حالت اول آنکه سکون همزه علامة جزم باشد
و آن نوزده موضع است نَشَأْ بیا در ده محل و نَشَأْ بنون در سه موضع
و تَسُؤْهُمْ در آل عمران و تَسُؤْكُمْ در المائده و التوبه و نُنْسِهَا در
البقره و يُهَيِّئْ لَكُمْ در الكهف و أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ در والنجم دوم آنکه
سکون او علامت بنا باشد یعنی امر بود و این یازده موضع است
أَنْبِئْهُمْ در البقره و أَرْجِئْهُ در اعراف و شعرا و نَبِّئْنَا در یوسف و نَبِّئْ

عبادی در حج وتخشون در حج والقمر واقرأ در سبحان ودره موضع
در علق وهیئ لنا در الکهف **سوم** انکه همزه اخف از تسهیل بود
وآن یک لفظ است دره موضع تؤوی در الاحزاب وتؤویه در المعارج
چهارم انکه اگر ابدال کنند بمعنی دیگر مشتبه گردد وآن ورئیا است
در مریم که اگر بهمزه خوانند معنیش منظر نیکوست واگر ابدال
کنند البته ادغام باید کرد وآن زمان معنیش امتلا از آب
بود **پنجم** انکه بسبب ابدال از لغتی بلغتی دیگر رود وآن لفظ
موصده است در البلد وهمزه که بهمزه از آصدت است بمعنی
اطبقت واگر ابدال کنند هم از جنس تراوة انکس بیشود که از
اوصدت می شمرد ودر شاطبیه گفته که ابو الحسن بن غلبون همه بارئکم
را دره موضع البقره در حالت سکون ابدال بیاییکنند وعلامه
جزری قدس الله سره تصریح فرموده که این وجه پسندیده نیست به
دو دلیل **اول** انکه چون ابو عمرو سکون لازمی را در حالت جزم
وبنا چنانچه مذکور شد اعتبار می کند سکون عارضی خود بطریق
اولی که اعتبار نکند **دوم** انکه اگر ابدال کنند معنی او مشتبه
میشود بمعنی دیگر چه بهمزه از برء است بمعنی خلق وبابدال
از بری باشد بمعنی خالک **تنبیه** بدانکه ابدال همزه از ابو عمرو
مطلقا روایة کرده شده نه از سوسی بنا برانست که جمهور قرا
انرا از ابو عمرو روایت کرده اند ودر شاطبیه که روایة از سوسی

میکند از آن جهت که از سوسی اشتهار وانتشار تمام یافته واحتمال
آن نیز دارد که صاحب شاطبیه رحمه الله ابدال را از روایة سوسی
خوانده باشد چنانچه آورده اند که جناب او رحمه الله ادغام کبیر را
از روایة سوسی اقرا میفرموده وشیخ ابو الحسن سخاوندی که
از اکابر تلامذه اوست در شرح خود گفته که این بنا بر آنست که او
تحمیل بر مشایخ خوانده والله اعلم وتتمه همزات ساکنه وتمام همزات
متحرکه هر یکی در محل خود بیاید یا ذکر کرده شود والله الموفق

بابِ دوازدهم در بیانِ نقلِ حرکةِ الهمزةِ الى الساکنِ قبلها

بدانکه نقل نوعی از تخفیف همزه مفرد است **وورش** در حالین از هردو
طریق مخصوص بآن شده وکیفیت نقل آنست که حرکت همزه بساکن دهند
که پیش از همزه است وهمزه را حذف کنند بشرط انکه این ساکن در
آخر کلمه باشد وحرف مد نباشد وهمزه در اول کلمه دیگر بود خواه
که این ساکن نون تنوین باشد یا لام تعریف یا دیگر حروف مانند
مُبِينٌ اُتْلُوا اَنْ اَعْبُدُوا الله وَالْاَرْضَ وَمَنْ آمَنَ وَقَدْ اَفْلَحَ
وَالم اَحْسِبَ وَلَحَدَثَ اَلَمْ نَشْرَحْ وَخَلَوْا اِلَى وَذَوَاتَيْ اُكُلٍ ومانند
آن وخلاف حمزه که در وقف دارد در باب وقف حمزه گفته شود
انشاء الله وجماعتی که در الفاظ متفرقه موافقت ورش نموده اند
هر یکی در محل خود بیاید بتوفیق الله تعالى **دیگر** بدانکه این اصل
را دو فرع است ودانستنی است **اول** انکه لام تعریف اگر چه بکلمه

سوسة است ولیکن او بسر خود کلمهء دیگر است بشهادت ومثل
هد اوّل انکه اگر لام را حذف میکنند هیچ خللی در معنی کلمه ظاهر
نمیشود بلی این قدر هست که آن معنی که لام بسبب او داخل کلمه گشته
کران تعریفست زائل میشود دوم انکه همچنانکه حمزه بر سر الف
منفصل مثل مَنْ اٰمَنَ وَهَلْ أَتٰىكَ سکت میکنند بر لام تعریف
نیز میکنند قول دوم انکه جماعتی میگویند که آلت تعریف لام تنها
ومن همزهء وصلست که داخل او میشود وازین جهت در وصل سا
قط گردد وطائفهء دیگر بر انست که الف ولام هردو آلت تعریفند
والف که در وصل می افتد از برای تخفیف است وکثرت استعمال
پس بنا بر مذهب اوّل از برای تا ثلاث که ابتدا بلامات تعریف
کنند خال از دو بیرون نباشد یا اعتبار حرکت عارضی که حرکت
لازم است کنند یا نکنند اگر کنند ابتدا بلام باید کرد که لَاٰخِرَةُ
وَلَرْضُ وَلِیمٰانُ وَلَبْرَارُ وامثال آن گویند واگر اعتبار نکنند
ابتدا بهمزه باید کرد مثل اَلْاٰخِرَةُ وَالْاَرْضُ والِیمانُ وَالْبْرارُ
وهمزه همزهء وصل باشد که داخل او گشته چنانچه پیشترک ازاین بیان
یافت وبنا بر مذهب دوم ابتدا بهمزه باید نمود چنانچه مثالش مذکور
شد ودر هر لام تعریف که نقل حرکت همزه باو کرده باشند در قراءة
هر کسی که باشد این دو وجه جایز است مانند آلاٰنَ در همهء قرآن از
این دو دان در وجه تثلیث ومثل الاُولیٰ در والنجم امّا در ابتدا

٥٢

یعنی الاِسْمُ الْفُسُوقُ در الحجرات بحث بسیار کرده اند وچون آنکه سخن
بان باز میگردد که در او نیز همین هر دو وجه جایز است محتاج بذکر آن
بحثها نبود والله اعلم

باب سیزدهم در بیانِ السَّکتِ علی السَّاکنِ قبل الهمزِ وغیرِهِ

حال انکه در ذکر بعد اشارتی بتعریف سکت رفت که سکت عبارت از
خاموشی است بی تنفس در اجرای آن که زمان خاموشی اندک باشد یا
بسیار ودر اینجا بیان ساکنی میرود که سکت بر آن میکنند پس بدانکه
بعد ازین ساکن یا همزه باشد یا حرفی دیگر واین ساکن وهمزه هردو یا در
یک کلمه بود وانرا متصل خوانند یا در دو کلمه باشد وآنرا منفصل گویند
واین ساکن یا حرف مد بود یا غیر آن مثال متصل بغیر حرف مد لفظ
القُرْاٰن والظَّمْاٰنُ وشَیْءٌ وشَیْئًا ومَسْئُولًا وبَیْنَ الْمَرْءِ والْخَبْءَ و
یَغِیُّ الْمَرْءُ ومثال متصل بحرف مد اُولٰئِکَ ویَشٰیءُ ومِنْ سُوءٍ ومثال
منفصل بغیر حرف مد چون مَنْ اٰمَنَ وخَلَوْا اِلٰی وَنَبَأَ ابْنَیْ اٰدَمَ
جَدِیدٍ اِفْتَرٰی عَلَیْهِمْ ءَاَنْذَرْتَهُمْ اَمْ لَمْ وَالْاَرْضَ وَالْاٰخِرَ ومثال
منفصل بحرف مد مثل اَلَا اِنَّهُمْ قَالُوا اٰمَنَّا وَاِذَا اِنَّهُمْ هٰؤُلَاءِ وان
این اقسام چهارگانه در شاطبیه غیر از لفظ شیء در هر سه حالهء اعراب
ومنفصل بغیر حرف مد هیچ دیگر نیاورده واز طریق طیبه سکت از حمزه
وابن ذکوان وحفص وادریس وادریس از خلف نقل نموده ودر شاطبیه
از حمزه واز خلف وخلاد نقل واز حفص نیز در چهار موضع آورده وسکت

حمزه از ایشان بیشتر است و از آن دو پس از همه کمتر و در آن چند مذ
هبست **طاهر** ابن غلبون و دیگری بر آنند که حمزه بکماله بر لام تعریف
و بر یاء لفظ شیء بهر گونه و هر جا که واقع شود سکت کرده و این یک وجه
است از دو وجه شاطبی و تیسیر و کافی **و مکی** طاهر ابن غلبون در تذکره و
تابعانش در کتب خود سکت بر لام تعریف فقط و مد در شیء آورده اند
و بعضی از این هر دو مذهب را مخصوص بخلف فقط از حمزه کرده اند
و جماعتی سکت بر لام و بر شیء و بر منفصل بغیر حرف مد از حمزه
بکماله نقل کرده اند **و ابو الفتح** و دیگری از خلف فقط از حمزه و این وجه
دوم شاطبیه و تیسیر و کافیست **و صاحب کافی** از خلاد از حمزه در شیء مد
گشته و در باقی سکت و از خلاد در لام تعریف و شیء سکت روایة کرده
و در تقریب ذکر شیء نفرموده **و صاحب** عنوان در لفظ شیء مد آورده
و در منفصل بغیر حرف مد سکت **و طایفه** در منفصل و متصل بغیر
حرف مد از حمزه بکماله خوانده اند **و بعضی** دیگر در منفصل بحرف مد
و بغیر حرف مد و در متصل بغیر حرف مد **و جماعتی** دیگر در منفصلین
و متصلین هم **و مذهب** ابو الفتح فارس بن احمد و جماعتی دیگر ترک سکت
است در مجموع از خلاد و این وجه نیز در تیسیر و شاطبی منقولست **و بعضی**
ابی روایة از حمزه بکماله روایة کرده اند **و علامه جزری** از حمزه بکماله
اختیار سکت کرده در منفصل و متصل بغیر حرف مد جمیعاً بین النص
و الاداء و القیاس زیرا که هر یکی از سکت و مد از جهة تحقیق بیان حمزه اند

وجوب این مقصود از مد حاصل شد احتیاج بسکت نیست **وامّا**
ابن ذکوان جمهور بر آنند که او را سکت نیست و عمل بر اینست ولیکن جمعی
در مثل مَنْ آمَنَ و لام تعریف و شیء از او نقل کرده اند و جماعتی در متصل
و منفصل بغیر حرف مد **و از این** جماعت صاحب ارشاد سکت با مد طویل
خوانده و باقیان با وسط **وامّا** حفص صاحب روضه از او در متصل
و منفصل بغیر حرف مد نقل کرده و **صاحب تجرید** در مثل مَنْ آمَنَ
و لام تعریف و شیء لا غیر ولیکن در هر دو روایة سکت با مد باشد **وامّا**
سکت ادریس از خلف در اختیاری که خود کرده بعضی در مثل مَنْ آمَنَ
و لام تعریف و شیء از او نقل کرده اند و بعضی در منفصل و متصل بغیر
حرف مد و بلقیاس هر یکی در موضع خود بیاید **فصل**
بدانکه سکت ممکن نمیشود الا در وصل و از این جهت در بعضی احکام
حکم وصل دارد پس حمزه چون بر مثل القرآن و الظمآن و ملء و دفء
و المرء و شیء وقف بروم کند او را همچنان سکت باشد و اگر وقف بسکون
یا باشمام کند هم دیگران نیز اگر وقف کنند مطلقا بر اقسام اربعه هر اینه
سکت ممتنع باشد و هر کس در وقف بر اصل خود باشد **دیگر**
بدانکه قومی که در وصل بر ساکن منفصل مطلقا مثل مَنْ آمَنَ وَالْأَرْضَ
وَالْآخِرَةَ وَبِمَا أُنْزِلَ وَقَالُوا آمَنَّا وَإِنِّي أَسْكَنْتُ و مثله سکت می کنند در
وقف و کرده شده اند گروهی تخفیف همزه بنقل نموده اند و گروهی بر
قرار وصل همچنان بر سکت رها کرده و طایفه که در وصل عدم سکت

دارند در وقف نیز عدم سکت اختیار کرده اند مگر در لام تعریف
که این طائفه که در وصل عدم سکت دارند در وقف نقل میکنند
پس در ساکن منفصل در وقف سه وجه باشد نقل و سکت و تحقیق
و در لام تعریف نقل و سکت **واما** در هٰؤُلَاءِ و یَا أَیُّهَا در وقف سکت
نباشد زیرا که جماعتی که در وصل بر او سکت میکنند در وقف اتفاق
بر تسهیلش نموده اند و همچنین در مثل بِمَا أُنزِلَ در وقف بعوض
نقل بین بین باشد زیرا که قومی که در مثل مَنْ آمَنَ نقل روایة
کرده اند درین نوع بین بین خوانده اند **دیگر** بدانکه هر کس
که از حمزه در کلمهٔ شَیْءٍ مد میکند چنانچه از پیش رفت البته او را
از سکت بر لام تعریف یا بر منفصل مطلقا و بر لام تعریف ناگزیر
است

باب چهاردهم در بیان الوقف بر قراءة حمزه و هشام

بدانکه این بابی بغایت مشکل است
و بی معرفة مذاهب اهل عربیة و احکام رسم مصاحف عثمانی رضی
الله عنه و تبیینمیان روایات شروع در آن نمی توان نمود و شعب
بسیار و فروع بی شمار دارد تا غایتی که جماعتی هم از متقدمات
و هم از متاخرات در این باب جداگانه تصنیف کرده اند و چون
مخرج همزه دورترین مخارج بود و نطق با و دشوارتر از نطق
بدیگر حروف عرب آنرا بانواع تخفیف نموده اند گاهی بنقل
و گاهی بقلب و گاهی به بین بین و گاهی بادغام و گاهی بتغیرات و چون

محل استراحت قاری و متکلم حالت وقف بود این تخفیفات را
مخصوص بآن گردانیدند و اگر چه این معانی در حالت وصل نیز
متحقق شده و چون قراءة حمزه مشتمل بر شدت تحقیق و ترتیل و مد
و سکت بود این تخفیفات در وقف مناسب او آمد **و هشام**
٥٤ نیز در تسهیل همزات متطرفه از طریق حلوانی موافقت او نموده
اکنون این فقیر حقیر چنانچه از ائمه قراءة از روی روایة بنهایة
صحة رسیده ذکر میکنم و میگویم که **بدانکه** همزه یا ساکن باشد یا متحرک
و ساکن یا در طرف بود یا در وسط **و** ساکن در طرف یا سکونش
لازمی بود یا عارضی **و** ساکن لازمی یا ما قبلش مفتوح باشد
یا مکسور مثل یَشَأْ و نَبِّئْ و ساکن ما قبل مضموم در قرآن نیامده
و در غیر قرآن لَمْ یَسُؤْ مثالش میتوان گفت **و** ساکن عارض
باعتبار سه حرکة همزه که در سه حرکت ما قبلش ضرب کنند نه صورت
گردد اما مفتوحه ما قبل مضمومه در قرآن نیامده و صورت هشت
گانه باقیه مانند کَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ و إِنِ امْرُؤٌ است و مانند مِنْ
شَاطِئِ و یُبْدِئُ و قُرِئَ و مانند بَدَأَ و قَالَ الْمَلَأُ و عَنِ النَّبَإِ
و ساکن در وسط یا بنفس خود متوسط باشد یا بواسطهٔ دیگری
و متوسط بنفس خود متحرک بحرکات ثلاثه می باشد مثل الْمُؤْتَفِكَةَ
و رُءْیَا و الرُّؤْیَا و یُؤْمِنُ و تُؤْوِی و تُؤْوِیهِ و بِئْرٍ و رِئْیًا
و جِئْنَا و کَأْسٍ و یَأْمَنُ **و متوسط** بدیگری یا متوسط بحرف

باشد یا متوسط بکلمه اما متوسط بحرف در قرآن ماقبلش
نمی باشد الا مفتوح مانند تَاْتُوا و نَاْدُوا و متوسط بکلمه از پیشش
هر سه حرکت می آید فتح چنانچه اِلَی الْهُدَی ائْتِنَا و قَالَ ائْتُونِی
وضم چون الْمَلِکُ ائْتُونِی قَالُوا ائْتِنَا وکسر مثل الَّذِی اؤْتُمِنَ
وَلِلْاَرْضِ ائْتِیَا وتخفیف این اقسام همه بابدالست یعنی اگر ماقبل
همزه مفتوح باشد بدل بالف کنند واگر مضموم بواو واگر مکسور
بیا ودر تخفیف ساکن عارض روم با تسهیل نیز روایت کرده اند پس
دو وجه باشد ودر وجه ابدال قیاسی قطعا روم واشمام جایز نیست
بلی اگر در مثل مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَلُؤْلُؤٌ وَاِنِ امْرُؤٌ بمذهب تمیمیان
همزه را بدل بواو مضمومه کنند وبعد از آنش ساکن سازند روم
واشمام جایز باشد ومجیبین اگر بمذهب اخفش در مثل کامثال
اللُّؤْلُؤِ همزه را بدل بواو مکسوره کنند وبعد از آنش ساکن
سازند روم در او جایز بود ومجیبین اگر در مانند یُبْدِئُ ویُنْشِئُ
همزه را قلب بیا کنند بمذهب اخفش وپس از آن ساکن گردانند روم
واشمام جایز بود ومجیبین در مثل شَاطِئِ وَلِکُلِّ امْرِئٍ بمذهب تمیمیان
همزه را بیا بدل کنند وبعد از آن ساکن گردانند روم در او
جایز آید واین معنی باعتبار می گردد واگر نه صورت ابدالی نیست
وبعضی در رُءْیَا والرُّءْیَا وتُؤْوِی وتُؤْوِیهِ ورِءْیًا ادغام نیز روایت
کرده اند الا آنکه در رُءْیَا والرُّءْیَا گفته اند که اظهار اولیست

یجوز هم اکرها

ودر حرکت هاء اَنْبِئْهُمْ در البقرة وَنَبِّئْهُمْ در حجر والقمر بعد از ابدال
اختلاف کرده اند بعضی بضم بخوانده وصحیح اینست وبعضی بکسر واما همزه
متحرک که ماقبلش هم متحرک بود یا ساکن وهر یکی ازین دو قسم یا در طرف
باشد یا در وسط واخیر در طرف نشست یا ماقبلش الف بود یا واو ویاء زایده
یا دیگر حروف اما اخیر ماقبلش الفست مانند جَاءَ والدِّمَاءَ ویَشَاءُ
والشُّهَدَاءُ ومِنْ مَاءٍ ومِنَ السَّمَاءِ تسهیلش آنست که اول قلب بالف
٥٥ کنند زیرا که چون همزه در مثل یَشَاءُ مثلا باسقاط وقف ساکن شد الفی
که در میانه اوست بحساب نمی گیرند پس گویا که ماقبل همزه خود شین مفتوحست
واین قاعده مقرر گشته که همزه ساکنه ماقبل مفتوح را قلب بالف میکنند
وبعد از ابدال چون دو الف مجتمع شد اگر الف اول را می اندازند قصر
باید کرد واگر دوم را حذف کنند مد وقصر هر دو جایز باشد ومد اولیست
واگر هر دو الف را باقی دارند مدی تمام باید کشید وبعضی اجازه وسط نیز
داده اند پس باعتبار پنج وجه شده ودر ثلاثه سه وجماعتی در مضمومه ومکسوره
از این قسم روم با تسهیل نیز روایت کرده اند وآن زمان در وی مد
وقصر نیز جایز باشد پس پنج وجه شود ولیکن بهیچ وجه اشمام در او جایز
نیست چنانچه طائفه نقل کرده اند واما اخیر ماقبلش یاء وواو زایدتین است
در قرآن بجز از سه لفظ نیامده اِنَّمَا النَّسِیءُ بَرِیءٌ در یائی وقُرُوءٍ
در واوی لاغیر وتخفیفشان آنست که همزه را در یائی بدل بیا کنند ودر واوی
بدل بواو وبعد از آن در یکدیگرشان ادغام کنند ودرین قسم روم واشمام

هرو جایز ست پس در مرفوع سه وجه باشد و در مجرور دو واما
انچه ماقبلش دیگر حروف بود تسهیلش بانست که حرکت همزه را نقل
بماقبلش کنند وهمزه را بیندازند خواه که این ساکن حرفی صحیح باشد یا
یاء یا واو اصلیتین وخواه که این یا و واو حرف مد بوند یا حرف لین مثال
ساکن صحیح در قرآن بیش از هفت موضع نیامده مضموم مِلْءُ الْاَرْضِ
وَجُزْءٌ مَقْسُومٌ وَدِفْءٌ وَيَنْظُرُ الْمَرْءُ ومکسور بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ
وَبَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ومفتوح يُخْرِجُ الْخَبْءَ یا انکه حرف مد بود مثل
الْمُسِيءُ وَيُضِيءُ وَجِيءَ وَسِيءَ وماننده آن ومثال یا که حرف لین
بود کلمه شَيْءٌ است فقط ومثال واو که حرف مد لَتَنُوءُ اَنْ تَبُوءَ
وَعَنْ سُوءٍ وَالسُّوءَ در قرائت حمزه وهشام ومثال واو حرف لین
سَوْءٍ السَّوْءِ وجماعتی واو ویاء اصلیتین را جاری مجری زایدتین
کردانیده اند وادغام نیز کرده وخواه در حالت نقل در مجموع وخواه در حالت
ادغام در واو ویا روم واشمام جایز است پس در انجا که ساکن صحیحست
در مرفوع شش وجه جایز بود و در مجرور دو وجه و در منصوب یک
وجه و در آن قسم که ساکن حرف مد ولین است در مرفوع ومضموم شش
وجه باشد و در مجرور چهار وجه و در منصوب ومفتوح دو وجه واما همزه
متحرکه که ماقبل متحرک همان ساکن عارض است که از پیش رفت
اما همزه متوسطه متحرکه که ماقبلش ساکن باشد او نیز بر دو قسم است
یا متوسط بنفس خود بود یا متوسط بغیر ومتوسط بنفس خود یا ماقبلش

الف باشد یا یاء زاید یا حروف دیگر پس اگر الف بود مانند جَاءَنَا
وَشُرَكَاؤُنَا وَاَوْلِيَاؤُهُمْ وَاُولٰئِكَ وَخَائِفِينَ وَدُعَاءً وَنِدَاءً پس
تخفیفش بتسهیل بین بین کنند واز جهت تغیر همزه در او مد وقصر
جایز بود ودر شَاءَ الْجَمْعَانِ در الشعراء هم ازین قبیل است ودر
مثل دعاء وجهی دیگر صحیح شده وبعد ازین بیاید انشاء الله
واگر یاء زایده بود مثل خَطِيئَةً وَهَنِيئًا وَبَرِيئُونَ ابدال باید کرد
که بعد از آن ادغام کنند چنانکه در مقدمه گفته شد وواو زایده
ازین قسم در قرآن نیامده واگر چنانچه حروف دیگر باشد این
نیز خواه که صحیح بود یا یا وواو اصلیتین ویا وواو خواه که حرف مد
باشد یا لین تسهیلشان بنقلست ودر یا وواو ادغام نیز باشد
مثال مضموم ماقبل صحیح مَسْئُولًا وَمَذْءُومًا وماننده آن ومکسور
الْاَفْئِدَةَ لاغیر ومفتوح الْقُرْءَانُ وَالظَّمْئَانُ وَنَشْأَةً و
يَجْئَرُونَ وَهُزُوًا وَكُفُوًا در قرائة حمزه والنَّشْأَةَ وَجُزْءًا مثال
یاء حرف مد سِيئَتْ لاغیر ومثال یاء حرف لین كَهَيْئَةِ و
اسْتَيْئَسَ وهرچه ازین لفظ باشد وشَيْئًا هرجا که بیاید ومثال
واو حرف مد السُّوأَى لاغیر ومثال واو حرف لین سَوْءَةَ وَسَوْءَاتِهِمَا
وَسَوْءَاتِكُمْ وَمَوْئِلًا وَالْمَوْءُودَةُ لاغیر ومتوسط بغیر خود آنست که
از دو رسم همزه وماقبلش یا متصل بیکدیگر باشند یا منفصل
اما متصل مانند يَا آدَمُ وَيَا اِبْرٰهِيمُ وَيَا اُولِي وَيَا اَيُّهَا وَيَا اُخْتَ

وبآبائکم وهؤلاء وهاأنتم والارض والآخرة است واین
قسم تخفیف منادی وهاء تنبیه بین بین است وآن زمان در او دو
اعتبار توان نمود اول انکه از قبیل متوسط بنفس خود گیرند مثل
اولئک والملائکة پس مد وقصر در او جایز بود دوم انکه از جمله
متوسط بزاید گیرند پس در او تسهیل وتحقیق هر دو با مد باشد
وکسی که خواهد که بین الاعتبارین را جمع کند او را سه وجه باید خواند
تسهیل با قصر وتسهیل با مد وتحقیق با مد وتخفیف لام بنقل است و
جماعتی در وقف تخفیفش نکرده اند وبر تراز وصل بر سکت رها
کرده واما منفصل یا ساکن پیش از همزه حرف صحیح باشد یا حرف
لین یا حرف مد مثال صحیح من آمن عذاب الیم یؤده الیک
ومثال حرف لین خلوا الی وابنی آدم ودرین قسم جماعتی نقل
کرده اند وجماعتی تحقیق ومراد بتحقیق سکت است وعدم سکت چنانست
که در آخر باب نقل گفته شد وناقلان میم جمع را از این قاعده استثنا
نموده اند تا میم بحرکت غیر خود متحرک نگردد چه حرکت او در اصل
ضم بوده واز این جهت ورش که صاحب نقل خود است میم جمعی
که بعد از او همزه است صله میکند پس در مثال فاعلم انتما واذ
لم اکن مانند آن این هر دو وجه جایز باشد زیرا که نه هم جهت
قیاس بر عدم صله در مثال علیهم ولانتم ولیحکم در مذهب واصلات
وعلاوه جزری نور قبره میفرماید که در مثال خلوا الی ونبا ابنی آدم

یا ساکن حرف لینست از روی روایة صحیحه ثابته غیر از نقل نمی توان
واما حرف مد یا الف باشد یا یا یا واو مثال الف بما انزل
واستوی اثنا مثال یا فی انفسهم به احدا مثال واو
قالوا آمنا وامنوا الی الله پس آن جماعت که در مثل من آمن
نقل میکنند درین نوع همزه را که از پس الف است بین بین خوانند و
٥٧ همزه را که از پس یا و واوست نقل حرکتش بماقبل میکنند یا همزه بدل
بحرفی از جنس حرکت ماقبل او می نمایند وبعد از آن ادغام میکنند
پس در لفظ چنین آید فی انفسهم به احدا قالوا امنا
امنوا لی الله فی انفسهم به احدا قالوا امنا امنوا لی
الله واین تخفیف در شاطبیه وتیسیر نیست بلکه جمهور اهل ادا بر
تحقیق همزه رفته اند درین نوع وتحقیق هم سکت باشد وهم عدم سکت
پس در مانند بما انزل سه وجه بود بین بین وسکت وعدم سکت
ودر مثل قالوا آمنا وفی انفسکم چهار وجه بود نقل وادغام وسکت
وعدم سکت واما متوسط متحرک ماقبل متحرک او نیز بر دو قسم آمده
متوسط بنفس خود یا متوسط بغیر خود اما متوسط بنفس خود مفتوحه
ومضمومه ومکسوره هر سه می باشد وماقبلش نیز همچنین متحرک بحرکات
ثلاثه می آید پس آن نه گونه مرکب گشته نه صورت شود اول مفتوحه
بعد از مضمومه مانند مؤجلا والفؤاد ولؤلؤا دوم مفتوحه
بعد از مکسوره مثل بانه وفئة وسیئة ولیبطئن ونشئکم

سوم مفتوحه بعد از مفتوحه مجرّد که سَأَلَهُمْ وَنَشَأْتُ وَتَبَوَّءُوا
چهارم مکسوره بعد از مضمومه مثال سُئِلَ وَسُئِلُوا پنجم
مکسوره بعد از مکسوره مانند خَاسِئِينَ وَمُتَّكِئِينَ وَصَابِئِينَ
والبَارِئِكُمْ ششم مکسوره بعد از مفتوحه چنانکه تَطْمَئِنَّ
وَجَبْرَئِيلَ وَيَئِسَ هفتم مضمومه بعد از مضمومه مثل بِرُءُوسِكُمْ
وَرُءُوسِهِمْ هشتم مضمومه بعد از مکسوره چنانچه يَسْتَهْزِءُونَ
وَمُتَّكِئُونَ وَفَمَالِئُونَ وَأَنْبِئُونِي وَسَيِّئَةُ نهم مضمومه بعد
از مفتوحه چنانکه رَءُوفٌ وَتَذْرَءُونَ وَيَكْلَؤُكُمْ وتخفیف همزه
در صورت اول آنست که بدلش بواو کنند و در صورت دوم بیا
و در هفت صورت دیگر بین بین الا آنکه در صورت چهارم نیز ابدال
بواو نقل کرده اند پس دو وجه باشد و در صورت سوم صاحب
ارشاد قلب بالف حکایت کرده ولیکن گفته که اصل مقرر نیست و در
صورت پنجم حذف نیز جایز در غیر بَارِئِكُمْ و در صورت ششم
پنج وجه دیگر نقل کرده اند ۱ ابدال بیاء خالص ۲ حذف همزه وضم ما
قبلش ۳ کالیا ۴ حذف همزه و کسر ما قبلش ۵ قلب همزه بواو اما این
سه وجه آخر صحیح نیست و درین صورت اگر از دو رسم همزه را یا
نوشته باشند مثل سَنُقْرِئُكَ يُنَبِّئُكُمْ وَنُنَبِّئُكَ وَسَيِّئَهُ در واو
پیش از دو وجه جایز نباشد اول بدل بیا دوم کالیاء واما متوسط
بغیره آنست که از دو رسم یا منفصل باشد یا متصل پس متصل

٥٨

آنست که بواسطه حرفی نباید مثل حرف عطف یا حرف جر یا لام
ابتدا یا همزه استفهام که بر سر آن همزه در آمده باشد آن همزه متوسط
گشته بود واین قسم شش صورت بیشتر نیست اول مفتوحه بعد از کسر
مانند بِأَنَّهُمْ ؛ بِأَنَّهُ ؛ بِأَنَّكُمْ ؛ لِآدَمَ ؛ لِأَبَوَيْهِ ؛ وتخفیف آن بقلبست بیا
دوم مفتوحه بعد از فتحه مثل كَأَنَّ ؛ وَكَأَنَّهُمْ ؛ أَفَأَمِنَ ؛ أَأَنْتُمْ سوم
مکسوره بعد از کسر چنانکه لَبِإِمَامٍ ؛ بِإِيمَانٍ ؛ لِإِيلَافِ چهارم مکسوره
بعد از فتح مثل فَإِنَّهُمْ ؛ فَإِنَّا ؛ أَإِذَا ؛ أَئِنَّا پنجم مضمومه بعد از کسر
مثل لِأُمِّهِمْ ؛ لِأُخْرَاهُمْ ششم مضمومه بعد از فتح مانند وَأُوتِينَا
فَأُوَارِيَ ؛ وَأُلْقِيَ وتخفیف صورت اول ابدال بیاست واز آن پنج
صورت باقی بین بین است وجماعتی تحقیق نیز خوانده اند پس در هر
یکی ازین پنج صورت دو وجه باشد واین قسم را متوسط بزاید میگویند و
منفصل بغیر خود را همان نه صورت منفصل بنفس خودست اول
مثل هٰؤُلَاءِ آيَاتٍ ؛ يُوسُفُ أَيُّهَا ؛ الْمَلَأُ أَيُّكُمْ دوم مانند فِيهِ آيَاتٌ ؛
مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ ؛ مِنَ الْمَاءِ أَوْ سوم محذوف أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ ؛ الَّذِي
أَنْعَمْتَ ؛ جَاءَ أَحَدٌ چهارم چنانکه يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ ؛ يَشَاءُ إِلَى پنجم
چنانکه مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ ؛ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ؛ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا ششم مثل تَالَكَ
أَنْتِ ؛ آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا ؛ شُهَدَاءَ إِذْ هفتم مانند وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ
الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ؛ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ هشتم چنانکه فِي الْأَرْضِ أُمَمًا مِنْ كُلِّ
أُمَّةٍ ؛ عَلَيْهِ أُمَّةً نهم مثل يَشَاءُ أُمَّهَاتُكُمْ ؛ جَاءَ أُمَّةً وتخفیفشان

همچنانست که گذشت در صورت اول بدل بواو ست و در دوم بیا و در
هفت باقی بین بین ولیکن بعضی در صورت چهارم قلب بواو و در
صورت هشتم قلب بیا نیز جایز داشته اند واین قسم نیز در شاطبیه و
تیسیر نیست فصـــل بدانکه نوعی دیگر از تخفیف همزه که خاص است
بحمزه آنست که حمزه در وقف متابعت خط مصاحف عثمانیه رضی الله عنه می نماید
یعنی آن همزه را بنوعی تخفیف می کند که موافق خط آن مصاحف می آید نه رعایت
قیاس مثلا انکه هر جا که صورت همزه بالف نوشته وقف بالف میکند واگر
بواو بواو و اگر بیا بیا و اگر صورت اش اصلا خود نوشته باشند
یا ادغام یا نقل کرده وقف بحذف می کند اما بسه شرط ١ انکه این
تخفیف از وجوهات عربیه خارج نباشد یعنی عرب تلفظ بمثل آن نماید
٢ انکه معنی متغیر نشود ٣ انکه روایت بآن وارد شده باشد پس
بنا بر شرط اول جایز باشد که بر شرکؤا در الانعام و در الشوری و ما
نشاؤا در هود و الضعفؤا در ابرهیم و شفعؤا در الروم و دعؤا
الکافرین در غافر و لهو البلؤا در والصافات و بلؤا مبین در الدخان
وانا برءؤا در الممتحنة و جزؤا الظالمین و انما جزؤا در المائدة و
جزؤا سیئة در الشوری و جزؤا الظالمین در الحشر بلاخلاف و
جزؤا المحسنین در المائدة و الزمر و جزاء الحسنی در الکهف
و جزاء من تزکی در طه درین چهار موضع باختلاف و علمؤا بنی
اسرآئیل در الشعراء و عباده العلمؤا در فاطر و در انبؤا ما در الانعام

والشعراء و تفتؤا در یوسف و یتفیؤا در النحل و اتوکؤا و و لا
تظمؤا هر دو در طه و یدرؤا عنها در النور و یعبؤا بکم در الفرقان
و الملؤا در اول تذانکم و در سه موضع در النمل و ینشؤا در الزخرف
و نبؤا الذین در ابرهیم و التغابن و نبؤا عظیم در ص و نبؤا الخصم
هم در ص ولیکن این هر دو بخلاف و نبؤا الانسان در القیامة بخلاف
این مجموع بواو و الف نوشته وقف بواو کنند و بر من نبأ المرسلین در ٥٩
الانعام و تلقای نفسی در یونس و ایتای ذی القربی در النحل
و من آنای اللیل در طه و اللائی در الاحزاب و تدحیم و الطلاق
و ایتای شرکآءی در النحل قیاس بر اللائی و او من و رآءی حجاب در
الشوری بخلاف و بلقای ربهم و لقای الاخرة هر دو در الروم
باختلاف که همزه بیا مکتوب است وقف بیا کنند و بر النشاءة در العنکبوت
و النجم و الرابعة و بر یسألون عن در الاحزاب که بالف مرسوم است
وقف بالف کنند زیرا که سیبویه حکایة کرده که عرب میگویند هذا
الکلا و رأیت الکلا و مررت بالکلی یعنی در حالت رفع همزه را بدل
بواو میکنند و در حالت نصب بالف و در حالت جر بیا و همچنین جایز
باشد که بر مثل خاطئین و مستهزءین و خاسئین و متکئین و
بر مثل دعاء و نداء و سواء و ماء و بر مثل یطؤن و تطؤهم بی همزه
و بر رءیا و الرؤیا و تؤوی و تؤویه بیک یا و یک واو مشدده و بر
هزؤا و کفؤا بواو و بر موئلا بیا وقف کنند زیرا که موافق خط است یعنی

در دیگر قرآآت برین صورت خوانده شده وحذف در منوّن منصوب
مثل دُعَآءً وَنِدَآءً از حمزه بکمال از روایة ضبّی بنهایة ثبوت رسیده ووجه
عربیت اش اجراء منصوبست در مجرور مرفوع ومجرور واین لغتی حرات
پس مثل هٰؤُلَآءِ وَسَوَآءٍ کرده پس بهمان علت که در مثل یَشَآءُ گفته
شد در او مد وتوسط وقصر جایز باشد اما انکه جماعتی مطلقا
اجازه داده اند که بر هر صورت همزه که بالف نوشته بالف وقف کنند وهرچه
بیا بیا وهرچه بواو بواو وهرچه بحذف بحذف مثل سَأَلَ وَامْرَأَتُ
وَنَسْأَلُهُمْ وَبَدَأَكُمْ وَاَخَاهُ ومثل دِفْءٌ وَاَنْشَأَكُمْ وَتَؤُزُّهُمْ وَيَذْرَؤُكُمْ
وَاَحِبَّاؤُهُ وَهٰؤُلَآءِ ومثل سَآئِحَاتٍ تَآئِبَاتٍ نِسَآئِكُمْ وَاُولٰٓئِكَ وَيُنَشَّؤُا
وَلَئِنْ ومثل اَبْنَاؤُنَا وَنِسَآؤُكُمْ وَكَانُوا اَوْلِيَآؤُهُ وَاَنْ اَوْلِيَآءَهُ وَامْتَلَئْتِ
وَخَآئِفِينَ وَبِجَبْرٍ وَشُفَعَآؤُنَا وَيَكْلَؤُكُمْ وَاَسْئَلُكَ وَاشْمَأَزَّتْ اَاَنْتُمْ
اَؤُنَبِّئُكُمْ وامثال آن اصلا این رسم جایز نیست وتلاوة بآن حلال نمی آید
زیرا که موافق هیچ لغت نیست ونزد علماء عربیت وقراءة صحت نیافته
چه اختلال صورت وفساد معنی لازم می آید بلکه صورت همزه که بالف یا بیا
یا بواو نوشته از آن جهتست که اگر تسهیلشان کنند کالالف وکالیاء وکالواو
شان خوانند ودر صورتی که همزه را حذف کرده اند یا از جهت آنست
که تا احتمال دو قراءة داشته باشد یا آنکه اجتماع صورتین حاصل نیاید چه
نزد علماء رسم این معنی بغایت کراهتی دارد والله اعلم **تنبیه**
بدانکه قاری را در تخفیف رسمی درین کلمات مذکوره هرجاکه صورت همزه

بواو نوشته وقف بسکون وبروم وباشمام هر سه اش می رسد پس اگر
پیش از همزه الف باشد مثل جَزَآؤُا وَعُلَمَآؤُا وغیر آن با هر یکی از سکون
واشمام مد وتوسط وقصر نیز جایز بود پس هفت وجه شود وچون آن
پنج وجه تخفیف قیاسی را با او جمع کنند دوازده گردد وهمچنین است
حکم بُرَآءُ در الممتحنة الا آنکه حمزه همزه اولی را تسهیل میکند وهشام
نمیکند پس در منوّن یَاْتِیهِمْ اَنْبٰٓؤُا باعتبار سکت وتحقیق بیست وچهار
وجه باشد واگر پیش از همزه الف نباشد مثل یَعْبَؤُا وتَفْتَؤُا در او
پنج وجه بود رسمی وقیاسی اما هرجاکه صورت همزه بیا نوشته باشد واز ۶۰
پیش همزه الف بود مثل اِیْتَآئِ او را چهار وجه رسد سکون با مد وتوسط
وقصر وروم با قصر وچون پنج وجه تخفیف قیاسی را با او ضم کنند نه وجه
گردد واگر از پیش همزه الف نباشد دو وجه بود سکون وروم وآن
یک موضع بیش نیست مِنْ نَبَإِی الْمُرْسَلِینَ واین دو وجه با دو وجه تخفیف
قیاسی چهار شود **دیگر** بدانکه در وَاِیتَآئِ باعتبار تسهیل وتحقیق همزه
اول هژده وجه باشد ودر وَمِنْ آنَآئِ باعتبار سکت ومثله تحقیق بیست
وهفت وجه باشد **تتمه** در مسائل مهمه **مسئله** بدانکه از بیست وپنج
وجه که در هٰؤُلَآءِ گفته اند پانزده وجه که از ضرب سه وجه همزه اولی در پنج وجه
همزه ثانیه حاصل می آید صحیحست واز این وجوه پانزده گانه نیز دو وجه دیگر
ممتنعست **اول** بین بین با مد همزه اولی وبین بین با قصر همزه ثانی **دوم** عکس
این صورت **مسئله** بدانکه از دوازده وجه که در ءَاَنْتُمْ گفته اند

پنج وجه صحیحست ۱ سکت بین بین ۲ سکت بالتحقیق ۳ عدم سکت باین
بین ۴ عدم سکت بالتحقیق ۵ نقل باین بین و نقل بالتحقیق جایز نیست
زیرا که تحقیق همزه دوم اولیست از همزه اول پس غیر اولی کردن و اولی
را ها کردن شیوه عادلان نباید **مسئله** بدانکه در **قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ**
ازبیست و هفت وجه که در تخفیف همزات سه گانه نوشته اند ده وجه از
دوی روایه تصحیح یافته ۱ سکت بر اول بالتحقیق دوم باین بین سوم
۲ سکت بر اول بالتحقیق دوم بابدال سوم ۳ عدم سکت اول بالتحقیق
دوم باین بین سوم ۴ عدم سکت اول بالتحقیق دوم بابدال سوم ۵
سکت اول باین بین دوم و سوم ۶ سکت بر اول باین بین دوم بابدال
سوم ۷ عدم سکت اول باین بین دوم و سوم ۸ عدم سکت اول
باین بین دوم بابدال سوم ۹ نقل اول باین بین دوم و سوم ۱۰ نقل
اول و بین بین دوم و ابدال سوم **الکوت** این بود اقسام همزات ساکن
و متوسط و متطرفه و انواع تخفیفات قیاسیه و رسمیه صحیحه او که بقدر
وسع یاد کرده شد والله الملهم بالصواب والموفق والیه المآب

بابِ یازدهم در بیانِ ادغامِ صغیر

بدانکه ادغام صغیر نیز ممتنع و جایز و واجب هرسه می باشد **ممتنع**
مثل **وَإِذْ قَالَ وَلَقَدْ قَالَ وَسَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ وَبَلْ جَاءَ وَهَلْ
عَلِمْتُمْ وَفِي يُوسُفَ وَقَالُوا وَهُمْ وَفَاصْفَحْ عَنْهُمْ** که هیچکس
ادغام نکرده **وجایز** بر دو قسم است اول همین حرفهاست که بعضی

٦١

از تنزا آنرا در کلمه دیگر ادغام کنند و بعضی نمی کنند **دوم** حرفی چند
است که آنرا در حرفی دیگر در یک کلمه یا در دو کلمه جماعتی ادغام کرده اند
و جماعتی نه و تعبیر ازین قسم با دغام حروف قربت مخارجها نموده اند
و این هردو قسم هر کلمه در محل خود در فرش مذکور شود ان شاء الله
و واجب بر دو قسم است یا مثلین بود یا متقاربین و هر یکی ازین دو قسم
یا در یک کلمه باشد یا در دو کلمه **مثال** مثلین در یک کلمه **يُدْرِكْكُمْ**
وَأَيْنَمَا يُوَجِّهْهُ اللَّاعْتُوبِ است و در دو کلمه **اذْهَب بِّكِتَابِي**
يَغْتَب بَّعْضُكُمْ بَل لَّهُمْ هَل لَّكُمْ وَقَد دَّخَلُوا مثال متقاربین
در یک کلمه **أَحَطتُ وَفَرَّطتُ وَبَسَطتَ أَلَمْ نَخْلُقكُّمْ** و در دو کلمه
إِذ ظَّلَمُوا قَد تَّبَيَّنَ قَالَت رَّبِّ بَل رَّفَعَهُ اللَّهُ كَانَت ظَّالِمَةً قَالَت
طَّائِفَةٌ أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ حَصَدتُّمْ شَهِدتُّمْ عُدتُّمْ اما در **مَالِيَهْ هَلَكَ**
در الحاقه خلاف کرده اند شیخ **أَبُو الْحَسَنِ** سخاوی می گوید طایفه ایکه
برا وقف کنند و اکر فی الجمله وصل نمایند اختیار اظهار باشد و شیخ
ابو عمرو الدانی نص فرموده و ابو شامه رحمهما الله متابعت او نموده بر
آنکه انکس که کتابیه اِنّی را هم در الحاقه نقل نمی کند بر مالیه سکت کند
و انکس که نقل می نماید در اینجا ادغام کند و علامه جزری نور الله مرقده
تمام باین وجوه فرموده اما در حالت وقف هیچ خلافی نیست

بابِ شانزدهم در بیانِ أحکامِ النونِ الساکنةِ والتنوین

بدانکه این احکام چهار است اظهار و ادغام و قلب و اخفا و فرق

بیان نون ساکن و تنوین آنست که نون در اسم و فعل و حرف هرسه
می باشد و تنوین در اسم فقط مگر در ضرورت شعر که تنوین داخل
فعل و حرف نیز می شود بر سبیل شذوذ و دیگر آنکه نون در لفظ و خط
هر دو هست و تنوین در لفظ فقط مگر در کلمه وکاین که در خط نیز هست
و دیگر آنکه نون هم در میانه و هم در آخر واقع می شود و تنوین در آخر
فقط و دیگر آنکه در وقف نون تنوین از لفظ ساقط می شود و نون ساکن نه
پس اگر گوی از برای آنکه نون مکتوبست می بینیم و میخوانیم و تنوین
چون مکتوب نیست چگونه او را معلوم کنیم و بخوانیم جواب
باید شنود که حرکات ثلاث را که دو دو می نویسند از آن جهتست که تا یک
فتحه مثلا نشانه حرکت شود و یک فتحه دیگر نشانه تنوین دیگر
بدانکه اگر بعد از نون و تنوین یکی از حروف ششگانه حلقی یعنی همزه
و ها و عین و حا و غین و خا بیاید همه قرا ایشانرا نزد چهار حرف
اول بلا خلاف اظهار میکنند و ابوجعفر نزد دو حرف آخر یعنی
غین و خا اخفا میکند مگر در إن یکن غنیا در النساء و فسینغضون
در سبحان و المنخنقة در المائدة که او نیز چون دیگران اظهار میکند
و هر یکی را مثال نموده شود ء ینئون من آمن کل آمن ه انهار
من هاد جرف هار ع انعمت من عمل حکیم علیم ح والحمر من
حکیم حمید غ فسینغضون من غل اله غیره خ والمنخنقة من
خیر سلاما خالدین واگر بعد از نون و تنوین یکی از حروف

یرملون باید یعنی ی ر م ل و ن همه قرا ادغام میکنند اما در غنه
آن ایشانرا اختلافست اکثر ائمه تجوید و جمهور اهل ادا بر آنند که در لام
و را از همه قرا اصلا غنه نیست و عمل بر آنست و غنه آوازی باشد که از خیشوم
یعنی از اندرون بینی ظاهر کرده چنانچه اگر کسی را زکام باشد یا بینی را بگیرد
آن آواز ظاهر نشود و جماعتی غنه را از نافع و ابن کثیر و ابو عمرو
و ابن عامر و عاصم و ابو جعفر و یعقوب روایت کرده اند و خلف
وابن در شاطبیست
از حمزه در نزد واو و یا غنه نمی کند مثل من وال و من یاتی و از دوری
۶۳
از کسائی از طریق ابو عثمان ضریر عدم غنه بخلاف روایت کرده اند
و در دو حرف باقی که میم و نون است همه قرا را غنه هست اکنون مثالها
را باید نمود ل من لدنه هدی للمتقین ر من ربهم غفور
رحیما و من وال و رعد و برق ی و من یقل یومئذ یصدعون م
من مال الله مثلا ما بعوضة ن من ناصرین حطة نغفر لکم واگر
نون و واو یا نون و یا در یک کلمه باشند مثل صنوان و قنوان و الدنیا
و بنیان نون را البته اظهار باید کرد تا بمضاعف مشتبه نشود مثل
صوان و حیان واگر بعد از نون و تنوین با بیاید آن را قلب
بمیم باید کرد مانند انبئهم و من بأس الله و صم بکم و البته غنه باید
باشد چنانچه میان ان بورک و میان یعتصم بالله هیچ فرق نباشد
یکی از هم
واگر بعد از نون و تنوین حروف پانزده گانه باقی بیاید اخفاء با غنه
باید کرد و اخفا حالتیست میان ادغام و اظهار زیرا که نون و تنوین

آن نون یکی که با حروف ادغام دارند با این حروف پانزده گانه ندارند
که تا ادغامشان کنند و نیز آن دو که با حروف اظهار دارند با این حروف
ندارند تا اظهارشان نمایند پس از این جهت اخفاشان میکنند و مثالها
شان اینست ت اَنتُمْ . وَمَن تَابَ . جَنَّاتٍ تَجْرِي ث الْحِنثِ الْعَظِيمِ
مِن ثَمَرَةٍ . صَبَّارٍ ثُمَّ ج نُنجِي . مَن جَاءَ . غُثَاءً جَزَاءً د اَندَادًا . مِن دَابَّةٍ .
كَأْسًا دِهَاقًا ذ وَاَنذَرْتَهُمْ . مِن ذَلِكُمْ . حَلِيمٌ ذَلِكَ ز مُنزَلًا . مِن زَكَاتِهَا .
مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ س نَنسَخْ . مِن سَبَاءٍ . خَالِصًا سَائِغًا ش اَنشَانَا .
مِن شَجَرَةٍ . صَبَّارٍ شَكُورٍ ص يَنصُرُ . مِن صَلْصَالٍ . رِيحًا صَرْصَرًا ض مَنضُودٍ .
مَن ضَلَّ . مُسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ ط الْمُنفَطِرَةُ . مِن طِينٍ . صَعِيدًا طَيِّبًا ظ يَنظُرُونَ .
اِن ظَنَنَّا . ظِلًّا ظَلِيلًا ف اَنفُسَهُمْ . مَن نَفَدَ . خَالِدًا فِيهَا ق يَنقَلِبُ . مِن
قَرَارٍ . سَمِيعٌ قَرِيبٌ ك مِنكُمْ . مِن كِتَابٍ . كِتَابٌ كَرِيمٌ تنبیه جماعتی
که غنه نون و تنوین را در نزد لام باقی میدارند میباید که در جایی بود که نون
در کتابت باشد مثل فَاِن لَّمْ تَفْعَلُوا . وَاِن لَّمْ يَكُن . وَاَن لَّن يَقْدِرَ . وَاَن لَّا
يَقُولُوا . پس در هر جا که نون در خط نباشد مثل فَاَلَّمْ يَسْتَجِيبُوا . وَاَلَّن نَّجْعَلَ
لَكُمْ . وَاَلَّن نَّجْمَعَ . وَاَلَّا تَعْدِلُوا . وَاِلَّا تَنصُرُوهُ . وَاِلَّا تَغْفِرْ . وَاِلَّا تَفْعَلُوهُ .
وَاَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ . وَاِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي غنه را باقی نباید داشت و مذهب محققان اینست

باب سیزدهم در بیان الْفَتْحِ وَالْاِمَالَةِ وَبَيْنَ اللَّفْظَيْنِ

چه آنکه فتح در این باب عبارت از آنست که قاری دهن را بگفتن حرف بگشاید
گشودنی میانه و این معنی در حرفی که از پس او الفست ظاهرتر باشد و او
را تفخیم نیز میخوانند و اماله آنست که قاری فتحه را بجانب کسره و
الف بجانب یا بسیار مایل گرداند و او را اضجاع و بطح نیز میخوانند
و بین اللفظین آنست که این فتحه و الف را اندکی مایل گردانند بآنکه
دهن را بگفتن آن حرف بیشتر از فتح بگشاید و هر دو لب را میل
بزیر کند و او را تقلیل و تلطیف و بین بین یعنی بین الفتح والکسر
و بین الالف والیا نیز خوانند و اماله را سبب و وجه عربیت نیز هست
اما سبب اماله کسر است و یا و وجه اماله در عربیت دوست اول
٦٣ مناسبت از جهت کسر یا یائی که در کلمه باشد فتحه و الفی را که از پیش
ایشان یا از پس ایشان بود اماله کنند یا آنکه چیزی را اماله کرده
باشند و دیگری را از جهت مناسبت او اماله کنند مثل تَرَاءَا الْجَمْعَانِ
که الف اول را از برای مناسبت الف دوم که در وقف ممال میگردد اماله
میکنند دوم اشعار یعنی اعلام کردن بآنکه اصل این الف ممال از یا
یا واو مکسور بوده مانند زَاغَ وخَافَ که اصلشان زَيَغَ وخَوِفَ بود
یا بآنکه در وقتی از اوقات این الف را قلب بیا میکنند مثل تَلَى
وَغَزَى که اول تَلَا وَغَزَا بوده یا بآنکه این فتحه در زمانی از زمانها
قلب بکسره میشود همچون طِبْتُ وَشِئْتُ وَجِئْتُ وَزِدْتُ
که اول طَابَ وشَاءَ وجَاءَ وزَادَ بوده یا بآنکه این الف مانند الفیست
که او را اماله میکنند مثل الف الْحُسْنَى که مانند الف الْهُدَى است
اما فایده اماله آسان گردانیدن لفظست زیرا که زبان بسبب

نحو ارشاد و کید و بجهت امالۀ انحدار می پذیرد و هیچ شکی نیست که
بشیب آمدن آسان تر از بالا رفتن است و چون این مقدمات را معلوم
کردی بدانکه حمزه و کسائی و خلف اماله میکنند هر الفی را که منقلب
از یا باشد هر جا که واقع شود خواه در اسما مانند الهدی و الهوی
و العمی و الزنی و مأویه و مأویکم و مثوی و مثویکم و مانند اذنی و
ازکی و الاعلی و الاشقی و موسی و یحیی و عیسی و خواه در افعال
مانند اتی و ابی و سعی و یخشی و یرضی و تسوی و اجتبی و استعلی
پس اگر اصل او واو باشد از اسما مانند الصفا و سنا برقه و عصاه
و شفا جرف و ابا احد و از افعال مثل خلا و دعا و دنا و عفا و علا اماله
نکنند و شناختن یایی در اسما بآنست که این الف در تثنیه منقلب بیا
شود و در واوی بواو و معرفت یائی در افعال بآن باشد که چون
ضمیر متکلم یا مخاطب بآن متصل شود آن الف منقلب بیا گردد و در
واوی بواو مثال اسمای یائی مولیان و فتیان و هویان و هدیان
و عمیان و مأویان و ازکیان و اعلیان و ادنیان و مثال اسمای واوی
صفوان و سنوان و عصوان و شفوان و ابوان و مثال افعال
یائی همچون ابیت و اتیت و سعیت و استعلیت و مثال افعال
واوی مانند خلوت و دعوت و بدوت و دنوت و عفوت و علوت
اما هر فعلی واوی که بسبب حروف مضارعه یا آلة تعدیه و غیر آن یائی
گردد اماله میکنند مثل یرضی و تدعی و یخشی و تبلی و دحیها

و تزکی و استعلی و مانند ادنی و اربی و ازکی و اعلی و حمزتین اماله کنند
هر الف تانیث که بر وزن فعلی و فعلی و فعلی باشد مانند طوبی و بشری
و القصوی و القربی و الدنیا و مانند الموتی و السلوی و التقوی و حمزتین
الهدی و ذکری و سیماهم و ضیزی و لفظ موسی و عیسی و یحیی را الحاق باین قسم
کرده اند و حمزتین اماله میکنند هر الفی بر وزن فعالی و فعالی بفتح یا بضم
باشد مانند کسالی و اساری و فرادی و مانند الیتامی و النصاری و الحوایا
و حمزتین اماله میکنند هر الفی در مصاحف عثمان رضی الله عنه بیا نوشته مثل
متی و بلی و عسی و انی و یا اسفی و یا ویلتی و یا حسرتی غیر از حتی و الی و علی ٤٧
و لدی و ما زکی منکم و حمزتین اماله میکنند هر اسمی واوی که اول او مضموم
یا مکسور بود مثل القوی و العلی و الضحی و ضحیها و الربوا و مکسور الاول
بجز از این نیست و حمزتین او آخر آیات سورتهایی که بر یاست اماله
میکنند و آن یازده سورتست طه و النجم و المعارج و القیمة و
النازعات و الاعلی و الشمس و اللیل و الضحی و العلق فصل
بدانکه کسائی تنها میشود باماله احیاکم و فاحیا و احیاها وقتی که از پیش
او واو نباشد که اگر واو باشد حمزه و خلف موافقت با او مینمایند و آن
امات و احیا است در و النجم تنها و حمزتین کسائی تنها میشود باماله
خطایانا و خطایاهم و خطایاکم و مرضات و مرضاتی و حق تقاته در
آل عمران و قد هدین در الانعام و من عصانی در ابرهیم و ما انسانیه
در الکهف و اتانی الکتاب و اوصانی هر دو در مریم و اتین الله در النمل

وَمَحْيَاهُمْ در الجاثية وَضُحٰيهَا در وَالنّٰازِعَات وَتَلٰيهَا وَطَحٰيهَا هر دو در
وَالشَّمْس وَسَجٰي در وَالضُّحٰي وَرُءْيَاي دو موضع در يوسف و در الرُّؤْيَا
معرّف در يوسف و بني اسرائيل و الصّافّات و الفتح و خلف سوا
نثت او ميكند در اماله بي خلاف و در رءياي بخلاف فصل
بدانكه كسائي بروايت دوري متفرد ميكردد باماله هُدَاي در البقرة
وطه و بَارِئِكُمْ دو موضع در البقرة و اَنْصَارِي در آل عمران و الصف
وَالْجَارِ دو موضع در النساء وَجَبَّارِين در المائده و الشعراء
وَمَحْيَاي در الانعام ورُءْيَاكَ ومَثْوَايَ هر دو در يوسف وَاٰذَانِهِمْ
وَاٰذَانِنَا وطُغْيَانِهِمْ وَسَارِعُوا وَيُسَارِعُونَ وَنُسَارِعُ هر جاكه واقع
شوند وكَمِشْكٰوةٍ در النور وَالْجَوَارِ در الشورى و الرحمن
و التكوير و باماله البارِي در الحشر وليكن بخلاف در اين يك
كلمه خاصه و در شاطبيه اماله فقط آورده و دوري از ابو عمرو از طريق
طيبة در الجار موافقت او نموده بخلاف فصل بدانكه دوري از
طريق ابو عثمان ضرير متفرد ميشود باماله اُوَارِي در المائده
فَاُوَارِي هم در المائده والاعراف و در شاطبيه اعراف را ذكر نكرده
و باماله فتحه عين الفعل از نَاٰ بِجَانِبِهِ در الكهف و از اَنْصَارِي
والنَّصَارٰى وَاُسَارٰى وكُسَالٰى واليَتَامٰى ويَتَامٰى وسُكَارٰى پس
دوري را درين جمله دو وجه باشد وليكن بايد دانست كه در يتامى النساء
در النساء و در النصارى المسيح در التوبه اكر وقف كنند بر يتامى

والنصارى ابو عثمان را اماله تا و صاد نيز باشد و اكر وصل كنند او را
فتح باشد و اماله عين الفعل ازين كلمات در شاطبيه نيست فصل
بدانكه ابو عمرو از اين مذكورات در هر جا كه هرچه در او را هست
و بعد از او الف مثل اَسْرٰى وذِكْرٰى وبُشْرٰى ونَصَارٰى و اُسَارٰى
موافقت با ايشان ميكند بي خلاف و ابن ذكوان بخلاف و در شاطبيه
از ابن ذكوان فتح آورده و ازرق از ورش بين بين دارد و اصفهاني
فتح اما ازرق را در اَدْرٰيكُمْ در الانفال دو وجهست فصل
بدانكه ازرق از ورش مجموع ذوات اليا را بين اللفظين ميخواند وليكن
٦٩ بخلاف مكر در اواخر آيات آن يازده سوره مذكوره خواه واوي
و خواه يائي بين اللفظين ميخواند وليكن اكر در آخر كلمه آية ها
والف باشد مثل ضُحٰيهَا وَضُحٰيهَا وَتَلٰيهَا وَمُرْسٰيهَا و آن خود در
والنازعات و والشمس بيش نيست ازرق را دو وجهست الا در ذِكْرٰيهَا
كه اماله فقطست و اصفهاني خود در مجموع فتح دارد و ورش بكماله بر
فتح مرضات وكمشكات و او كلاهما والربوا متفق است و ابو عمرو
موافقت ورش مينمايد در اماله ذوات اليا در هرچه بر وزن فَعْلٰى فُعْلٰى
فِعْلٰى در هر حالة اعراب بود و بوزن ايشان است التقوى والمرضى
والانثى والقربى والدنيا والتقوى والنجوى والاولى والحسنى
وسيمٰيهُمْ والهدى وزُلْفٰى هر جاكه بايد مثل دعوٰيهُمْ والموتى
وتقوى ويحيى هر يكي دو موضع والقتلى والوسطى ونجوى ونجويهم

ورءيا
والرؤيا نسخه

وَٱلْعُلْيَا وَٱلْقُصْوَىٰ وَٱلسُّفْلَىٰ وَطُوبَىٰ وَكِلْتَا وَٱلسَّلْوَىٰ
وَٱلتَّقْوَىٰ وَمُزْجَىٰ هلزکی یك موضع وکلمات مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ
وَيَحْيَىٰ را نیز درین حکم ملحق باین الفاظ کرده اند ولیکن این فقیر
حقیر از استادان شنیده که در کلمه وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ در سورة الانفال
ابوعمرو را اماله بین بین نباشد از آن جهت که فعلست ودر سایر قرآن
که اماله میکند اسمست ومحبین بفتح بر ایشان خوانند اما چه تقریر آن
خیده پس اگر گوئی که چونست که لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ در طه وسبح اسم
باوجود آنکه فعلست اماله میکند جواب گوئیم که درین دو موضع اماله
از برای مناسبت بعضی از آن جهتست که تا اواخر آیات موافق یکدیگر
باشد همچون تَرْضَىٰ وَتُرْضَىٰ وَتُجْزَىٰ وماننده آن که باوجود فعلیتشان
اماله میکند ومحبین موافقت مینماید در اماله اواخر آیات آن سوره
هاء یازده گانه مذکوره ومحبین موافقت مینماید از روایة دوری در أَنَّىٰ استفهامیه
ودر يَا وَيْلَتَىٰ ويَا حَسْرَتَىٰ ويَا أَسَفَىٰ ولیکن از اول تا آخر مجموع خلاف
ودر شاطبیه در همه بین بین فقط آورده وجماعتی اماله بین بین در مَتَىٰ
وَعَسَىٰ وَبَلَىٰ نیز از دوری روایة کرده اند وطایفه اماله محضه در الدُّنْيَا
هر جا که واقع شود پس هر یکی دو وجه باشد ولیکن در شاطبیه نیست
ذیل بدانکه احکام اواخر آیات بحسب مذاهب جماعتی که در عدد آن
اختلاف کرده اند متغیر میشود وآن در پنج آیتست اول مَنْ طَغَىٰ
دوم زَهْرَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا هر دو در طه که نزد مدنیان ومکی وبصری

وشامی آیتست سیوم وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا در والنجم که نزد کوفی
ومدنیان ومکی وبصری آیتست چهارم فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ در والنازعات که نزد
بصری وشامی وکوفی آیتست پنجم أَرَأَيْتَ ٱلَّذِي يَنْهَىٰ در العلق که نزد
کوفی ومدنیان وبصری ومکی آیتست پس ورش که از مدنیانست هر جا که
آیة شمرده اورا بین بین فقط باشد وانجا که نشمرده دو وجهش باشد وابوعمرو
بصری نیز هر جا که آیة شمرده بین اللفظین خوانده فصل بدانکه ابوعمرو
ودوری از کسایی بی خلاف وابن ذکوان بخلاف اماله میکنند هر الفی که
بعد از او راء متطرفه مجروره باشد مانند ٱلدَّارِ وَٱلنَّارِ وَٱلْأَبْصَارِ
٤٩ وَٱلْغَارِ وَأَبْصَارِهِمْ وَأَوْبَارِهَا وَبِقِنْطَارٍ اما دوری را از کسایی در
الجار دو وجهست ودر شاطبیه اماله فقط آورده ودر مجموع از ابن ذکوان
فتح تنها روایة کرده واز ورش بین بین میخوانند مگر در الجار وجبارین که او
را دو وجهست وحمزه در القهار والبوار موافقت با ورش میکند واگر این
راء متطرفه مکرر شود مانند الابرار ابوعمرو وکسائی وخلف بی خلاف
وحمزه وابن ذکوان بخلاف آنرا اماله تامه میکنند وازرق بین بین ودر
شاطبیه از حمزه نیز بین بین فقط ذکر کرده واز ابن ذکوان فتح آورده وتقلیل اماله
محضه را از خلف نقل کرده اند وفتح از خلاد بخلاف فصل
بدانکه حمزه الفی که عین الفعل است از ده فعل اماله میکند در جاء
وشاء. وزاد. وران. وخاب. وخاف. وزاغ. وطاب. وضاق. وحاق
هر چونکه واقع شود غیر از زاغت در الاحزاب وص وابن عامر در

غابٌ موافقت او و قاید بخلاف وخلف وابن ذکوان در جآءَ و شآءَ و بخلاف
وابن ذکوان در فَزَادَهُمُ اللهُ مَرَضًا در اول البقرة بخلاف و در باقیات
یعنی در تمامت قرآن بخلاف و هشام در جآءَ و شآءَ وزَادَهُمْ بخلاف و
در شاطبیه از ابن عامر را در غابٌ فتح شفقت وهشام را در این لفظ
هم فتح است والله اعلم واین بود اصول اماله که بیان کرده شد واز هر فصلی
چند کلمه که از قاعده خارج شده هر یکی در موضع خود پیدا است ان شاء الله
تنبیه وقف بسکون وادغام مانع اماله نمی‌کردند زیرا که ایشان هردو
عارضی اند وَالْعَارِضُ كَالْمَعْدُومِ پس هرچه را در وصل از جهت کسر اماله
تامه یا بین بین کرده باشند در حالت وقف و در حالت ادغام همچنان اماله
بین بین بر قرار خود باشد یعنی نگویند که کسر که موجب اماله بود چون
بسبب وقف یا بسبب ادغام زایل گشت پس اماله نباشد چنانچه جماعتی بر آن
رفته اند مثل النَّارِ و الْمِحْرَابِ وَالدَّارِ والنَّارِ وَالنَّارِ رَبَّنَا وَالْأَبْرَارِ
وَالْغَفَّارِ لَا جَرَمَ و در فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ خود بحثی نیست زیرا که در حالت
ادغام کسره باقیست و در ذکر ادغام اشارتی باین معنی رفت خاتمه
بدانکه هر الفی ممالهٔ که از جهت حرفی ساکن که بعد از و واقع شده
آن الف در وصل از لفظ افتاده واماله در او ممتنع گشته پس اگر وقف
کنند هر کس در اماله وفتح وبین بین در اصل خود باشند خواه که این
ساکن تنوین باشد یا غیر آن مثال تنوین هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وَأَجَلٌ
مُسَمًّى وَعَنْ مَوْلًى و فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ وقُرًى ظَاهِرَةً و او كَانُوا غُزًّى و در شاطبیه

از حمزه و کسائی و ابو عمرو در منون در وقف اماله و فتح آمده حیث قال
وَقَدْ فَخَّمُوا التَّنْوِينَ وَقْفًا وَرَقَّقُوا و در تنوین منصوب ترجیح فتح بر اماله
نهاده کما قال وَتَفْخِيمُهُمْ فِي النَّصْبِ أَجْمَعُ أَشْمُلَا اما علامه جزری نور الله
قبره در مجموع مصنفات خویش تصریح فرموده که اصلا فتح جایز نیست و از آن
جمله عبارتش در نشر اینست که ندانسته ام و نشناخته هیچ یکی را از ائمه قرا
که بدین قول رفته یا قایل باین معنی شده یا در سخن خود اشارت بدین
مسئله کرده و همچنین نمی‌دانم این مسئله را در هیچ کتابی از کتب قراءة بلکه
فتح در امثال این کلمات مذهب نحویانست و قرا را هیچ تعلقی بآن نیست
والله اعلم و مثال غیر تنوین مُوسَى الْكِتَابَ و فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ و جَنَى الْجَنَّتَيْنِ
وذِكْرَى الدَّارِ و نَرَى اللهَ و طَغَى الْمَاءُ ولیکن روایة کرده اند از سوسی
که اورا در وصل در ذوات الراء مثل النَّصَارَى الْمَسِيحُ و سَيَرَى اللهُ والْقُرَى
الَّتِي و ذِكْرَى الدَّارِ دو وجهست فتح واماله بشرط آنکه الفی که بعد از راست
بسبب جزم ساقط نشده باشد مثل أَوَلَمْ نَرَ الَّذِينَ و أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ
و جماعتی در حالت اماله در مثل نَرَى اللهَ تفخیم و ترقیق را در کلمه الله
جایز داشته اند بنابر نقل پس دو وجه باشد

باب هشت دهم در بیان هَاءِ التَّانِيثِ وَمَا قَبْلَهَا فِي الْوَقْفِ

بدانکه این هائیست در آخر اسم که در وصل تای باشد و در وقف مبدل
بها میگردد و بعضی از عرب لفظا اماله میکنند از جهت تخفیف
همچنان که الف را اماله میکنند و سیبویه گفته که تشبیه کرده اند این

هاء با الف ثابت در اماله واین باب مخصوص است بکسائی دیگر
سه قسم آمده اول آنکه باماله او اتفاق کرده اند وآن پانزده
حرفست که درین ترکیب مجموع گشته فجثت زینب لذود شمس
وعدد هر حرفی از آن در قرآن اینست ف ۲۱ ج ۸ ث ۴ ت ۴
ز ۶ ی ۴۴ ن ۳۸ ب ۲۸ ل ۵۴ ذ ۲ و ۱۷ د ۲۸ ش ۴
م ۳۲ س ۳ مانند خَلیفةً. وَلیجةً. ومبثوثةً. بغتةً. هُمَزةً. خشیةً.
الجنةَ. حبّةً. لیلةً. لذّةً. ربوةً. بلحةً. الفاحشةَ. المرحمةَ. خمسةً. دوم
آنکه وقف براو بفتح کنند وآن ده حرفست که درین ترکیب جمع
کرده اند حق ضغاط عص خظا وعدد هر حرفی اینست ح ۷ ق ۱۹
ض ۹ غ ۴ ط ۳ ع ۲۸ ص ۶ خ ۲ ظ ۳ ا ۶ مثل النطیحةُ. الحاقّةُ.
قبضةً. صبغةً. بسطةً. القارعةُ. خصاصةٌ. الفاتحةُ. موعظةٌ. الصلوةَ.
والزکوةَ. وچون کسائی بر کلمه هیهات وذات بهجة ولات حین واللات
وقف بها میکند هم ازین قبیل باشد سوم آنکه در حالتی اماله
کنند ودر حالتی دیگر نه وآن چهار حرفست که در کلمه اکهر جمع
شده حالت اماله آنست که اگر ماقبل این چهار حرف یاء ساکن باشد
یا کسره اماله شان کنند واگر نه چنین باشد اماله نکنند این مقدار
هست که اگر در میان کسره وها یا کسره وراء حرفی ساکن واقع شود
آن ساکن مانع اماله نگردد وعدد هاء هر سه قسم بشنو که همزه که ماقبل
او یاء ساکن واقع شده کهیئة وخطیئة است لاغیر وهمزه که ماقبلش

کسره آمده پنجست مانند مائة وهمزه که ماقبل او چنین است چهار
موضعست مثل النشاءة وکاف که ماقبل او یاء ساکن بود باشد الأیکة
است لاغیر وانچه ماقبلش کسره آید چهار است چون ضاحکة وانچه
غیر این دو قسم آمده شش است مثل مکّة والشوکة وها که ماقبلش
ساکن است ولفظ پیش نیست آلهة وفاکهة وآخر در میان کسره وها
فاصله واقع شده وجهة است لاغیر وانچه ماقبلش چنین است که اماله
نمی کنند سفاهة است لاغیر ورا که بعد از یاء ساکن آمده شش است
۱۷ مانند کبیرة وانچه بعد از کسره آمده یا در میان کسره ورا فصل واقع
گشته سی موضع است مثل الآخرة ولعبرة وتبصرة اما در فطرة در
الروم دو وجه آورده اند ودر شاطبیه اماله فقط است وآن را نیز که نه
چنین است در پنجاه دو محل آمده مثل جهرة بررة الحجارة وجماعتی
هاء همزه را الحاق بحروف ده گانه که اماله شان نمی کنند کرده اند وطائفه از
کسائی روایت کرده اند اماله را در مجموع حروف غیر از الف مثل الصلوة
پس اگر کسی خواهد که جمیع روایات خواند طریقه آنکه در قسم اول خود اماله
میکند وقسم دوم را دو وجه بخواند وقسم سوم را اگر ماقبلش کسره
بوده یا یاء ساکن اماله میکند واگر نه دو وجه بخواند وبعضی این اماله
را از حمزه نیز روایت کرده اند

باب نوزدهم در بیان الترقیق الرّاآت وتفخیمها

بدانکه ترقیق عبارت از ضعیف گردانیدن حرفست وتفخیم فربه گردانیدن

کسره ۱۵ است نه ۶

حرف و تفخیم و تغلیظ هر دو یکیست این قدر هست که تفخیم را در را
استعمال میکنند و تغلیظ را در لام و اصل در راآت تفخیم است و ترقیقش غالباً ۱۲
بنا بر سببی میباشد بدلیل آنکه مثل أَصْحَابُ النَّارِ را در وصل بسبب
کسره را ترقیقش میکنند و چون وقف کردند و این سبب زائل شد
باصل خود که تفخیمست باز میگردد و بعضی میگویند که را خود از صفت
تفخیم و ترقیق عاریست و هر یکی از این دو صفت بنا بر سببی عارض او میگردد
مثل قِرْطَاسٍ که از جهت وجود حرف استعلا تفخیمش میکنند و مانند
فِرْعَوْنَ که از جهت عدم حرف استعلا ترقیقش میخوانند و چون این
معنی ثابت شد بدانکه این سبب اتفاقی میباشد و اختلافی نیز میآید مانند ابصارهم
اتفاقی مکسور بودن راست یا مکسور بودن ماقبل را ساکنه بکسرهٔ
لازمی مانند مِرْيَةٍ و اختلافی مکسور بودن ماقبل راء مفتوحه و مضمومه
است بکسرهٔ اصلیه یا واقع شدن یاء ساکنه است از پیش را که اگر این
را یا ماقبلش که مکسور نه مضموم یا مفتوح بودندی یا یاء ساکن نبودی
تفخیم کردندی و چون مجانست حرف را کسره و یا را ثقیل میبود نکیف
بودن کسره بر او هر آینه ترقیقش کردند تا خفت ترقیق با ثقل کسره
و یا متفاوت نماید و لفظ معتدل آید و ازرق از ورش از میان قرا باختلافی
مخصوص شده و او را در آن مذهبیست و بر سبیل اختصار باین کتاب
بیانش میباید که هر رائی که ماقبلش یاء ساکن باشد مثل خَيْرٌ و غَيْرُ
و صَيْرٍ و الْخَيْرَاتِ و تَدْبِيرًا و بَصِيرًا و كَبِيرَةً از ورق همه ترقیق

میکند غیر از حَيْرَانَ در الانعام که در شاطبیه و طیبه دو وجه آمده و غیر از
عَشِيرَتُكُمْ در التوبه که در طیبه دو وجه روایت کرده و محققین هر رائی که ماقبلش
کسره بود بترقیق میخوانند الا سه صورت که تفخیم میکنند اول آنکه این کسره
عارضی بود مثل بِرُسُلِهِمْ و بِرُوحِ الْقُدُسِ و لِرُقِيِّكَ و الرَّبِّكَ الْبَيِّنَاتُ
دوم آنکه بعد از را حرف استعلا بود مثل صِرَاطٍ هر چند که بیاید و مثل
فِرْقٍ در الکهف و الْفِرَاقِ در القیمة لاغیر و الّا که در میانه را و حرف
استعلا الف است وجودی ندارد سوم آنکه را مکرر باشد مثل
ضِرَارًا در البقره و الْفِرَارُ در الاحزاب و فِرَارًا در الاحزاب و نوح
۷۲ و در شاطبیه در اِرَمَ ذَاتِ تفخیم روایت کرده اما در طیبه در اِرَمَ ذَاتِ و در
طه و او حَصِرَتْ و افْتِرَاءً و ذِرَاعَيْهِ و مِرَاءً و ذِرَاعًا و سِرَاعًا تفخیم
و ترقیق آورده و محققین بترقیق میخوانند هر رائی که در میان او و در میان
کسر ماقبلش حرفی ساکن واقع شود مانند لَعِبْرَةً و اِكْرَاهَ و اِخْرَاجِ
و وِزْرُ و السِّحْرَ و الشِّعْرَ و الذِّكْرَ مگر در چهار قسم که تفخیم میکنند
اول آنکه این ساکن طا یا صاد یا قاف باشد مانند قِطْرًا و فِطْرَةَ اللّٰهِ
و اِصْرًا و مِصْرًا و اِصْرَهُمْ و بِمِصْرَ و مِصْرَ و وِقْرًا لاغیر دوم
آنکه را در او مکرر بود مثل مِدْرَارًا و اِسْرَارًا لاغیر سوم
آنکه بعد از را حرف استعلا باشد چون اِعْرَاضًا و اِعْرَاضِهِمْ
و الْاِشْرَاقِ لاغیر اما در الْاِشْرَاقِ خلاف کرده اند بعضی بتفخیم خوانده
اند و بعضی بترقیق حمل بر لفظ فرق چنانچه بعد از این می‌آید چهارم

آنکه این را در اسمی عجمی بود چنانکه إِبْرَاهِيم وَإِسْرَائِيل وَعِمْرَان
لا غیر ولیکن در طیبه در حِرْزِكُمْ وَإِخْرَاجِ وَعِشْرُونَ وَلَعِبْرَةً
وَوِزْرَ وَوِزْرَكَ وَذِكْرَكَ تفخیم و ترقیق نقل کرده دیگر
بدانکه جماعتی روات از ازرق اختلاف کرده‌اند در آنچه را در او
منون باشد و مفتوح بهر وزن که باید مثل شَاكِرًا وَمُبْصِرًا
وَمُهَاجِرًا وَمُغَيِّرًا وَمُقْتَدِرًا وَعَفِيرًا وَسِتْرًا وَمُسْتَقِرًّا
وَسِتْرًا وَخَيْرًا وَبَصِيرًا وَكَبِيرًا وَتَقْدِيرًا وَقَوَارِيرًا و در
وَمُنِيرًا وَمُسْتَطِيرًا اما ابو الحسن بن غلبون و جماعتی دیگر مطلقا
ترقیق کرده‌اند و ابو طاهر بن غلبون و قومی دیگر تفخیم و جمهور مثل
ابو عمرو الدانی و شاطبی و غیره تفصیل نموده‌اند بآنکه این شش
کلمه را ذِكْرًا وَسِتْرًا وَوِزْرًا وَحِجْرًا وَإِصْرًا وَصِهْرًا لا غیر
تفخیم کرده‌اند و باقی را ترقیق در حالین و جمعی از ایشان در این
باقی در وقف ترقیق نموده‌اند و در وصل تفخیم و جمهور تفصیل کنند
کان در صِهْرًا بازو کرده شده‌اند بعضی ترقیق کرده و بعضی دیگر
مثل شاطبی تفخیم وَحِجْرًا جمهور روایه از ازرق میکنند راء اول
را از کلمه بِشَرَرٍ در وَالْمُرْسَلَاتِ در حالین به ترقیق و شاطبی
از ایشانست و دیگران در حالین تفخیم میکنند و تفخیم کنندگان
در وقف بسکون راء دوم را نیز تفخیم میکنند و در وقف بروم ترقیق
واگر راء مضموم بود و ماقبلش یاء ساکن یا کسره یا بیان کسره

و راء ساکنی فاصله شود خواه که این را در میان کلمه بود یا در آخر
و خواه که منون باشد یا نه مانند سِيرُوا ۰ وَكَبِيرُهُمْ ۰ وَتَدْبِيرُ ۰ وَ
بَصِيرٌ ۰ وَخَبِيرٌ ۰ وَشَاكِرٌ ۰ وَالسَّاحِرُ ۰ وَكَافِرُونَ ۰ وَيَغْفِرُ ۰ وَذِكْرُكُمْ
وَالذِّكْرُ ۰ وَبِكْرٌ ۰ جمهور اهل ادا که شاطبی از ایشانست هم ترقیق کرده
اند و دیگران تفخیم اما بعضی از ترقیق کنند کان مثل شاطبی و غیره در
عِشْرُونَ وَكِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ ترقیق کرده‌اند و بعضی دیگر تفخیم
فصل بدانکه هر راء ساکن که ماقبلش مفتوح باشد یا مضموم همه
۷۳ ترا تفخیم میکنند مانند مَرْيَمَ ۰ وَقَرْيَةٍ ۰ وَيُرْجِعُونَ ۰ وَتُرْجَعُونَ و اگر
ماقبلش مکسور بود ترقیق میکنند مثل فِرْعَوْنَ ۰ وَمِرْيَةٍ مگر آنکه
بعد از راء حرف استعلا واقع شود در یک کلمه چون قِرْطَاسٍ و
إِرْصَادًا وَمِرْصَادًا وَلَبِالْمِرْصَادِ و فِرْقَةٍ که آن زمان تفخیم باید
کرد مگر در لفظ فِرْقٍ در الشُّعَرَاءِ که همه قرا را در آن دو وجه است و مگر
در فرقه در قراءت کسائی چون او را اما اگر همین دو وجه باشد قیاس
بر فرق و مگر آنکه کسر عارضی بود مثل ارْجِعِي ۰ رَبِّ ارْجِعُونِ
الَّذِي ارْتَضَى ۰ وَمَنِ ارْتَضَى که همچنین از همه قرا تفخیم است فصل
بدانکه چون وقف کنند بسکون یا با تمام بر راء آخر که در طرف بود بنگرند
اگر ماقبلش کسره باشد مانند بُعْثِرَ یا ساکن بعد از کسره مانند
السِّحْرِ یا یاء ساکن مانند قَدِيرٌ یا الف ممالة مانند النَّارِ الْأَبْرَارِ
ترقیق کنند و اگر ماقبلش را یکی از اینها نباشد که ذکر رفت تفخیم باید

کرده خواه که این را در وصل مکسور ی باشد یا نه مانند وَٱلسِّرِّ و
ٱلنَّاسِ و ٱلْحِجْرِ و ٱلشَّجَرِ و اگر وقف بروم نظر کنند هرجا که در وصل
ترقیق میکردند در حالت رَوم نیز ترقیق کنند **خاتمه** در آنکه اگر بر
أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي در قراءة آنکه بهمزه وصل و کسر نون میخوانند
وقف بسکون کنند وقفش ترقیق باشد و نگویند که چون کسره
عارضی است تفخیم باید کرد همچون أَمِ ٱرْتَابُوٓا زیرا که همچنانچه کسره
عارضی است سکون نیز عارضی است و هیچ کدام اولی از یکدیگر نیستند
و دیگر آنکه بناء اعتبار کسره عارضی بر آنست که او را حمل بر اصل
مضارعش کنند پس چون در مضارع ٱرْتَابُوٓا که يَرْتَابُ است تفخیم
هست پس در او نیز باشد و در مضارع أَسْرِ که يَسْرِي است چون
تفخیم نیست در او نیز نباشد با هر یکی دلالت بر اصل خود کنند و همچنین
است حکم وَٱلَّيْلِ إِذَا يَسْرِ در وَٱلْفَجْرِ در قراءت کسی که بحذف یاء
میخواند **دیگر** آنکه اهل ادا را در مانند مِصْرَ و عَيْنَ ٱلْقِطْرِ در
حالت وقف بسکون دو مذهبست بعضی تفخیم میکنند و بعضی ترقیق
و علامه جزری رحمة الله علیه گفته که من در مِصْرَ تفخیم اختیار میکنم
و در ٱلْقِطْرِ ترقیق نَظَرًا لِلْوَصْلِ وَعَمَلًا بِٱلْأَصْلِ یعنی چون در عَيْنَ ٱلْقِطْرِ
در وصل ترقیقست او نظر باصل میکند و ترقیق میکند و وقف را عا
رضی میداند و در مِصْرَ نظر باصل میکند که چون احرف استعلاء
ملحق دارد و در وصل نیز تفخیم است او نیز تفخیم میکند والله اعلم

بابِ بیستم در بیانِ تغلیظِ اللاماتِ

بدانکه تغلیظ فربه کردانیدن حرفست چنانکه از پیش گفته شد و اصل
در لام ترقیقست بخلاف را از آن جهت که لام را تغلیظ نمیکنند الا
بسبب مجاورت حروف استعلاء لیکن نمیشود نگفته که لامی که مجاور یکی
از حروف استعلاست تغلیظش واجبست بلکه جایز است و از اینجاست
که بعضی تغلیظ میکنند و جمهور ترقیق اما اگر مجاور حرف استعلا نیست
ترقیقش واجب است و مصریان این تغلیظ را از طریق ازرق و غیر ازرق
از ورش روایة کرده اند چون از پس لام یا از پیش لام یا از هر دو طرفش
حرف استعلا واقع شود مانند وَلْيَتَلَطَّفْ و صَلَوٰة و غُلِظَ اما
جمهور تغلیظش وقتی میکنند که ماقبل او صاد یا طا یا ظا باشد بشرط
آنکه لام مفتوح باشد و این حروف سه گانه هم مفتوح باشند یا ساکن مثال
صاد خواه مفتوح و خواه ساکن همین است ٱلصَّلَوٰةَ و صَلَوَٰتٌ و صَلَوَٰتُكَ
و صَلَاتُهُمْ و صَلَحَ و فَصَلَتْ و يُوصَلَ و فَصَلَ طَالُوتُ و مُفَصَّلًا
و مُفَصَّلًا و مُفَصَّلَٰتٍ و مَا صَلَبُوهُ و صَلَّىٰ و يُصَلَّىٰ و مُصَلًّى و يُصَلَّبُوٓا
و يَصْلَىٰهَا و فَصْلًا و تَصْلَىٰ و سَيَصْلَىٰ و يَصْلَىٰهَا و سَيُصْلَوْنَ و يَصْلَوْنَهَا
و أَصْلَحَهَا و يُصْلَبَ و مِنْ أَصْلَابِكُمْ و أَصْلَحَ و أَصْلَحُوا و إِصْلَٰحًا
و ٱلْإِصْلَٰحَ و فَصْلَ ٱلْخِطَابِ و مثال طا نیز همچنین ٱلطَّلَٰقُ
و ٱنطَلَقَ و ٱنطَلَقُوا و ٱطَّلَعَ و فَٱطَّلَعَ و بَطَلَ و مُعَطَّلَةٍ و طَلَبًا
و ٱلْمُطَلَّقَٰتُ و طَلَّقْتُمُ و طَلَّقَكُنَّ و طَلَّقَهَا و طَالَ و مَطْلَعِ ٱلْفَجْرِ

و مثال ظا نیز همین چون ظَلَمَ ، ظَلَمُوا ، ظَلَمْنَاهُمْ ، ظَلَّامٍ ، ظَلَلْنَا
، ظَلَلْتَ ، ظَلَّ وَجْهُهُ ، وَمَنْ اَظْلَمُ ، وَاِذَا اَظْلَمَ ، وَلَا يُظْلَمُونَ ، يَظْلَلْنَ
، ليكن در مثل يُوصَلَ ، بَطَلَ ، فَصَلَ كه لام در طرفست در وقف دو وجه
و تفخيم ارجح آمده و در صَلْصَالٍ تفخيم نيز روايت كرده اند و اصح ترقيق
است چنانچه در شاطبيه آمده و همچنين در فِصَالًا در البقرة وَاَنْ يَصَّالَحَا
در النساء و در اَفَطَالَ در طه وَطَالَ در انبيا فَطَالَ در الحديد
دو وجهست در حالين و گفته اند كه تفخيم ارجح و اشهر و اقيس است و همچنين
در لَا يَصْلَاهَا در الليل يَصْلَى در الاعلى وَاِذَا صَلَّى در العلق لاغير
كه آخر آيتند در حالين و در يُصَلِّي در البقرة در وقف و در يَصْلَوْنَهَا
در سبحان و در والليل وَيَصْلَى در الانشقاق تَصْلَى در الغاشية
سَيَصْلَى در المسد در حالين دو وجه آورده اند اين قدر هست كه در آن
كلمه كه آخر آيتست ترقيق اوليست و در اين شش لفظ ديگر تفخيم و از براى
مُصَلًّى نيز وقف كرده شد كه اگر وصل كنند تفخيم فقط باشد و اين مسئله
را معلوم مى بايد كرد كه در ذوات اليا تغليظ با تفخيم لام باشد و ترقيق
با اماله و پيرو نيز تبعيتى در لامى كه ماقبلش طا يا ظا باشد همچنين دو وجه
آورده اند وليكن اصح عند الناس از روى روايت و قياس تفخيم است
و صاحب شاطبيه بر اينست **تنبيه** بدانكه همه ائمه قرا اجماع كرده
اند بر تغليظ لفظ الله وقتى كه ماقبلش مفتوح باشد يا مضموم مثل قَالَ
اللّٰهُ شَهِدَ اللّٰهُ رُسُلُ اللّٰهِ قَالُوا اللّٰهُمَّ پس اگر مكسور باشد

بالاتفاق ترقيق كنند مثل بِسْمِ اللّٰهِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَقُلِ اللّٰهُمَّ و اگر ابتدا كنند
تفخيم بايد نمود بر اصل خود و در مثل نَرَى اللّٰهَ خلاف كرده اند و در آخر
باب بيان كرده شد

باب بيست و يكم در بيان اَلْوَقْفُ عَلَى اَوَاخِرِ الْكَلِمِ

بدانكه وجوه وقف كه نزد ائمه
قرا مستعمل گشته نُه است ١ اسكان ٢ روم ٣ اشمام ٤ الحاق مثل ها سكت
در مانند يَتَسَنَّهْ وَهُوَهْ و قَلَمَهْ وغير آن ٥ اثبات مانند هَادِي كه
در وقف ياء او ثابت است و در وصل نه ٦ حذف همچنان كه ياءات زوايد
كه در وصل ثابتند و در وقف نه ٧ ادغام در مثل شَيْءٌ وَقُرُوءٌ در وقف
حمزه و هشام ٨ نقل در مانند شَيْءٌ وَدِفْءٌ هم در وقف ايشان ٩ ابدال
و آن سه قسمست اول مثل رَحِيمًا كه تنوينش در وقف بدل به الف شود
دوم مانند نِعْمَةَ اللّٰهِ كه تاء او در وقف بدل بهاء گردد سوم مثل اَشْيَآءٌ
وَيَشَآءُ وَمِنَ السَّمَآءِ كه در وقف حمزه و هشام همزه شان قلب بالف بشود
و اين شش وجه آخر را هيچ تعلق باين باب نيست بلك مقصود ازين
باب بيان چيزى است كه وقف بسكون و روم و اشمام بر آن توان كرد
پس بدانكه عادت قرا آنست كه وقف بسكون كنند از بهر آنكه اصل در
وقف سكونست همچنانكه اصل در وصل حركتست زيرا كه سكون اخف
از روم و اشمام و هر جا كه ايشان تجاوز كنند سكون نيز جايز است بلاعكس
ديگر آنكه معنى وقف بريدن و رها كردن بود چنانچه عرب ميگويد
وَقَفْتُ عَنِ التَّحْرِيكِ يعنى رها كردم حركت را پس سكون عبارت

۷۵

از فارغ گردانیدن حرف باشد از حرکات وگاه وجمهور ناقلان
از ابو عمرو وحمزه وکسائی وخلف وبعضی از عاصم ونقل ایشان از ابو جعفر
تقریر وقف بروم واشمام نیز کرده اند ولیکن اختیار اهل ادا ومشایخ
قرا آنست که از برای همه قرا روم واشمام کنند ورَوم عبارتست از
تلفظ ببعضی حرکت واشمام آنست که همچنان که لبها را باهم آوردی
بکشش ضمه در وصل ودر وقف نیز همچنان کنی بی آواز بعد از آن
که حرف اخر را ساکن گردانیده باشی وفایدهٔ وقف بروم واشمام
آنست که سامع از روم وناظر از اشمام معلوم کند که حرکت حرفی
که وقف بر آن کنند چیست ودر وصل این حرکت دارد پس
باید دانست که روم در مرفوع می باشد مانند اَللّٰهُ الصَّمَدُ و
يَخْلُقُ ودر مضموم مثل مِنْ قَبْلُ ، وَمِنْ بَعْدُ ، وَيَا صَالِحُ ودر
مجرور مثل يَوْمِ الدِّينِ ودر مکسور مانند هٰؤُلَاءِ واشمام
در مرفوع ومضموم در می رود پس و نزد قرا روم در منصوب و
مفتوح جایز نیست ونزد نحویان جایز است مثل اِنَّ اللّٰهَ ، و
الْعَالَمِينَ ، وَاَنْ يَضْرِبَ ، لَا رَيْبَ ، وَضَرَبَ وبعضی از قرا روم را
در مفتوح مشدد جایز داشته اند مانند صَوَافَّ ، وَيَحُذُّ الْحَقَّ
از برای بیان تشدید اما علامه جزری نفی تبعی فرموده که این
خطاست وصواب وقف بسکونست زیرا که التقاء ساکنین در وقف
در مثل الدَّوَابِّ ، وَهٰذَانِّ ، وَاللَّذَيْنِّ ، وَتُبَشِّرُونِّ باوجود تشدید

جایز است بخلاف از آیات وسالت در حالت ابدال که چون از تشدید
خالیست جایز نیست دیگر بدانکه روم واشمام در تا تانیث نمی
باشد زیرا که در وقف مبدل بهاء ساکن می شود وحرکت در وصل از آن
تا است که ها عوض از اوست پس هر جا که بتاء دراز نویسند مثل نِعْمَتُ
وَرَحْمَتُ روم واشمام در آن باشد وهمچنین روم واشمام در میم جمع
نمی باشد زیرا که میم جمع باتفاق همه قرا در وقف ساکن است ونکوینه
که عَنْهُمْ همچون عَنْهُمُ است که چون وقف بر ها کردند روم واشمام
جایز می آید ودر میم نیز همچنین باشد زیرا که ها پیش از صله متحرک می باشد
ومیم ساکن وچون وصلش کردند او را مضموم می کرداشته از برای
التقای ساکنین وهمچنین روم واشمام داخل حرفی نمیشود که حرکت
او عارض بود بسبب نقل مثل وَانْحَرْ آنْ ، مَنِ اسْتَبْرَقٍ ، قَدْ اُوحِيَ
یا بسبب التقای ساکنین مانند قُلِ ادْعُوا اللّٰهَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ قُمِ
اللَّيْلَ زیرا که اصل در ایشان سکونست وحرکتشان بنا بر عارضیست
اما در ها ضمیر خلاف کرده اند در تیسیر وچند کتاب دیگر آنست
که مطلقا روم واشمام در او جایز ست واز ظاهر کلام شاطبی وغیر او چنان
معلوم میشود که مطلقا جایز نیست وجماعتی دیگر تفصیل کرده اند بانکه
در هر هائی مضموم که ما قبلش مضموم باشد یا واو ساکن ودر هر هائی
مکسور که ما قبلش مکسور باشد یا یاء ساکن جایز نباشد مانند
يَعْلَمُهُ ، وَاَمْرُهُ ، وَلِيَرْضَوْهُ ، بِهِ ، وَرَبِّهِ ، وَاِلَيْهِ ، وَفِيهِ ودر غیر اینها

جایز باشد مثل منه وعنه وهدیه وارجه ویتقه در قراءة همزه
وسکون قاف باب بیست دوم در بیان
الوقف علی مرسوم الخط یعنی وقف کردن بر کلمات قرآنیه بدان
طریق که خط مصاحف عثمانیه که با اقالیم فرستاده خبر از آن داده یعنی در آن
مصاحف چنان نوشته تا اهل عالم از آن نقل کنند وایشان را پیشوای
کردد بدانکه این خط بر دو قسم است قیاسی و اصطلاحی اما قیاسی آنست
که خط موافق لفظ باشد یعنی چنانکه نویسند همچنان خوانند و اصطلاحی
آنست که خط در یکی از پنج چیز مخالف لفظ باشد اول در زیادتی مثل لا
اوضعوا و انا لکم که الف بعد از لام ونون در لفظ نیست دوم در حذف
مانند حاشا لله در قراءة ابو عمرو وآتین الله در روایة ورش که در خط
الف ویا نیست ودر لفظ حاش لله وآتنی الله باثبات الف ویا میخوانند
سیوم در ابدال همچون غفورا وشکورا که در خط الف
ودر لفظ نون تنوین چهارم در وصل مثل ال یاسین که در خط دو کلمه
است ودر لفظ یکی پنجم در قطع مانند هؤلاء ویا ادم ویبنؤم
که در خط یک کلمه اند ودر لفظ دو یا سه ودر وقف کردن برین خط همچنین دو
قسم آید اول آنکه لفظ درین امور پنجگانه موافق خط باشد مثل وقالا
الحمد لله ورسولنا الثانیة وحاضری المسجد در اثبات والظنونا
در قراءة ابو عمرو وحمزه ویدع وتغن النذر در حذف وغفورا
رحیما در ابدال وعن ما در الاعراف وان ما نرینک در الرعد

٦٦ در قطع وعمّا وانّما در دیگر مواضع در وصل پس در آنجه مقطوع نوشته
مثل عن ما وان لا خواه بر کلمه اول وخواه بر کلمه دوم وقف توان کرد
ودر آنجه موصول باشد بر کلمه آخر دوم آنکه لفظ در قراءة بعضی در یکی ازین
امور خمسه مخالف خط آید ومقصود ازین باب خود بیان این قسمست
چنانچه خواهد آمد دیگر بدانکه این وقف اختیاری واختباری واضطراری
هر سه تواند بود اما درین باب اختیاری واضطراری مناسب نیست
از جهة آنکه قاری را امتحان میکنند که از کیفیت کتابت کلمه که بر آن
وقف کرده در مذاهب قرا صاحب وقوف است یا نه یا آنکه او را نفس یاری
ندهد وبضرورت آنجا وقف کرده دیگر بدانکه وقف بر مرسوم از نافع
وابو عمرو وعاصم وحمزه وکسائی وابو جعفر وخلف منقولست از روی
نقل واداء وابن عامر از روی نص نقلا واز باقیان از روی استحباب
وائمه عراقیین ازهمه قرا روایة کرده اند از روی نقل واداء ومختار نزد اهل
اداء وائمه قرا اینست بیان اختلاف در ابدال واین در هر تاء تانیث
باشد که در مصحف عثمانی بتا در آن نوشته واینها در اصل مفرد آمده
وکلمه چند مخصوص واصل مفرد بوده و آن دو قسم است متفق علی الافراد ومختلف
فی الافراد والجمع قسم اول در سیزده کلمه است که شش از آن مکرر میشود
اول رحمت در هفت موضع اول یرجون رحمت الله در البقرة ۲ وان
رحمت الله قریب در الاعراف ۳ ورحمت الله وبرکاته در هود ۴ وذکر
رحمت ربک در مریم ۵ والی آثار رحمت الله در الروم ۶ ویقسمون

رحمت ربك ٧ ورحمت ربك خير هردو در الزخرف دوم نعمت در
يازده محل ١ نعمت الله عليكم وما انزل در البقره ٢ نعمت الله عليكم
ان كنتم در آل عمران ٣ نعمت الله عليكم اذ هم در المائده ٤ نعمت الله
كفرا در ابرهيم ٥ نعمت الله لا تحصوها در ابرهيم ٦ وبنعمت الله هم ٧
يكفرون نعمت الله ٨ واشكروا نعمت الله هر سه در النحل ٩ في البحر
بنعمت الله در لقمن ١٠ نعمت الله عليكم هل در فاطر ١١ بنعمت
ربك بكاهن در والطور سيوم لفظ امرأت در هرجا كه مضاف
بشوهر باشد در هفت مكان اول امرأت عمران در آل عمران
دوم امرأت العزيز تراود سيوم امرأت العزيز الان هردو در
يوسف چهارم امرأت فرعون در القصص پنجم وامرأت
نوح ششم وامرأت لوط هفتم وامرأت فرعون هرسه در التحريم
چهارم . سنت در پنج موضع در الانفال سنت الاولين و در فاطر
سنت الاولين ولسنت الله تبديلا ولسنت الله تحويلا و در غافر
سنت الله التي پنجم لعنت الله على الكاذبين در آل عمران وان
لعنت الله عليه در النور ششم ومعصيت الرسول دو موضع در
قد سمع وغير مكرر هشت است ١ كلمت ربك الحسنى در الاعراف
٢ وبقيت الله خير لكم در هود ٣ قرت عين در القصص ٤
فطرت الله در الروم ٥ شجرت الزقوم در الدخان ٦
وجنت نعيم در الواقعه ٧ ابنت عمران در التحريم و قسم دوم

هشت است ١ وتمت كلمت در الانعام ٢ وحقت كلمت دو موضع
در يونس ٣ وكذلك حقت كلمت ربك در غافر ٤ وآيت للسائلين
٥ وغيابت الجب دو موضع هر دو در يوسف ٦ وآيت من ربه در
العنكبوت ٧ وفي الغرفت آمنون در سبا ٨ وعلى بينت
منه در فاطر ٩ وما تخرج من ثمرت در فصلت ١٠ وجمالت صفر
در والمرسلات پس هر كس كه بافراد خواند مذهبش وقف بها
باشد وقف بها كند و اگر مذهبش وقف بتا بود وقف بتا كند وانكس ٧٨
كه بجمع بخواند البته وقفش بتا خواهد بود واما كلمات مخصوصه
تشراست وهر يكي در موضع خود بيايد انشاء الله بيان اختلاف
در اثبات واين در هاء سكت كه آنرا الحاق ميگويند و در حرف
علتي كه از جهت التقاء ساكنين محذوف شده مثل واق وواد
النمل اما هاء سكت در پنج اصل مطرد ميباشد اول ماء استفهاميه كه
الفش محذوف بود در پنج كلمه عمه وفيمه وبمه ولمه وممه دوم واو
از هو ويا از هي هرجا و هرجون كه بيايد سيوم نون مشدد از
جمع مؤنث مثل عليهن والينهن وفيهن وبهن ومثلهن چهارم
ياء مشدد مبني باشد عليه واليه ويديه ومصرخي پنجم نون مفتوح
مجرور العالمين والذين والمفلحون يعقوب وبعض بخلاف
از هر دو شان در اصل اول وقف بها ميكنند ويعقوب فقط در دوم و
پنجم بي خلاف و در سيوم و چهارم بخلاف الا آنكه در روايت پنجم نون آن چهارم

ندارد و بیان کلمات مخصوص و حذف و ثبت و وصل و مقطوع هر یکی
در مقام خود گفته شود ان شاء الله فصل بدانکه چند که در اول باب
اشارتی بمقطوع و موصول متفق علیهما رفت اما در اینجا مستوفی یاد
کرده شود تا فایده آن تمامتر بود بدانکه اصل در هر کلمه که حرف باشد
یا پیشتر آنست که منفصل بود از کلمه که بعد از آن وست خواه که این
کلمه حرف بود یا فعل یا اسم مگر در لام تعریف و یاء ندا و هاء تنبیه
و ضمیر متصل و حروف مقطعات مثل الارض و یا ادم و هؤلاء و
ضربت و یس و حم و مگر در چیزی که در مصحف عثمانی موصول
نوشته که در این شش قسم موصول نویسند هر یکی بنا بر علتی و ان مقطوعات
انجه ضرورت است تنبیه بر آن نمودن هژده حرف آمده اول ان لا
بفتح همزه در ده موضع ۱ ان لا اقول ۲ ان لا یقولوا علی الله هر دو در
الاعراف ۳ وان لا ملجا در التوبة ۴ وان لا اله الا هو ۵ وان
لا تعبدوا الا الله انی اخاف هر دو در هود ۶ وان لا تشرک بی شیئا
در الحج ۷ وان لا تعبدوا الشیطان در یس ۸ وان لا تعلوا علی الله
در الدخان ۹ وان لا تشرک بالله در الممتحنة ۱۰ وان لا یدخلنها الیوم
در نون و اما انه لا اله الا انت سبحانک در الانبیاء خلاف کرده
اند در بیشتر مصاحف مقطوع نوشته و در بعضی موصول دوم حرف
ان ما بکسر همزه و تشدید نون در سورة الانعام ان ما توعدون
لات و در ان ما عند الله هو خیر لکم در سورة النحل اختلاف کرده اند

یعنی در بعضی مصاحف موصول نوشته و در بعضی مقطوع سوم حرف
ان ما بفتح همزه و تشدید نون در الحج و لقمن و ان ما تدعون من
دونه و در انما غنمتم در الانفال اختلاف کرده اند الا انکه در بیشتر مصاحف
موصولست چهارم حرف و ان ما بکسر همزه و تخفیف نون در الرعد
و ان ما نرینک پنجم حرف این ما هر جا که واقع شود غیر از فاینما
تولوا فثم وجه الله در البقرة و اینما یوجهه در النحل که این هر دو
باتفاق موصولند اما در اینما تکونوا یدرککم در النساء و اینما کنتم ٧٩
تعبدون در الشعراء و اینما ثقفوا در الاحزاب خلاف کرده اند و لیکن
در النساء در بیشتر مصاحف مقطوع است ششم حرف ان لم بفتح همزه
در همه قرآن مثل ان لم یکن و ان لم یره احد هفتم حرف ان لم بکسر
همزه مانند فان لم تفعلوا فان لم یستجیبوا لک الا در فان لم یستجیبوا
لکم در سورة هود که باتفاق موصولست هشتم حرف ان لن هر جا
که باید غیر از الن نجعل لکم در الکهف و الن نجمع در القیامة
که این هر دو متفق علی الوصل اند نهم حرف عن ما نهوا در الاعراف
لا غیر دهم حرف من ما ملکت در النساء و الروم و اما در مما
رزقناکم در المنافقون خلافست یازدهم حرف ام من در چهار
موضع در النساء ام من یکون علیهم و در التوبة ام من اسس
و در والصافات ام من خلقنا و در فصلت ام من یاتی امنا دوازدهم
حرف عن من یشاء در النور و عن من تولی در والنجم لا غیر

سیوم هم حرف حیث ما هر جا که بیاید چهارم هم حرف من کل ما سألتموه
در ابراهیم واما در کل ما ردوا در النساء و کلما دخلت امة در الاعراف
و کلما جاء امة در المؤمنون و کلما القی در الملک خلافست ولیکن
مشهور در اینها وصلست پانزدهم حرف ولبئس ما در پنج موضع ولبئس
ما شروا در البقرة ولبئس ما کانوا سه موضع ولبئس ما قدمت هر
چهار در المائده و بئس ما یشترون در آل عمران هم ازین قبیل
است اما در قل بئس ما یأمرکم به در البقرة اختلاف کرده اند
شانزدهم حرف فی ما هاهنا آمنین در الشعراء که باتفاق مقطوع
است ودر ده موضع دیگر مختلف فیه الا انه یشتد بر تقطیعه ۱ فی ما فعلن
فی انفسهن من معروف در البقرة ۲ لیبلوکم فی ما آتیکم در المائده
۳ فی ما اوحی الی ۴ فی ما آتیکم هر دو در الانعام ۵ فی ما اشتهت انفسهم
در الانبیاء ۶ فی ما افضتم در النور ۷ فی ما رزقناکم در الروم ثل
۸ فی ما هم فیه ۹ فی ما کانوا فیه هر دو در الزمر ۱۰ فی ما لا تعلمون در الواقعه
هفدهم حرف لکی لا یعلم در النحل و لکی لا یکون علی المؤمنین حرج
در الاحزاب و لکی لا یکون دولة در الحشر لا غیر هشتدهم حرف یوم
هم بارزون در غافر و یوم هم علی النار یفتنون در والذاریات
لا غیر اما در و لات حین در ص در مصاحف امصار سبعه تا را جدا
از حین نوشته وابو عبید روایت کرده از مصحف امام که پیوسته نوشته یعنی عبید
و لاتحین ولیکن این مشهور نیست و ویکأن و ویکأنه در قراءة ابو عمرو

که بر کاف وقف میکند ودر قراءة کسائی که بر یا وقف میکند و فمال هؤلاء
در النساء و مال هذا الکتاب در الکهف و مال هذا الرسول در الفرقان
و مال الذین کفروا در المعارج در قراءة ابو عمرو و کسائی در یک وجه و ألّا
یسجدوا در النمل در قراءة کسائی مجموع مقطوع باشند و الی غیر اینهاست
از اول فصل تا آخرش موصول باید نوشت بمتابعت مصحف امام والله
اعلم

باب بیست سوم در بیان یاآت المضافه

۸۰ بدانکه یاء اضافه نه از نفس کلمه است بلکه یاء ضمیر متکلمست که متصل باسم
و فعل و حرف شده مثل بنیّ و اجری و حشرتنی و لیحزننی و انی
و لی و بعضی احیانا منصوب می باشند بر سبیل اغلب او را مضاف میکویند
و نشان یاآت اضافه آنست که هر جا که حرف کاف و ها صحیح آید او نیز صحیح
آید مانند بیتک و بیته و بیتی و حشرتک و حشرته و حشرتی
و انک و انه و انی و فرق میان یاء اضافه و یاء زائده آنست که یاء اضافه
آنکه هم در مصحف ثابت می باشد واو نه و دیگر یاء اضافه اصلی می باشد واو هم اصلی می باشد
وهم زیاده و دیگر آنکه خلاف که در یاء اضافه می باشد در فتح و اسکان است ودر او
در اثبات و حذف چون این مقدمات معلوم شد بدانکه یاء اضافه بر سه قسم
است اول آنکه همه قرا بر اسکان آن متفقند مثل انی جاعل خلقتنی
تبغنی عصانی و مجموع آن پانصد و شصت و شش موضع آمده دوم آنکه
همه قرا بر فتح آن اتفاق کرده اند مثل نعمتی التی و هدای و محیای
و آن نود و هشت موضع است چنانچه هر دو قسم هفتصد و شصت و چهار موضع

سیوم

باشد وقسم سوم آنکه در اسکان و فتح آن اختلاف کرده اند در وصل
وآن بیست و دوازده موضع است وابوعمرو دانی وغیر او بیست چهار
آورده اند آتٰنیِ اللّٰهُ در النمل و فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِیْنَ در الزمر
از یاء اضافه شمرده اند وغیر ایشان دو موضع دیگر بیان زیادت
کرده اند اَلَّا تَتَّبِعَنِ اَفَ در طٰه وَاِنْ یُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ در یس
ولیکن این چهار یا را از زواید گرفتن اولیست زیرا که در رسم
محذوفست ویَا عِبَادِ لَاخَوْفٌ عَلَیْکُمُ در الزخرف چون شاطبی
وغیر او درین باب ذکر کرده اند بنا بر عدم اجتماع مصاحف بر حذف
او دیگران نیز درین باب ذکر میکنند تَبَعًا لِلصَّغِیْرِ لِلْکَبِیْرِ واین
قسم بر شش نوعست اوّل آنست که بعد از و همزه مفتوحه بود مانند
اِنِّیْ اَعْلَمُ واصل در فتح این یا از اثبات نافع وابن کثیر وابو عمرو
وابو جعفر است که دیگران در بعضی با ایشان موافقت نمایند
وبعضی مخالفت وآن نود و نه یا است دوم آنست که بعد از و همزه
مکسوره باشد چون مِنِّیْ اِلَّا واصل در فتحش اثبات نافع وابو عمرو
وابو جعفر است وبعضی با ایشان موافقت آیند وبعضی خلاف
وآن بجاه و دو یا آمده سیوم آنست که پس از و همزه مضمومه آمده
باشد چون اِنِّیْ اُعِیْذُهَا و فتح از اثبات نافع وابو جعفر است
وپس وآن ده مخلصست چهارم آنست که از عقب او لام تعریف باشد
چنانچه عَهْدِی الظَّالِمِیْنَ وآن چهارده یا پس بنامده که حمزه باسکا

آن مخصوص شده وبعضی با او موافق گشت پنجم آنست که ما بعد او همزه
وصل بود بی لام مانند اِنِّیْ اصْطَفَیْتُکَ وآن هفت موضع است وفتحش
از اثبات ابن کثیر است و دیگری با او موافق گشته الا در تُرْزَقَانِ ششم آنست
که بعد از او دیگر حروف بود وآن سی مکانست که اصل فتحش حفص
راست وجمعی با او اتفاق نموده اند و در بعضی خود مخالفت کرده وچون بیان
بیان در فرش ان شاء الله تعالی مذکور خواهد گشت در اینجا احتیاج
بتکرار نداشت امّا باید دانست که همه قرا اتفاق بر سکون چهار یا ٨١
از نوع اوّل کرده اند اَرِنِیْ اَنْظُرْ در الاعراف ولَا تَفْتِنِّیْ الا در
التوبه وتَرْحَمْنِیْ اَکُنْ در هود و فَاتَّبِعْنِیْ اَهْدِکَ در مریم واز
نوع دوم بر سکون دو یا اَنْظِرْنِیْ اِلَیٰ در الاعراف و فَاَنْظِرْنِیْ
در الحجر وص ویَدْعُوْنَنِیْ اِلَیْهِ در یوسف ویُصَدِّقُنِیْ اِنِّیْ در القصص
وتَدْعُوْنَنِیْ اِلَیٰ وتَدْعُوْنَنِیْ اِلَیْهِ هر دو در غافر و ذُرِّیَّتِیْ اِنِّیْ در الاحقاف
وَاَخَّرْتَنِیْ اِلَیٰ در المنافقون واز نوع سوم در دو یا بِعَهْدِیْ اُوْفِ
در البقره وآتُوْنِیْ اُفْرِغْ در الکهف والله اعلم واحکم

باب بیست چهارم در بیان یاآت الزوائد

یعنی یای چند که زیاده اند بر رسم واز این جهت زوایدش میگویند
واین یا اگر از آخر منادی محذوف باشد یاء اضافه خواهد بود
مثل یَا قَوْمِ یَا رَبِّ وهمه قرا بر حذف آن متفقند الا در یَا عِبَادِیَ
الَّذِیْنَ آمَنُوْا در العنکبوت ویَا عِبَادِیَ الَّذِیْنَ اَسْرَفُوْا در الزمر

که بعکس ابن قنبیه بر اثبات آن اتفاق دارند والا در یا عِبَادِی لَا
خَوْفٌ عَلَیْکُمْ در الزخرف که در آن خلاف کرده اند والا یا عِبَادِ
فَاتَّقُونِ در الزمر که روپس باثبات آن مخصوص شده واگر
ا ز ۴ از آخر اسماء غیر مُنَادَی یا افعال محذوف بود و قوآن که لام
النحل بود مثل المُنَادِ وَیَأْتِ و قرآن که یاء اضافه باشد در
موضع جر و نصب مانند دُعَاءِ وَاتَّقُونِ و مقصود ازین باب
بیان این قسم است زیرا که قرا درین قسم اختلاف دارند در حذف
واثبات یا در وصل فقط یا در وصل و وقف واین قسم باز بدو قسم
شده اول انکه در میان آیة بود و آن سی و پنج یا است واین نیز باز
بدو قسمست یا اصلی بود در سیزده موضع مانند الدَّاعِ وَیَأْتِ
و غیره یا زیادة بود در بیست و دو موضع مثل دُعَاءِ وَاتَّبِعُونِ و مانند
آن دوم انکه در آخر آیة باشد و آن هشتاد و شش یا است که پنج یاء
از و اصل است المُتَعَالِ وَالتَّلَاقِ وَالتَّنَادِ وَیَسْرِ وَبِالْوَادِ
و هشتاد و یک یاء دیگر زیاده شد مثل فَارْهَبُونِ وَفَاتَّقُونِ و
فَاسْمَعُونِ وجون هر یکی در محل خود بیان خواهد یافت در اینجا
احتیاج بتعداد آن نیست اما قاعدهٔ چند هست که نیکو معلوم
می باید کرد تا در هر محلی اعادة نباید نمود واین قواعد انست که
نافع وابو عمرو وحمزة وکسائی وابو جعفر یاها در وصل ثابت
می دارند پس در وقف شان حذف باشد و ابن کثیر ویعقوب

وهشام در حالین ثابت میدارند پس باثبات در حالین حذف کنند
واینجا هست که بعضی ازایشان از این قواعد خروج مینمایند و در موضع
خود گفته شود انشاء الله و مجموع این یاآت مختلف فیها صد و بیست ویکی
آمده واگر تَسْئَلْنِی را در الکهف با ایشان ضم کنند صد و بیست و دو
شود باب بیست بنجم در بیان
اِفْرادِ القِرَاءَاتِ وَجَمْعِهَا بدانکه این بابی بغایت عظیم القدر
وکثیر النفع وجلیل الفائده است بلکه لباب کتاب و فهرست ابواب
وحشو این اصول ونتیجهٔ مقدمات این فصول خود این بوده و مقصد ۸۲
که این باب را مفتوح گردانیده اند از آنست که ایشانرا حرص بر تحصیل
علوم قرآن وشغف بر استیعاب و اکثار روایات بکیفیتی بوده که
یک روایة را بر یک استاد چندین نوبت مکرر می خوانده اند چنانچه
آورده اند که استاد ابو الحسن مُضَرِّف قرآن سبعه را به نود ختمه
در مدت ده سال بر استاد ابو بکر تَفْتَرِی رحمهما الله بخوانده
والله را همچنین عادت بوده از صدر اول تا باشاه سنه خمسمایه از
هجرت که زمان ابو عمرو الدانی است وبعد از آن جمع قرآت
در یک ختمه خواندن که آنرا جمع الجمع میگویند ظاهر گشت و همچنین
تا این وقت استمرار یافته وجمعی از ائمه آنرا مکروه میدارند بنا بران
که عادت سلف نبوده ولیکن بیان مشایخ قرا عمل بدآن قرار گرفته
وقرا گرفتن بآن استحکام پذیرفته اما بشرطی انکه قاری اولا قرآت

را روایة روایة یلک طریق طریق خوانده باشد چنانچه علامه جزری
روح الله حکایة فرموده که قراءة ابو عمرو وحمزه را روایة روایة
بر شیخ امین الدین ابن السلار خواندم پس دستوری جمع خواندن
نمودم مرا دستوری نداد وفرمود که تو همه روایات را بر من
مفرد مفرد بخوانده یعنی پس بکذر جمع را بخوانی این قدر هست
که اگر کسی قراآت را یا روایات مفرد مفرد یا جمع بر استادی
معتبر خوانده باشد واجازه گرفته دیگر چون خواهد که بر استادی
دیگر جمع بخواند با او مضایقه نکنند در مفرد خواندن وانرا استماع
جمع نمایند چنانکه استاد ابو العز قلانسی که صاحب ارشاد است
در بغداد بر استاد ابو القاسم هذلی رسیده وجمع قراآت را
بطریقه کتاب کامل که تالیف اوست بر او خوانده ودیگر بدانکه
عادت ائمه در صدر اول آن بوده که از تلامذه پیش از یک عشر
استماع نمی نمودند وجماعتی دیگر بعد از ایشان آن مقداری که
طالب را قوت آن بوده می شنیده اند الا آنکه عمل پیشتر مشایخ بر آن
قرار گرفته که در مفردات جزئی ودر جمع نصف جزئی استماع کرده
اند وقومی دیگر بیشتر از جزئی اختیار کرده اند بدلیل آنکه ابن
مسعود رضی الله عنه در یک مجلس از اول النساء تا فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا
مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ شَهِيدًا بر حضرت امام ائمه
عالم صلی الله علیه وسلم خوانده وگفته اند که عشر کی ابن عشر نداء کردند

چنانچه نصف جزء
باشد یک عشر گفتند

کرده عشر

لازکر تخلیط می نماید دو وجه خوانند ومد منفصل بطریق طیبه سه وجه
ودر مد بدل ودر شیء در هر یکی چون تنها باشند سه وجه بود ودر
مد متصل بمذهب آنکه که در منفصل نیز تفاوت می نهد دو باشد پنج الفی
ودو الفی ودر اماله یا محض وراقی دو وجه خوانند مگر که مانعی ظاهر شود مثل
نَتَخَطَّفُ أَخَذْتُهُمَا که در او سه وجه باید خواند از برای ازرق ترقیق
با اماله وفتح واز برای اصفهانی تفخیم با فتح ودر موضعی که اصفهانی ترک همز ۸۷
کند واز رق نه مثل سُخْتُمْ وَنَادَاهُمُ بلکه در هر جا که ازرق مخالف
اصفهانی بود دو وجه باشد ودر مثل عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ چهار وجه باشد
بطریق طیبه ۱ صله با مد با تسهیل ۲ صله با مد با ابدال ۳ صله با توسط
با تسهیل ۴ صله با قصر با تسهیل وبطریق شاطبیه توسط کم می شود ودر
مثل ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ مجلین از طریق طیبه چهار وجه شود فتح
وبین بین هر یکی با مد طویل از ازرق وفتح با توسط وقصر از اصفهانی
ودر مثل أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ سه وجه باشد ۱ فتح ابی
با اماله الکافرین ۲ بین بین در ابی با اماله الکافرین ۳ فتح در هر دو و
در مثل فَأَحْبَطَ اللَّهُ مِنَ النَّارِ محیص حکمت ودر مانند النصاری علی
شیء مجلین سه وجه باشد اماله النصاری با مد وتوسط شیء وفتح اول
وتصرف هم ؛ واگر جمع قراءة نافع خواند وطریقه آنست که مجنا نیم کنند
شد رآت مرققه ولامات مغلظه را دو وجه خوانند مگر که مانعی باشد مثل
يَتَنَاجَوْنَ که سه وجه بود ۱ همزه با تفخیم از قالون ۲ ندکه هن با

ح
اما از ازرق یا در مد
باشد ودر شیء ودر
در هر دو قصر فقط

ح
ودر شاطبیه دو وجه
است بین بین در هر دو
وفتح اول وبین بین دوم

ح
ودر شاطبیه دو وجه است
بین بین با طول وتوسط

ترقیق از ازرق ۳ ترک همز با تفخیم از اصفهانی و مانند يَصْلَوْنَهَا
وَبِئْسَ که همچنین سه وجه بود ۱ ترقیق با تحقیق از قالون ۲ تغلیظ
با ترک همز از ازرق ۳ ترقیق با ترک همز از اصفهانی و در هر جا که
نقل باشد دو وجه خوانند مثل قَدْ أَفْلَحَ الا آنکه خلافی دیگر یا از پیش
یا از پس او بیاید مثل مَنْ آمَنَ که چهار وجه بود ترک نقل با قصر
از قالون و نقل با قصر از ازرق و اصفهانی و نقل با وسط و مد از
ازرق و مانند إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ که قصر و توسط از قالون
و اصفهانی است الا آنکه اصفهانی نقل میکند و ازرق مد طویل
و نقل دارد پس چهار وجه باشد و همچنین هر جا که میم جمع بود دو وجه
باید خواند صله مانند عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا مگر که — وترک صله
از پس او همزه قطع باشد مثل ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ که در او شش وجه
باشد ۱ ادخال با تسهیل با قصر صله ۲ همین وجه با وسط ۳ همچنین
با ترک صله این هر سه از قالون ۴ تسهیل با نقل با صله با مد
طویل ۵ همین وجه الا آنکه بجای تسهیل ابدال بخوانند این هر دو از
ازرق ۶ تسهیل با نقل با صله با قصر از اصفهانی :: و در هر یکی از — با مدّ و قصر
مد منفصل و مد مبدل و مد شبه مبدل سه وجه خوانند مگر که اختلافی
دیگر روی نماید مثل مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا که در
او هفت وجه است قصر و وسط هر دو با عدم نقل از قالون و قصر و وسط
با نقل از اصفهانی و قصر با وسط و وسط با وسط و مد با مد هر سه

و بگویند که سه قراءة یا سه روایة یا سه طریق همچنان که میگویند که هر یکی از
ابوعمرو و ابن عامر و یعقوب و ازرق را در میان دو سورة سه طریق
است و خلاف واجب اختلاف در قراآت و روایات و طرقست مثل
آنکه یکی از قرا مثل ابن کثیر يَعْمَلُونَ أَفَتَطْمَعُونَ بغیب خوانده و ابوجعفر
بخطاب یا یکی از راویان هُزُوًا را بهمزه روایة کرده مثل ابوبکر و غیر او
٨٣ بر او همچون حفص یا یکی از راوی راوی مثل ازرق تغلیظ لام را روایة
کرده و اصفهانی ترقیق پس هر کس که خواهد که بیان قرائت یا روایت
یا طریقی جمع کند تا هر دو را بعمل نیاورد آنرا تمام نخوانده باشد و خلاف
جایز وجهی چند است که قاری هر یکی از آن که خواند از غیر آن مستغنی
گردد مثل وجوه هفتگانه در نستعین و غیرات چنانکه در ذکر بسمله اشارتی
بآن رفت و بعد از آن که قاری این مسالک را سپرده و راه بمطلوب برده
معلوم شد باید کرد که این مطلوب را چهار صفت هست تا بهر صفتی
که این طالب خواهد مطلوب برو متجلی شود اول جمع بوقف دوم جمع بحرف
سوم جمع بآیة چهارم جمع مرکب اما جمع بوقف آنست که قاری
ابتدا بآیتی کرد و آنرا بیک وجه از بعلو قاری خواند تا بجای رسید که
وقف است بعد از آن آیة را از سر گرفت و از برای قاری دیگر که
موافق قاری اول نیست میخواند تا بهمان وقف رسید و همچنین از
اول تا آخر آیة را مکرر میکند تا مجموع وجوهات را استیفا نمود و این
مذهب شامیانست و در استحضار شدید تر و در استظهار سدیدتر

ازاین نیست بنابر رونق قراءة و ریختن تلاوت و طول زمان وصال مرا
هل کمال را **اما** جمع بحرف آنست که قاری کلمه را که در آن خلافست
همان کلمه فقط چندان مکرر سازد که کلی وجوهات را خواند بعد از آن
اگر این کلمه خود وقفست وقف کرده ابتدا بما بعد او نمود و اگر نه وصل
کرده همچنین استیفاء وجوهات در هر کلمه و کند تا بوقف رسید و اگر چنانچه
این خلاف از دو کلمه حاصل شود مثل مد منفصل و سکت بر ساکن منفصل
وقف بر کلمه دوم کند و این نوع جمع مذهب مصریانست و اهل عرب
در خواندن آسان تر و مختصر تر و در استیفاء خلافات محکم تر آمده
الا انکه آن رونق و زینت قسم اول ندارد **واما** جمع بآیة آنست که آیتی را تمام
از برای قاری خواند و از برای قاری دیگر همچنین تا همه را بخواند
واما جمع مرکب از هر دو صفت اول جمیع است که علامة جزری رحمه الله
بحکم خیر الامور اوسطها از جمع بوقف و جمع بحرف ترکیب فرموده
والحق مذهبی مذهّب طراز و راهی راست ساز و گلی در بستان چمن
بغایت تازه و عروسی در زیبای بی حد و اندازه آمده و طریق خواند شرح حالست
که از پیش نمود شد که ابتدا بآیتی کنند و بوجهی از برای قاری بخوانند
تا بوقفی جایز رسند بعد از آن خلاف قاری دیگر که نیز دیگر بآن قارئ
بود اگر پیدا کلمه یا دو کلمه که از آخر آیة باز خوانند بهتر شود نیکو است و
الا از سر آیة گیرند و همچنین از برای نزدیکتر و دیگر نزدیکتر بخوانند
تا آخر شود و لیکن سالکان این طریق را چهار شرطست **اول** رعایة

وقف بانکه در مثل وَمَا مِنْ اِلٰهٍ اِلَّا اللّٰهُ و لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ از برای استیعاب
مثل و سکته در مثال اول و از جهت استیفاء وجوه مد و قصر وجه دوم بر اِلٰه
وقف نکنند و همچنین در مثل وَمَا اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا مُبَشِّرًا و مانند آن وقف
بر اَرْسَلْنَاكَ جایز نداشته و همچنین در مثل وَاِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا
۸۴ النِّصْفُ وَلِاَبَوَيْهِ وصل النصف و وقف بر وَلِاَبَوَيْهِ نمایند دوم رعایت
ابتدا در انکه ابتدا بآنکه در مثل قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ فَقِيرٌ و قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ
هُوَ الْمَسِيحُ و قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ و مانند این نکنند و همچنین از ابتدا
کردن بمانند وَاِيَّاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ و لَسْتَ مُرْسَلًا و لَنَا اَنْ
نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ و لَكُمْ اَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ و اَنَا اَخِي و اِنِّي
تُؤْتِيكَ و امثال آن احتراز نمایند **سوم** ترکیب قراءتی در قراءتی
یا در روایتی یا در طریقی در طریقی ناکردن مثل انکه اول آیتی را بقراءتی
روایتی ۴ یا بروایتی یا بطریقی خواند بی انکه وقف کند باقی آیة را بقراءتی یا
بروایتی یا بطریق دیگر خواند **مثال** ترکیب طریقی در طریقی در روایة
قالون خَتَمَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَعَلٰى سَمْعِهِمْ بصلة از طریق حلوانی و عَلٰى
اَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ بی صلة از طریق ابو نشیط و در روایة ورش آمَنَّا
بِاللّٰهِ بقصر از اصفهانی و بِالْيَوْمِ الْاٰخِرِ بمد از ازرق **مثال** ترکیب روایتی
در روایتی در قراءة ابو عمرو وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمِنُوا كَمَا اٰمَنَ النَّاسُ
بادغام و قصر در روایة سوسی و قَالُوا اَنُؤْمِنُ كَمَا اٰمَنَ السُّفَهَاءُ
بمد و همز در روایة دوری **مثال** ترکیب قراءتی در قراءتی بَلٰى مَنْ

أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ با ماله وسکت از حمزه وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ بسکون
ها ومد سالغی از کسائی مثال ترکیب در جمع أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ بادخال
وتسهیل وصله از برای ابوجعفر وقالون از طریق حلوانی وبادخال
وتسهیل وغیر صله از ابوعمرو وهشام از طریق حلوانی وقالون
از طریق ابی نشیط وبتسهیل یا بابدال همزه با صله ومد طویل از ازرق
وبتسهیل وصله وقصر از برای ابن کثیر واصفهانی از طریق ابن مجاهد
وبتحقیق وعدم صله از برای ابن ذکوان وعاصم وکسائی وبسکت از برای
حمزه وبعد از أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ را بصله از برای قالون از سر گیرند
واین همه قطعا جایز نیست بلکه طریق آنست که در مثال اول چون اول
آیه را بصله خواند باقی نیز همچنین بصله خواند ودر مثال دوم چون
لفظ اول را بقصر خوانده کلمه دوم نیز بقصر خواند ودر مثال
سوم چون اول آیه را بروایه سوسی خوانده تتمه را هم چنان روا
خواند ودر مثال چهارم چون أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ را بسکت از حمزه خوانده
باید که أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ را بترک صله وبترک همزه خواند چنان برای
او دیگر ابتدا کند واگر خواهد از قالون نیز آید واگر خواهد از
عاصم بیاورد چنانچه در ترتیب پایه چهارم گذشت اما یعنی تجوید
وتحقیق وآنچه تعلق بخواندن دارد چنانچه در اول کتاب رفت نیکو رعایه
کند ورعایت عدم ترکیب هم در جمع بوقف وهم در جمع بحرف نیز باید آورد
الا آنکه در جمع بحرف واجب نیست مثل آنکه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا

يَكْذِبُونَ را بسکت از برای حمزه خواند وبر يَكْذِبُونَ وقف کرد بعد از آن
چون ابتدا بقول تعالی وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ نمود همچنین اورا
از برای حمزه بر الارض سکت می باید کرد دیگر بدان که جماعتی ترتیب
مراتب تنزل شرط کرده اند ولیکن علامه جزری رحمه الله تعالی نص
فرموده که شرط نیست بلکه استاد ماهر مستحضر کسی است که چون بقرائتی
٨٥ وقف بر کلمه نمود ابتدا با بعد آن هم بآن قراءة کند نه آنکه شخصی را معین
کند که پیوسته ابتدا بقراءة او می نماید اما بعضی مناسبت را رعایت کرده
اند بآنکه اگر بقصر خواند بعد از آن بالاتر از آن خواند دیگر بالاتر از آن
دیگر بالاتر دیگر بالاتر که آخر مراتب مد است واگر مد مشبع خواند
همچنین مرتبه بمرتبه فرود آید تا بقصر رسد واگر ابتدا بفتح کرده دیگر
بین بین را بخواند دیگر اماله محضه را وهمچنین اگر بنیاد بنقل نهاده دیگر
تحقیق را دیگر سکت اندک را دیگر سکت بیشتر را ودر امثال این وجوه
رعایت طرد وعکس را بجای می آورد چنانکه در مد گفته شد اما کسی که
ضعیف الاستحضار بود طریقش آنست که یک نوع را از ترتیب رعایت
می نماید واز آن تجاوز نکند وجماعتی ترتیب کتب مشهوره را رعایت کر
ده اند بآنکه ابتدا بقالون نموده اند دیگر بورش دیگر به ابن کثیر همچنین
تا آخر ولیکن علامه علماء جهان شیخ محمد جزری در [illegible] فرموده که
من بر جمله مشایخ چه در مصر وچه در شام وچه در دیگر بلاد ابتدا بورش
کرده ام از طریق ازرق دیگر باصفهانی دیگر بقالون دیگر بابو جعفر

ودیگر بابن کثیر دیگر بابوعمرو ودیگر به یعقوب دیگر به ابن عامر
ودیگر بعاصم دیگر بحمزه دیگر بکسائی دیگر بخلف ونزد مولف کرمن نیز
غالب آنست که همچنین بر تلامذه خود میکنیم اکنون طریق خواندن جماعة روایة
روایة وقراءة قراءة بجمع قرآءات در بعض آیات تمثیل کرده میشود تسهیلا
للامر علی الطلاب والله ملهم الصواب والیه المآب **روایة قالون**
طریق خواندنش آنست که استعاذه را بجهر گویند ودر مجموع قرآءات
همچنین است چنانچه جمهور بر آن رفته اند ودر همه اوایل سور بسمله
کنند وچون ذکر بسمله در هر روایتی تعدد دارد وظیفه آنکه رجوع بباب
بسمله نمایند وهر یکی از میم جمع ومد منفصل را دو وجه خوانند واگر منفصل
ومیم جمع بهم رسد چهار وجه باشد صله با مد وقصر وترک صله با مد وقصر
مگر آنکه این مد صله حاصل آید که چون وقف کنند مد نباشد پس
اگر وصل کنند سه وجه باشد وهمچنان که از پیش گذشت اگر خلافی
از طریقی خوانند خلافی که پس از آن بیاید هم از آن طریق خوانند
مثلا در مثل وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ سه وجه خوانند اگرچه ظاهر ضرب
وقسمت چهار است ولیکن قراءة تعلق بضرب قسمت ندارد وتعلق
به قیاس ندارد همچنانکه شیخ ابو القاسم الشاطبی رحمه الله فرموده که
وَمَا لِلْقِيَاسِ فِي الْقِرَاءَاتِ مَدْخَلٌ وچون قیاس داخل نیست ضرب وقسمت
نیز داخل نباشد چرا که آن نیز نوعی از قیاس است همچون وَمَا اُنْزِلَتِ التَّوْرٰىةُ
که هم بقیاس وهم بضرب قسمت چهار وجه است ونه چنین است پس اخیر به اسناد

با بسمله

از دیگر کتب معتبر معلوم شد سه وجه است ۱ مد با اماله ۲ قصر با اماله
۳ مد با فتح اما قصر با فتح نیست زیرا که راوی قصر فتح روایة نکرده ودر
مانند قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرٰىةِ فَاتْلُوهَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ودر مثل وَقَفَّيْنَا
عَلٰى آثَارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰىةِ شش
وجه باشد ۱ مد باصله با فتح ۲ مد با ترک صله با فتح ۳ قصر باصله با فتح ۴ ٨٦
قصر با ترک صله با فتح ۵ قصر باصله با اماله ۶ قصر با ترک صله با اماله وبطریق
تیسیر دو وجه باشد ۱ قصر باصله با اماله ۲ مد با ترک صله با فتح ودر مثل وَلَوْ
اَنَّهُمْ اَقَامُوا التَّوْرٰىةَ چهار وجه باشد ۱ قصر باصله با فتح ۲ مد باصله با فتح
۳ قصر باصله با اماله ۴ قصر با ترک صله با اماله **روایة ورش** از طریق
ازرق طریقش آنست که در مثل آمَنَ وَاُوتِينَا وَاِيمَانَ که مد مبدل است
خوانند سه وجه است ودر ذوات الیاء دو وجه واگر این مد با این اماله
متفق شوند مانند فَتَلَقّٰى آدَمُ بحسب ضرب وقسمت شش شود اما آنچه
بصحت رسیده چهار وجه است ۱ مد با اماله ۲ توسط هم با اماله ۳ مد با فتح ۴ قصر
هم با فتح واین طریق شاطبیه است وبطریق طیبه یک وجه دیگر زیادت میشود
وسط با فتح واگر این مد بلفظ شیء رسد مانند **قوله** وَمَا اُوتِيتُمْ مِنْ
شَيْءٍ چهار وجه باشد ۱ مد با مد ۲ مد با وسط ۳ وسط با وسط ۴ قصر با وسط
واگر اماله با ایشان جمع شوند مثل وَمَا اُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا شش
باشد ۱ مد با مد با اماله ۲ همچنین با فتح ۳ مد با توسط با اماله ۴ همچنین با فتح ۵ توسط
با توسط با اماله ۶ قصر با توسط با فتح **واگر** بعوض لفظ شیء لفظی دیگر واقع

شود مانند الْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ شان چهار وجه باشد و اگر اماله نیز با او
مجتمع شود مانند بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى شان شش وجه مذکور
باشد **واگر** اماله یائی و لفظ شَيْءٍ بهم رسند مثل إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ
شَيْءٌ چهار وجه باشد ا طول و توسط با اماله ۲ همچنین با فتح و جماعتی سه وجه
روایت کرده اند ا فتح با مد ۲ فتح با وسط ۳ اماله با وسط و اگر با این مثال
نه لفظ شَيْءٍ بود مثل السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى چهار وجه حاصل آید
ا قصر با فتح ۲ مد با فتح ۳ وسط با اماله ۴ وسط با فتح و در سَوْآتِهِمَا
وسَوْآتِكُمْ چهار وجه است قصر واو با سه وجه همزه و وسط همزه **واگر**
مدی مبدل هم با مدی مبدل رسد چنانچه آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ
تصور نکنند که باعتبار سه وجه اول که در سه وجه آخر ضرب کنند نه
وجه شود و نتوان خواند بلکه هر دو با هم سه وجه بود ا قصر با قصر ۲
وسط با وسط ۳ مد با مد و این وقتی باشد که اعتبار حرکت عارضی نکنند
که اگر اعتبار حرکت عارضی کنند دو وجه بود ا مد با قصر ۲ توسط یا
قصر و در **طریق اصفهانی** مد منفصل را بطریق طیبه و دیگر کتب
را دو وجه خوانند و راآت را تفخیم و لامات را ترقیق نمایند و اماله
را نکنند الا در کلمهٔ التوریة و میم جمع که بعد از او همزه قطع بود
وصل کنند و هر جا که از ورش نقل میکنند از برای او نیز بخوانند
و اختلافات منفرده در فرش خواهد آمد **واگر چنانچه** هر دو طریق
را با هم خوانند وظیفه آنکه هر راوی که از وی ترتیق میکند و هر

وظاهر آنچه گفت
چهار وجه معلوم شد
مد است با اماله و فتح
و توسط است با اماله
و قصر است با فتح ۲

[illegible]

اند بر حسب تلقین بوده نه بر حسب استماع قراءة و جماعتی دیگر
در یک روز یا در یک شب یک ختم نیز خوانده اند مثل شیخ شهاب
الدین احمد بن الطحان که قراءة ابو عمرو را از هر دو روایة در یک
روز بر شیخ ابو القاسم بن خلف خوانده و مثل شیخ مکین الدین اسمر
که تمام قرآن را بجمع قراآت سبعه در یک شب بر شیخ ابو اسحق
اشبیلی عرض کرده الحق مقصود ازین مقدمات و مخلص این
کلمات آنکه هر طالبی که این مطلوب را جوید و هر سالکی که این طریق
را پوید و هر تشنهٔ که این سلسال زلال را نوشد و هر عاشقی که
بدست ازین محبوب کشد و خواهد که او را نیکو رام سازد بکلی
خود را با او پردازد وظیفهٔ او آنست که کتابی تمام درین فن یاد گیرد
تا قواعد اختلاف قراآت در فضای خاطرش استحکام پذیرد و اولا
اصطلاح آن کتاب را در تصرف آورد و معرفت طرقش را از
ضروریات شمرد و مجموع قراآت عشر یا سبع را روایة روایة بلکه
طریق طریق از سر تحقیق بر شیخی که باستادی حقیق بود عرض کند
و بعد از آن احکام قراآت پراکنده چون خواهد که جمع خواند
باید که در اختلافات نگرد آنچه در یکدیگر داخل باشند بیک وجه اکتفا
نماید مثل وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ در قراءة **ابن کثیر و ابو جعفر**
بیک وجه روایة **قالون** آنچه داخل نباشد اگر پیش کلمه یا کلمه
بار خوانده آن خلاف خوانده شود چنان کند مانند آنکه كُلَّمَا أَضَاءَ

لَهُمْ مُسْتَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا را بمد طویل و تغلیظ لام وکسر
هاء عَلَيْهِمْ از برای ازرق خواند و چون حمزه در مد متفق اوست و در
تغلیظ لام وکسر هاء و إِذَا أَظْلَمَ را بی تغلیظ و عَلَيْهُمْ را بضم هاء باز خواند
تا حمزه را خوانده باشد یعنی از كُلَّمَا أَضَاءَ باز خواندن حاجت نیست
واگر باین نوع بیشتر شود انچه خوانده از سر گیرد تا خلاف دیگر قراءة
کنده شود مثلا از برای سوسی خواند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ
النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ بادغام لام وقصر مدات
وترک همزه بعد از آن میخواهد که دوری را مد انتاش را بخواند
اگر ابتدا از أَنُؤْمِنُ میکند او را جایز نیست تا از سر آیه بترک
ادغام از برای ایشان باز نگیرد و باید که هیچ وجهی را فرو نگذارد
ووجهی که با دیگری خارج شده مکرر نسازد و این که گفته شد تمییز
شود که فرق میان قراءة وروایة وطریق وخلاف واجب وخلاف جایز
ووجه بداند پس بدانکه هر خلافی که در میان قاری بود یا جمعیت آنرا
قراءة خوانند واگر از راوی قاری باشد آنرا روایة گویند واگر از
راوی راوی بود یا از زیرتر آنرا طریق باشد واگر نه باین کیفیت بود
یعنی قاری هرکدام از آن که خواهد خواند آنرا وجه خوانند همچنانکه
کدی اثبات بسمله در میان دو سورة ابن کثیر و عاصم و کسائی
وابو جعفر وروایة قالون از نافع وطریق اصفهانی از ورش
است همچنین کدی کسی که در میان دو سورة بسمله میکند او را سه وجه بود

ح درو جه قدم

از ازرق و در مثل مِنَ الرِّبَوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ همچنین هفت وجه
بود و در مد متصل اگر تفاوت نهد دو وجه خواند و در ذوات الیا و ذوات
الراء چون دو وجه بخواند کافی است بی خلافی دیگر با او جمع شود مثل
قوله أَنْ آتَاهُ اللَّهُ که در ورش وجه بود بترک نقل از قالون وآن
پنج وجه که در لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ گفته شد اما نقل با قصر با پنج از ورش بکمال
بود وآن چهار دیگر از ازرق و وَقَالَتِ النَّصَارَى عَلَىٰ شَيْءٍ که در او سه وجه
باشد پنج با قصر از قالون واصفهانی و بین بین با وسط مد از ازرق و مثل
وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ که در او پنج وجه آید چهار وجه از قالون چنانچه گفته شد و آن
وفتح باشد که بر غِشَاوَةٌ وقف کند واصفهانی با او خارج می شود و مد مطول
و بین بین از ازرق قراءة ابن کثیر قاعده اش آنست که مد منفصل نمی
کند ومیم جمع را صله میکند وهاء ضمیر مفرد مذکر اگر مضموم است وصل
اش بواو واگر مکسور است وصلش بیا میکند وهرجا که میان
بزی وقنبل اختلافست دو وجه باید خواند روایة دوری از ابو عمرو
قاعده خوانداش آن میشود که مد منفصل را دو وجه خواند بلکه
هرجا بین الطریقین اختلافی افتد مثل يَغْفِرْ لَكُمْ همچنین دو وجه
دارد اما در قوله تعالی فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ و در وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ
لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ با قصر اختلاف خوانی و با مد اسکان را نمی
واگر سوسی را با او جمع کنی همچنین مد منفصل را دو وجه خوانی
مگر که یکی از ایشان را خلافی مخصوص پیدا شود مثل قوله هنیا

ح
وآنجا را اینست
مد با اماله و پنج
و توسط با اماله
و قصر با پنج

٨٩

ادغام کبیر یا اماله یا غیر آن که آن زمان سه وجه شود مانند قالوا
أَتُؤْمِنُ ، وَقَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا ، وَقَالُوا أَنَّى ، وَقَالَتْ يَا وَيْلَتَى
أَأَلِدُ ، وَيَا أَسَفَى ، و بطریق طیبه یک وجه دیگر مد با فتح از روایه دوری
در این سه مثال آخر زیادت میشود و هر جا که ادغام کبیر واقع شود
دو وجه باید خواند الا در بَيَّتَ طَائِفَةٌ در النساء که آن مطلقا از ابو عمرو
است والا که مخالفت روی نماید چنانچه گفته شد که سه وجه باشد و در
مثل جَاءَ آلَ لُوطٍ چهار وجه باشد مد و قصر با اظهار از هر دو راوی
و مد و قصر با ادغام از سوسی پس اگر سوسی را تنها خوانی همچنین
چهار وجه بود و در مثل هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ سه وجه خوانده شود قصر
هر دو و قصر اول و مد دوم از هر دو راوی و مد هر دو از دوری و وجه
و خلاف بهم رسد که یکی را از راویات در هر یکی از آن دو خلاف
دو وجه باشد نظر باید کرد اگر دو خلاف اول را در دو خلاف دوم ضرب
می توان کرد که چهار وجه بخوانند نیکو مثل جَاءَ آلَ لُوطٍ در روایه
سوسی والا نه چه شود بخوانند مثال عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ در روایه
دوری که بیش از سه وجه نمی توان خواند قصر با فتح و مد با فتح
و مد با اماله چه قصر با اماله نیست زیرا که اکثر که ناقل قصر
است اماله روایه نکرده **قراءة ابن عامر** طریقش خواندن
مد منفصل است به سه وجه پنج الفی و سه الفی و یک الفی از طریق
طیبه و از طریق شاطبیه سه الفی فقط پس متصل را بمذهب اکثر

که در او تفاوت میشود دو وجه باشد پنج الفی و سه الفی و در همزه
متطرفه که هشام از طریق حلوانی تخفیفش کند وجوهات تخفیف را
بجای آورد و از بهر **ابن ذکوان** تخفیفش نخوانند الا بتحقیق مگر
که بین الطریقین مخالفت بود و در مد یا در غیر آن که اسْتَيْأَسَ اختلافات
باید نمود مثل السُّفَهَاءُ که حلوانی را پنج وجه باشد و داجونی و صوری
را تحقیق با مد دو الفی و **اخفش** تحقیق با مد پنج الفی و مانند مِنْ عِلْمٍ الْأَنْبَا
شَاءَ که **حلوانی** را قصر منفصل بود با سه وجه تخفیف همزه شاء **و**
داجونی و صوری را مد منفصل و متصل بود بقدر سه الف **و اخفش**
را مد هر دو بقدر پنج الف در هر دو وجه بتحقیق همزه و بطریق شاطبیه در
هر دو مثال دو وجه بود تخفیف و تحقیق بی تفاوت مد و همچنین هر جا که
بین الرواة بین مخالفت بود دو وجه خوانند و اگر در روایت بین الطریقین
اختلافی افتد مانند کلمه أَئِمَّةٌ با ادخال و ترک ادخال از **هشام**
و مثل عِمْرَانَ بفتح و اماله از **ابن ذکوان** چند دو وجه نخوانند کافی است
زیرا که ابن ذکوان در عدم ادخال با هشام متفق است و هشام در فتح
با ابن ذکوان موافق مگر که خلافی دیگر بیاید که البته سه وجه باید
خواند مثل زَكَرِيَّاءُ الْمِحْرَابَ وَإِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ که **هشام** در مثال
اول بفتح میخواند و **ابن ذکوان** از طریق اخفش به پنج الفی و اماله
و از طریق صوری بفتح و مد سه الفی و در مثال دوم **هشام** با ادغام و فتح
میخواند و اخفش با اظهار و اماله و صوری با اظهار و فتح و در شاطبیه از

هر دو مثال دو وجه است در مثال اول فتح واماله و در دوم ادغام با فتح
واظهار با اماله واین دو وجه باشد که جمع بین الروایتین خوانند که اگر
افراد خوانند حکمش غیر اینست چرا که در مثال اول اماله
وفتح هر دو از **ابن ذکوان** آمده واز **هشام** فتح فقط ودر مثال دوم
همچنین اماله وفتح از **ابن ذکوان** وادغام وفتح از **هشام** پس سه وجه باشد
قراءة عاصم بدانکه عاصم از هر دو روایة مد متصل ومنفصل
را بطریق شاطبیه چهار الفی میکشد چنانچه گذشته بی سکت واما
بطریق طیبه **حفص** را از طریق **عبید بن الصباح** مد است وسکت
بر متصل ومنفصل که نه حرف مد باشد چنانچه در باب سکت
مذکور گشت واز طریق **عمرو بن الصباح** او را قصر است در منفصل
وعدم سکت پس در هر یکی از متصل ومنفصل سه وجه باید خواند
مد بی سکت از **ابو بکر** ومد با سکت از **حفص** از طریق **عبید**
وقصر وعدم سکت از طریق **عمرو** الا آنکه در متصل بعوض
قصر از طریق عمرو مد دو الفی بود ودر هر جا که مد نباشد وسکت
باشد دو وجه خوانند مانند شیءٍ والقرآن ومن آمن والارض
ودر هر جا که بین الطریقین در روایتی مخالفت بود مثل یبسط
که از **ابو بکر** دو وجه آمده ومانند ضعف که از **حفص** دو وجه
روایة کرده چون دو وجه خوانده شود از هر دو روایة کافیست
مگر در بعضی مواضع مثل ثالث اثرنی انزع که چهار وجه باید

همزتین خواه در یک کلمه وخواه در دو کلمه تسهیل میکند همچون تسهیل
پس او را در مثل علیهم ءانذرتهم دو وجه باشد ۱ سکت با تسهیل
۲ عدم سکت با تسهیل دروح را عدم سکت با تحقیق باشد پس
سه وجه شود ویعقوب در مثل علیهن وعلیهم ولدیهم وبهم وبهم
وبهن وبهمة بعد از نون ویاء ومیم الحاق هاء سکت میفاید در وقف
باختلاف ودر نون مفتوحه مثل العالمین والذین بی اختلاف
وهمچنین بعد از واو هو ویاء هی هاء را زیادت میکند بی اختلاف و
۹۴ در پس در ثمّ بفتح ثاء مثلثه باختلاف وهاء ضمیر مثنی ومجموع خواه که
جمع مذکر بود یا جمع مؤنث چون ما قبلش یاء ساکن باشد بضم ها
میخواند ودر متصل دو وجه دارد مد دو الفی وقصر پس در مثل واذا
قیل لهم آمنوا بما انزل الله شش وجه باشد ۱ اشمام با سکت با قصر
۲ اشمام با سکت با مد ۳ اشمام با عدم سکت با قصر ۴ اشمام با عدم سکت
با مد ۵ عدم اشمام با عدم سکت با قصر ۶ عدم اشمام با عدم سکت با مد
ودر مثل علیهم القتال ویریهم الله وبهم الاسباب آنجا که ما قبل
ها یاء ساکن بود در حالتین ها را مضموم میگرداند وآنجا که ما قبل هاء
کسره باشد بکسر هاء ومیم میخواند ومجموع در اصول مذکور گشته
قراءة خلف که خود اختیار کرده مرکبیست از قراءة حمزه وکسائی
ومد چون کسائی سه الفی میکشد وهر جا که حمزه وکسائی هر دو اماله
میکنند او نیز میکند ودر مثل فمن اضطر وان اعبدوا الله موافق

کسائی است و در جاء و شاء با حمزه موافقت می نماید و در هرجا که
را مکرر است مثل الابرار اماله محض میکند و در اماله کلمه الرؤیا
هرجا که معرف به ی خلاف و در منکر بخلاف موافقت با کسائی
میکند و در صد و بیست موضع مخالفت با حمزه دارد مثال
خواندن جمع الجمع بقراآت عشر الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ
وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بغیر صله از برای یک
وجه قالون دیگر بگوید وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بصله از برای
یک وجه دیگر قالون و ابن کثیر دیگر باز گردد و بگوید يُؤْمِنُونَ
بِالْغَيْبِ بابدال وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بصله
از برای ابو جعفر دیگر بگوید وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ بغیر
صله از ۲ ابو عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و یعقوب
و خلف دیگر باز گردد ۳ و بگوید وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
بتغلیظ لام از برای ازرق دیگر چون ختم آیه بطریق ازرق کرده
ابتدا آیتی که بعد از اوست هم بطریق ازرق نماید و بگوید وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بابدال وَبِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بمد طویل
وَبِالْآخِرَةِ بنقل با وجوه سه گانه با ترقیق دیگر باز گردد و بگوید
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بمد الفی و بقصر و دیگر بگوید
وَبِالْآخِرَةِ بنقل با تفخیم از برای اصفهانی دیگر بگوید وَبِالْآخِرَةِ هم
يُوقِنُونَ بی نقل و بی صله تا ابو عمرو در وجه ابدال با او خارج شود

۲ بالاوجه از دیگر باز گردد و بگوید یؤمنون بترک ابدال و بغیر صله از ۲

۳ با ابدال از ... سه گیرد ۳

و سکت در هر دو و خلاد را در اول صورت عدم سکت در اول و سکت
و عدمش و نقل هرسه در آخر و در دوم صورت سکت با سکت و عدم
سکت با نقل و در سوم صورت عدم سکت با سکت و عدم سکت
با نقل و در چهارم صورت سکت با عدم سکت و عدم سکت در هر دو
و در مثال هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ که غیر لام
در میان نه لامست خلف را دو وجهست سکت با سکت با نقل و سکت
با عدم سکت با سکت و خلاد را هجده وجهست سکت با سکت
با نقل و سکت با عدم وجه اخوانزه بی خلف و عدم سکت با عدم سکت
با نقل و در مانند يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ
أَنْبَائِكُمْ که لام در میان نه غیر لامست خلف را سکت با سکت با سکت
و عدم سکت با سکت با عدم سکت باشد و بعد از آن بگوید عَنْ
أَنْبَائِكُمْ بنقل و خلاد را همین وجه آخرین باشد و یک وجه دیگر
عدم سکت با عدم سکت و همچنین که گفته شد ثلث نیز
بود و هر یکی وجه که خوانند أَنْبَائِكُمْ را دو وجه لو بنذ مد و قصر و اگر
جنانچه روایتین خوانند وظیفه آنکه وجه اول را بخواند با دو وجه
أَنْبَائِكُمْ دیگر وجه دوم که بیان ایشان مشترکست بخواند با دو وجه
أَنْبَائِكُمْ دیگر نقل عن أَنْبَائِكُمْ با دو وجهش بخواند دیگر وجه
سوم با دو وجه أَنْبَائِكُمْ بخواند و در مثل قوله تعالی إِذْ أَنْشَأَكُمْ
مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ آن دو وجه خلف بخواند و بعد از آن

۹۲

ثقل میکند ودیگر دو وجه خلاد را میخواند وبعد ازآن ثقل میکند
واین وقتی باشد که هر دو روایت را جداگانه خواند که اگر جمع کند چنانچه
گفتیم سه وجه را بخواند وبعد ازآن ثقل کند واگر جنانچه بر قوله
تعالی أَجِنَّةٌ وقف کند ثقل نباشد زیراکه ساکن هیچ جهت واگر
جمع روایتین خواند وطریق آنکه مانند مَنْ یَقُولُ وَیَوْمَئِذٍ یَتَصَدَّعُونَ
وَمِنْ وَالٍ وَیَوْمَئِذٍ وَاهِیَةٌ را دو وجه خوانند عدم غنه وابقاء غنه
مگر آنکه هریکی از عدم غنه ووجود غنه نزد یک خلافی شوند
که هریکی از خلف وخلاد را در آن دو وجه بود که آن زمان سه وجه
باید خواند مثل مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ بِمَا که از خلف دو بار
خواند ١ عدم غنه باسکت ٢ عدم غنه با ترک سکت واز خلاد
وجود غنه باعدم سکت ومانند مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْیَوْمِ الْآخِرِ
وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِینَ که از خلف عدم غنه باسکت خوانند واز خلاد دو
وجه ١ وجود غنه باسکت ٢ همچنین باعدم سکت وهمچنین در مثل وَیَهْدِیَهُمْ
إِلَیْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِیمًا سه وجه خوانند سکت با اشمام وعدم سکت هم با
اشمام از خلف وعدم سکت با اخلاص صاد از خلاد ودر مثل وَلَکُمْ
فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ که سکت بر لام وعدم غنه وسکت
بر غیر لام آمده چهار وجه بخوانند ١ سکت باعدم غنه باسکت ٢ سکت
باعدم غنه باعدم سکت ٣ سکت با وجود غنه باعدم سکت ٤ عدم
سکت درهر دو با وجود غنه وجون لفظ شیء در وصال حکم لام تعریف

دارد

دارد پس هر حکمی که در لام تعریف در وصل در دو روایتین گفته شد در او
نیز جاری باشد پس در مثل شَیْئًا وَلَا یُقْبَلُ سه وجه بود یکی از خلف
ودو از خلاد ودر مثل إِذَا أَرَادَ شَیْئًا أَنْ یَقُولَ همان چهار وجه وَلَکُمْ
فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ بیاید ودر صور تمام چهار که آنه در حالت وصل ووقف
نقل کنند در هرجاکه خلف وخلاد موافق یکدیگر باشند یک وجه خوانند
ودر انجه مخالف آیند دو وجه وبدانکه که این مجموع که گفته شد بطریق شاطبی
بود اما بطریق طیبه جون مطلقا بر ساکن متصل ومنفصل بحرف
٩٢ مد یا بغیر حرف مد در حالت وصل سکت کرده از عهده مجموع روایات
بیرون آمده ودر مذهب آنکس که در لفظ شیء مد از حمزه روایت کرده
در ساکن منفصل البته سکت باید کرد ودر احکام وقف بین الکتابین
هیچ مخالفتی نیست قراءة کسائی هرجاکه بین الراویین مخالفت
بود مثل النَّارِ وَهُدَایَ وَمَثْوَایَ دو وجه خوانند واگر بین الطریقین
بود از یک راوی سه وجه مانند یُوَارِی وَأُوَارِیَ وسه را مطلقا سرالفی
کنند واحکام اماله هاء تانیث جون در باب مذهب الکسائی فی اماله
هاء التانیث فی الوقف مذکور شده از انجا در نظر آرند قراءت
ابوجعفر بدانکه ابوجعفر مد منفصل را قصر میکند وهمزات ساکنه
را مجموع ابدال میکند الا أَنْبِئْهُمْ وَنَبِّئْهُمْ ومیمات جمع را وصل بواو
میکند ونون ساکن وتنوین را در لام وراء ادغام کرده اند غنه اش
باقی می دارد ولیکن بخلاف پس در مثل رَؤُفٌ رَحِیمٌ سه وجه خوانند

تلیین همزه و عدم غنه از طریق حنبلی و تحقیق و ابقاء غنه از طریق نهروانی
و تحقیق و عدم غنه از طریق دیگران و محققین در مثل اَتَیْنَ لَا یَهْدِیْ
سه وجه باشد ابقاء غنه با عدم غنه هر دو با اسکان ها و تشدید دال
از ابن وردان و عدم غنه با اسکان ها یا اختلاس منحصر هر دو
با تشدید از ابن جماز و محققین در وَاِنْ كُلًّا لَمَّا در پس حد وجهی
باشد ابقاء غنه یا عدم هر دو با تخفیف میم از ابن وردان و عدم
غنه با تشدید از ابن جماز و در نُسْحِقًا لِاَصْحَابِ السَّعِيْرِ در الملك
نیز با عدم غنه از ابو جعفر مطلقا و اسکان با غنه از ابن وردان و در
اَنْ لَمْ يَرَهُ اَحَدٌ در الْبَلَدِ غنه با اشباع با قصر با عدم غنه از ابن وردان
و اشباع با عدم غنه از ابن جماز جون با ثبات و محققین موافقت طریق
با طریق یا احتیاط می باید نمود و نون ساکن و تنوین را در غین
و خا اخفا میکند غیر از اِنْ يَكُنْ غَنِيًّا وَالْمُنْخَنِقَةُ وَسَيُنْغِضُوْنَ
و همزتین در یک کلمه محبوس قالون و در دو کلمه جون تسهیل و همزات
متحرکه را می انداز و جنانچه در نثر خواهد آمد ان شاء الله قراءة
يَعْقُوبَ بدانکه یعقوب از روایة رُوَيْس از طریق قاضی ابو العلا
سکت اندکی دارد پس در ساکن منفصل اول دو وجه باشد سکت
و عدم مثل و در مثل قد اَتَخَذْتُمْ سه وجه ۱ سکت با اظهار از طریق قاضی
۲ عدم سکت با اظهار ۳ عدم سکت با ادغام از دیگر طرق رویس
و روح در این یک وجه متفق اوست و محققین رویس حمزه و هم را از

خواند سکون همزه باشد و ابدال باشد این هر دو از ابو بکر
و مد با سکت و قصر با عدم سکت از حفص قراءة حمزة بدانکه
بهر جند که احکام ساکن منفصل و متصل در وقف و در وصل مذکور
گشت اما هیچ شک نیست که جمعیت بر پراکندگی شرف دارد مقصود
که مقدمه موضوع میشود تا هر مشکلی که میشود بار دیگر باید جون رجوع
بآن کند نتیجه انحلالش از آن حاصل آید و جون میان این مسئله و دیگر
مسائل جامع بود تیاسر ایشان بر او کند پس بدانکه در حالت
وصل ابن غلبون و طایفه دیگر بر لام تعریف و بر شَيْءٍ متطاهر
از خلف و هم از خلاد سکت میکنند و بر مثل مَنْ اٰمَنَ عدم سکت 91
و ابو الفتح و جماعتی دیگر بر مجموع یعنی خواه لام تعریف و خواه غیر لام
تعریف سکت دارند از خلف و عدم سکت از خلاد و در حالت وقف
ابن غلبون و قومی دیگر بر لام تعریف سکت دارند و ابو الفتح و جمعی دیگر
نقل و در مانند مَنْ اٰمَنَ ابن غلبون و آن قوم عدم سکت دارند
و ابو الفتح و تا تعاشی سکت و صاحب شاطبیه و بعضی دیگر نقل نیز
در مثل مَنْ اٰمَنَ نقل کرده اند الکنون اگر روایت خلف می خوانند
و طیفه آنکه در حالت وصل در مثل مَنْ اٰمَنَ دو وجه گویند سکت و عدم
سکت و بر لام تعریف و بر شَيْءٍ سکت فقط و در حالت وقف در مثل مَنْ
اٰمَنَ سه وجه خوانند سکت و عدم سکت و نقل و در لام تعریف
سکت و نقل و در روایة خلاد در حالت وصل در مانند مَنْ اٰمَنَ

خود کم

عدم سکت گویند و در لام تعریف و شیء سکت و عدمش ولیکن
در حالت وقف بین الروایتین تفاوتی نیست بنابرین قاعده اگر
و خلاف ازین دو قسم بهم رسند درین چهار صورت ١ مَنْ آمَنَ اَیَّامٍ
اُخَرَ ٢ مانند وَقُضِيَ الْاَمْرُ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ ٣ مثل مَنْ
آمَنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ٤ مانند وَالْاِنْجِيلَ وَرَسُولًا اِلَى خلف
را در وصل در صورت اول بر قاعده اوّل دو وجه بود سکت و عدم سکت
و در صورت دوم سکت فقط و در صورت سوم سکت با سکت
و عدم سکت با سکت و در صورت چهارم سکت با سکت و سکت
با عدم سکت و خلاد را در صورت اُولیٰ مجمَلین بر اصل خود در هر دو
عدم سکت بود و در صورت دوم دو وجه سکت و عدمش و در صورت
سوم عدم سکت با سکت و عدم سکت با عدم سکت و در صورت چهارم
سکت با عدمش و عدم سکت در هر دو و اکثر بر خلاف آخرین
وقف کنند خلف را در صورت اولی سکت با سکت بود و عدم سکت
با عدمش و بعد از آن ابتدا از کلمه من نکند بلکه بگوید اَیَّامٍ
اُخَرَ بنقل زیرا که اگر ابتدا بکلمه من میکند البته یا سکت خواهد کرد
یا عدمش و یا هیچ یکی ازین هر دو از طریق شاطبیه نقل نیست این
تدبیر هست که سکت بر اول و نقل در دوم بطریق کامل و کافی و روضه
و ارشاد آمده و در ثانیه سکت با سکت و سکت با نقل و در ثالثه
سکت با نقل و عدم سکت با سکت و در رابعه سکت با عدم سکت

دیگر بگوید هم یوقنون بصله از برای ابوجعفر دیگر باز کرده
و بگوید یُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ بهمز و بما [illegible] اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ بمد و قصر دیگر بگوید وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ بی صله از برای
یک وجه قالون و ابوعمرو در وجه تحقیق و از برای ابن کثیر
و روح و حفص در وجه قصر دیگر بگوید هُمْ يُوقِنُونَ بصله از برای
وجه دوم قالون و ابن کثیر دیگر باز کرده و بگوید بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ
وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بمد سه الفی وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ بی
٩٥ خلاف از برای ابن عامر و کسائی و خلف در اختیارش دیگر
بگوید وَبِالْاٰخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ بسکت از برای ادریس دیگر باز
کرده و بگوید بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بمد چهار الفی
وَبِالْاٰخِرَةِ بسکت از برای حفص دیگر از سر گیرد و بگوید وَالَّذِينَ
يُؤْمِنُونَ بهمزه بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ بمد مطول
وَبِالْاٰخِرَةِ بسکت و عدم سکت از برای حمزه و اخفش از ابن
ذکوان دیگر باز کرده و بگوید بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ
قَبْلِكَ بمد مطول و بعد از مد سکت بر الف وَبِالْاٰخِرَةِ بسکت هُمْ
يُوقِنُونَ از برای تمامی قراءة حمزه الکنون تمثیل بجزویات
نمود تا کلیات را بر آن قیاس میکنند و هر چند که نویسنده ناخوانده
و از آن داشته ولیکن حسن نظر و صفاء بصر و ذهن ثاقب
و رای صایب در طالب این مطلوبست **فصل** بدانکه از

اهم مهمات و از محکم‌ترین واجبات در مجلس قرآن‌خانه در حضور
اخوان سکوت نشستن و در حضرت استاد بزرگوار و ادب با او
از نزدیک دور و حفظ حرمت او در غیبت و حضور و نظر کردن
بجمال او بچشم کمال و او را افزون نهادن از همسران او و از رجال
و در حضور او غیبت ناکردن و در مجلس او اشارت بدست و چشم
نانمودن و تلامذه با یکدیگر سخن پنهان ناگفتن و اگر او را
ملالتی یا کاهلی بود الحاح برا نمودن و اگر در بسته بود
در را ناکوفتن و آواز بلند تر از آواز او ناکردن و بزانو
در برابر او نشستن و باطراف نگاه ناکردن و او را بتحیتی زیاده
از تحیت دیگران از حاضران مخصوص گردانیدن و سخن
مخالف سخن او ناگفتن و غیبت او ناشنیدن بلکه اگر تواند
هم در آن صحبت رد آن کردن و الا از آن مجلس برخاستن و چشم
را در روی او رها کردن و در زمان ملال و شغل و غم و گرسنگی
و تشنگی و خواب کردن و اضطراب نمودن او برا قرائت ناخواندن
و وقت نشاط و شادمانی او را غنیمت شمردن و بر انواع جفا و بد
مزاجی و بدخلقی او صابر و شاکر بودن و اگر منکری را از او
مشاهده کند آن را بتاویلات نیکو بیرون آوردن و اگر بی
جفاء بسیار از او ظاهر گردد خود عذرخواهی کردن و چنان نمودن
که گناه از طرف من بوده تا این عتاب بر من روی نموده تا او

۹۹

دستوری ندهد ابتدای تلاوت ناکردن و اگرچه متعلم از استاد
بسن و ورع و صلاح و حسب و نسب پیشتر بوده که او را واجبست
این آداب را با استاد بتقدیم رسانیدن چنانچه در خبر است مَن
اِستَخَفَّ اُستاذَهُ ابتَلاهُ اللهُ تعالی بِثَلاثَةِ اَشیاءَ نَسِیَ ما حَفِظَ
وَکَلَّ لِسانُهُ وَافتَقَرَ فی آخِرِ العُمرِ یعنی هرکس که استاد خویش را
سبک و حقیر شمرد خدای تعالی او را بسه چیز مبتلا گرداند
هرچه خوانده باشد فراموش کند و زبانش کند شود و در آخر
عمر درویش و دلریش گردد و همچنین منقولست که مَن قالَ
لِلاُستاذِ لِمَ لا یُفلِحُ اَبَداً یعنی هرکه استاد را گوید فلان چیز چرا
چنین است بر سبیل معارضه هرگز رستگار نشود زیرا نسبت
استاد و متعلم و شیخ و مرید همچون پیغامبر است با امت چه حالیا امروز
دین را از او فرا میگیرد و هر متعلم و هر مرید که مخالفت استاد و شیخ
نمود بمذهب اهل طریقت مرتد شد از اینجاست که ائمه کبار
و اولیاء نامدار و علماء عالی مقدار تصریح نموده اند که هر صاحب
توفیق که بی نیازی دنیا و سرفرازی عقبی جوید و طریق فلاح و مسلک
نجاح پوید براو باد که باین آداب متحلی شود و الا قضا اثر بعکس
افتد چه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده مَن عَلَّمَ
عَبداً آیَةً مِنَ القُرآنِ فَهُوَ مَولاهُ یعنی کسی که آموزد بنده
را یک آیه از قرآن پس بدرستی که او بنده اوست و مرتقی علی

کرم الله وجهه درین معنی فرموده مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ [illegible] نِی
عَبْدًا یعنی هر آنکه آموزاند مرا حرفی پس بدرستی که او مرا بنده خود
می کرداند و امام نافع نیز درین باب گفته مَنْ قَرَأْتُ عَلَيْهِ فَأَنَا
عَبْدُهُ و عادت جماعتی از سلف آن بوده که چون به پیش استاد
می رفتند در راه صدقه بسیار می دادند و این دعا میخواندند که
اَللّٰهُمَّ اسْتُرْ عَيْبَ مُعَلِّمِي عَنِّي وَلَا تُذْهِبْ بَرَكَةَ عِلْمِهِ مِنِّي که مبادا
صورتی از او ظاهر شود که در باطن او انکاری روی نماید و دل استاد
از عالم معنی با او بگردد و از تعلیم او منتفع نشود اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا
لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَجَنِّبْنَا مِنْ طُولِ الْأَمَلِ وَاحْرُسْنَا
مِنَ الْخَطَاءِ وَالزَّلَلِ وَالتَّحْرِيفِ وَالْخَلَلِ بِفَضْلِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

باب بیست و ششم در بیان التکبیر والخاتمة

واین باب منقسم می گردد بچهار فصل **فصل اول**
در بیان سبب ورود تکبیر بدانکه بعضی گفته اند که سبب ورود تکبیر
آن بود که چون مشرکان التماس نمودند از حضرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که بگوی که روح چیست و قصه ذوالقرنین و اصحاب
الکهف چگونه بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که فردا
جواب بگویم وکلمه ان شاء الله نفرموده پس غیرة خدای در حرکت
آمد و مدتی وحی منقطع شد تا غایتی که مشرکان گفتند که خدای تعالی
محمد را رها کرده و خاطر مبارکش علیه الصلوة والسلام از این معنی

بغایت غمناک می گشت تا جبرئیل علیه السلام سورة والضحی را بیاورد
پس آن حضرت از غایت شادمانی فرموده آمدن وحی را بشکر آن
که خدای تعالی مشرکان را بدروغ باز داد و تصدیق او نمود فرموده
الله اکبر و در حدیثی دیگر چنین است که بعد از آن حضرت پیغامبر
صلی الله علیه وسلم ابی بن کعب را رضی الله عنه فرموده که چون بسورة
والضحی برسد در آخر هر سورتی تکبیر می گوید تا قرآن را ختم میکنند
۹۵ و احادیث بسیار درین باب روایت کرده اند **فصل دوم**
در بیان آنکه تکبیر از که منقولست و محلش کجاست بدانکه تکبیر در اصل
سنت اهل مکه بوده در نزد ختم قرآن خواه در نماز و خواه در غیر نماز
و چون ابن کثیر امام اهل مکه بود از او منقول گشت از هر دو راوی
اما انتشار از بزی یافته مجوزت ترک هم که از ابو عمرو است مطلقا
ولیکن از سوسی شهرت کرده و تکبیر از سوسی نیز روایت کرده اند
و بعضی از برای همه قرا تکبیر گفته اند و دیگران نیز بدان نقل کرده
اند و جماعتی در اول هر سورتی از اول قرآن تا آخر تکبیر نقل کرده
اند والله اعلم **دیگر** بدانکه اختلافست که تکبیر در اول سورة
می باید گفت یا در آخر سورة و صاحب تیسیر و حسن بن غلبون و
پدر او ابو الطیب و صاحب عنوان و صاحب کافی و صاحب هدایه
و صاحب هادی و ابن بلیمه صاحب تلخیص و محمد مکی صاحب تبصره
و ابو معشر صاحب تلخیص و هذلی و شنبوذی و غیر ایشان بر آنند که

ان آخر والضحی است وصاحب مستنیر وابن العز وابو العلا وابو
القاسم بن فحام صاحب تجرید وابو الحسن خیاط وغیر ایشان بران
رفته اند که از اول الم نشرح است ودیگران روایة کرده اند
که از اول والضحی است اما این وجه را جماعتی نسبت به بزی نقل
کرده اند وبعضی بجمهور راویان وعلامه جزری رحمه الله میفر
ماید که مراد بکلام شاطبی حیث قال وَبَعْضٌ لَهُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ
وَصَّلَا اول والضحی است زیرا که هیچ کس غیر از او نص بران نموده
وتکبیر که از سوسی روایت کرده اند از اول الم نشرح است و پس
دیگر بدانکه انکس که تکبیر را از آخر سوره می گیرد در آخر سوره
الناس تکبیر بگوید وانکس که از اول سوره می شمرد در آخر سوره
الناس تکبیر نگوید الکثرت وعلی کلا التقدیرین بر حسب وصل
سوره بسوره ووقف هشت وجه حاصل می آید واز آن وجوه هشت
کانه این یک وجه جایز نیست لخدث صل الله اکبر صل
الرحیم قف الم نشرح واز وجوه سبعه جایز دو وجه بر تقدیر
آنست که تکبیر از آخر سوره باشد الحدث صل الله اکبر
قف الرحیم صل الم نشرح ۲ لحدث صل الله اکبر قف
الرحیم قف الم نشرح وده وجه دیگر بر تقدیر آنست که تکبیر از اول
سوره باشد الحدث قف الله اکبر صل الرحیم صل الم نشرح
۲ لحدث قف الله اکبر صل الرحیم قف الم نشرح وسه وجه دیگر

آنس

آنست که احتمال دارد که تکبیر یا از اول سوره بود یا از آخر سوره
الحدث قف الله اکبر قف الرحیم صل الم نشرح ۲ لحدث
صل الله اکبر صل الرحیم صل الم نشرح ۳ لحدث قف
الله اکبر قف الرحیم قف الم نشرح فصل سوم
در بیان صیغه تکبیر بدانکه لفظ تکبیر اللهُ اَکْبَرُ است پیش از
بسمله واین طریق ابی ربیعه است از بزی وطریق جماعتی از مغربیان
ومصریان که از قنبل نیز روایة کرده اند وابن الحباب وغیر او
از بزی روایة کرده اند که پیش از تکبیر تهلیل گفتی ومجیئن
جمهور عراقیان از طریق ابن مجاهد از قنبل نیز تهلیل روایة
کرده اند وعبد الواحد بن عمر از ابن الحباب بعد از تکبیر ولله
الحمد نیز زیادت کرده پس هر کس که خواهد که میان هر سه روایة
را جمع کند چنین گوید لا اله الا الله والله اکبر ولله الحمد
دیگر بدانکه هر آخر سورتی را که خواهند که با تکبیر وصل
کنند بنگرند اگر حرف آخر سوره ساکن بود یا منون آنرا مکسور
کرده اند مثل لخدث الله اکبر وَارْغَبِ الله اکبر وَتَوَّابًا
الله اکبر وَحَامِيَةٌ الله اکبر وَمُسْنَدٌ الله اکبر واگر آخر سوره
متحرک باشد بر حال خود بگذارند وهمزه وصل را حذف کنند مثل
الْحَاكِمِينَ الله اکبر وهُوَ الْأَبْتَرُ الله اکبر وعَنِ النَّعِيمِ الله
اکبر واگر آخر سوره هاء ضمیر بود موصول بواو صله را حذف

نمایند چنانکه رَبَّهُ اللهُ اَکْبَرُ و شَرًّا یَرَهُ اللهُ اَکْبَرُ و این وقتی
باشد که اورا پیوسته با الله اکبر کنند که اگر تهلیل گویند
صله را حذف نکنند و اگر منون باشد تنوین را در لام لا اله
الا الله ادغام نمایند مثل لَخَبِیرٌ لا اِلٰهَ اِلا الله و جایز است
که از جهت تعظیم مدرا بکشند چنانچه در باب مد مذکور
شد و اگر بقاعده مد منفصل را قصر میکنند آن نیز جایز است

فصل چهارم در بیان چیزی چند که تعلق بختم قرآن دارد

بدانکه از ابن کثیر نقل وارد شده که چون قل اعوذ برب الناس
را میخواند در ختم دیگر افتتاح بفاتحة الکتاب می نمود و تا اُولٰئِکَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ می خواند و دعاء ختم میکرد بنا بر حدیثی که باو رسیده بود
از ابی بن کعب رضی الله عنه که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
چون قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ میخواند افتتاح بالحمد می نمود و تا اُولٰئِکَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ میخواند و دعاء ختم می فرمود و بعد از آن بر میخاست
و استاده دعا میکرد از جهت تواضع و بعضی مستحب داشته اند که
در سجود دعا کنند پس در همه بلاد اسلام در مجموع قرائت این
معنی را بعمل آورده اند و کسی که این عمل را بجای می آورد اورا حال
مرتحل میخوانند یعنی فارغ شونده از ختم و ابتدا کننده بختمه دیگر
و تشبیه این کس بمسافری نموده اند که چون بمنزلی رسید نزول
کرد و دیگر چون ارادت سفر دارد ابتداء سیر کردن نمود و احادیث

99

بسیار درین باب وارد گشته چنانچه ابن عباس رضی الله عنهما نقل
فرموده که مردی گفت یا رسول الله کدام یکی از عملها بهتر است فرموده
صلی الله علیه وسلم بر تو باد که ملازم حال مرتحل باشی یعنی عمل حال مرتحل
زیرا که مضافه مقدر است پس آن مرد گفت چیست حال مرتحل فر
موده صلی الله علیه وسلم که حال مرتحل صاحب قرآنست که چون ختمه
را بآخر رسانید شروع در ختمه دیگر نموده و همچنین از سلف رحمهم
الله نص وارد گشته که از عقب ختم دعا کرده اند بنا بر حدیثی که روایت
کرده شد و در حدیثی دیگر فرموده صلی الله علیه وسلم هر آنکس که
قرآنرا بخواند باشد اورا نزد خدای تعالی دعای مستجاب و در
حدیثی دیگر چنین است که در نزد هر ختمه دعوتی مستجابه هست
یا آنکه آن دعوت را زود مستجاب فرمایند یا آنکه در استجابه آن
تاخیر نمایند تا بر وفق مصلحت پس بر ذمه همت همگنان واجب
و لازم است اقتدا بسلف نمودن اما دعارا چند چیز بکار می باید
چنانچه شیخ ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه فرموده که دعارا اَرْکَان
وَاَجْنِحَه وَاَسْبَاب وَاَوْقَات است پس اگر دعا موافق ارکان می آید دعا
قوی می گردد و اگر موافق اجنحه میشود در آسمان طیران می گیرد و
اگر موافق اوقات می افتد فیروزی می یابد و اگر موافق اسباب
می گردد حاجت گزارده میشود بعد از آن بیان فرموده که ارکان
دعا حضور دلست و رقت و استکانه و خشوع و یقین و دلرا

بخدای تعالی متعلق ساختن و از اسباب بریدن و انجح دعاء صدقت
وارقاتش سحرگاهانست و اعیابش درود بر پیغامبر صلی الله علیه
وسلم اما انچه از قرآن و احادیث مصطفویه معلوم شده اول
آنست که دعا را از سر اخلاص کنند و ریا و سمعه را در آن مدخل
ندهند و علی خیر که از برای خدای تعالی کرده باشند آنرا وسیله
کرده سازند چنانچه در حدیث آن سه کس که در غار مانده بودند آمده
دوم اجتناب از حرام سوم باوضو بودن چهارم استقبال
قبله پنجم هر دو دست را برداشتن و از آداب دعا آنست که هر دو
دست برهنه بردارند چنانچه از ابوسلیمان مذکور منقولست که گفت
شبی بغایت سرد در محراب بودم پس از غایت سرما در حالیکه دست
را پنهان کردم و یک دست را برداشتم پس خواب غلبه کرد و دیدم
که آن دست برهنه را چیزی از بهشت در آن نهادند و بعد از ان
هاتفی آواز داد که ای ابوسلیمان چیزی که نهادیم درین انچه رسید
باین دست پس اگر آن دست دیگر برهنه بودی در آن نیز می نهادیم
پس با خود جزم کردم که خواه در سرما و خواه در گرما دعا نکنم الا بدست
برهنه ششم بزانو نشستن هفتم در دعا رعایت سجع و تکلف ناکردن
هشتم ثنا بر خدای تعالی در اول و آخر دعا کردن و ازین جهت
مستحب داشته اند که دعا را ختم کنند بقوله تعالی سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ
الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ

نهم صلوات بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم هم در اول و هم در
آخر فرستادن چه منقولست از امیر المؤمنین عمر و علی رضی الله عنهما
که دعا موقوفست در میان آسمان و زمین و بالا نمی رود تا آن زمان که صلوات
بر حضرت او صلی الله علیه وسلم نفرستند دهم آمین گفتن هم دعا
کننده را و هم دعا شنونده را یازدهم یقین اجابت داشتن و دل خویش
را حاضر گردانیدن دوازدهم بعد از فراغ از دعا هر دو دست بر روی
۱۰۰ مالیدن سیزدهم دعائی چند که از آن حضرت مرویست و ماثور
اختیار نمودن چنانچه ابو منصور ارجانی در کتاب فضائل القرآن
آورده از داود بن قیس رضی الله عنه که عادت مبارکه حضرت ر
سول الله صلی الله علیه وسلم چنان بود که در نزد ختم قرآن این دعا می
فرمود الدعا اَللّٰهُمَّ ارْحَمْنِی بِالْقُرْآنِ وَاجْعَلْهُ لِی اِمَامًا وَنُورًا وَهُدًی
وَرَحْمَةً اَللّٰهُمَّ ذَكِّرْنِی مِنْهُ مَا نَسِیتُ وَعَلِّمْنِی مِنْهُ مَا جَهِلْتُ وَارْزُقْنِی
تِلَاوَتَهُ آنَاءَ اللَّیْلِ وَالنَّهَارِ وَاجْعَلْهُ لِی حُجَّةً یَا رَبَّ الْعَالَمِینَ و همچنین
صحیح گشته از حضرت او صلی الله علیه وسلم این دعا که جامع خیر دنیا
و آخرتست الدعا اَللّٰهُمَّ اِنِّی عَبْدُكَ ابْنُ اَمَتِكَ نَاصِیَتِی بِیَدِكَ
مَاضٍ فِیَّ حُكْمُكَ عَدْلٌ فِیَّ قَضَاؤُكَ اَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ
سَمَّیْتَ بِهِ نَفْسَكَ اَوْ اَنْزَلْتَهُ فِی كِتَابِكَ اَوْ عَلَّمْتَهُ اَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ اَوِ
اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِی عِلْمِ الْغَیْبِ عِنْدَكَ اَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِیعَ قَلْبِی
وَنُورَ بَصَرِی وَجِلَاءَ حُزْنِی وَذَهَابَ هَمِّی و در آخر حدیث فرموده

از عبدالله م

صلى الله عليه وسلم كه تخداند هيچ كس اين دعاء الا الله خداى تعالى
هم اوراء ابرده وبدل كند اندوه اورا بفرح اللهم ربنا آتنا في الدنيا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك يا ارحم الراحمين
تمت الاصول هذا الكتاب بعون الله الملك الوهاب

وهذه الكلمات في حرز الاوائل ... [illegible]

سورة فاتحة الكتاب ملك بلا الف ا د ح ك ف ث	الصراط وصراطا بالسين حيث وقعا غ ز خد ولم يذكر الشاطبي الاختلاف عن قنبل	وباشمام الصاد الزاي في الاول ف او قنبل في الاول والثاني وقيل فيهما وفي كل المعرف باللام وليس هذه الروايات في الشاطبية وفي سائر القرآن ض
سورة البقرة الم بتقطيع الحروف بسكتة ثلاثة ث	الناس في الفتح الجر حيث وقعت بالامالة طخد	وما يخادعون بضم الياء والف بعدها وكسر الدال ا د ح
يكذبون ا د ح ك ث ظ قيل باشمام ضم القاف حيث جاء ر ل غ	مستهزؤن بضم الزاي بلا همز ث	الكافرين وكافرين اشعرنا امسكوا بالامالة ح ث غ مر خد وقى واشهم ... كانت من قوم كافرين في النمل وليس في الشاطبية عن ابن ذكوان
لذهب بسمعهم غ اليه ترجعون ظ	بسكون الهاء من وهو وهو ولهو وهي وهي ولهي ح ر ث ب	اني اعلم في الحرفين ا د ح ث للملائكة اسجدوا ث وباشمام ضم التاء خ

فازلهما ف آدم كلمات د	فلا خوف عليهم بالنصب من غير تنوين في جميع القرآن ظ عليهم اليهم ولديهم وقع فظ	اسرائيل بتسهيل الهمز ... بعد الالف حيث اتت ت فارهبون فاتقون ي بالزوائد ظ
ولا يقبل د ح ظ واذ واعدنا بلا الف بعد الدال ح ث ظ	اتخذتم واخذتم عبر د ح غ خد وهذا حكم ما وقع من هذا اللفظ في القرآن	بارئكم من ضعات اسكن فيهما ح وابدالها بالاختلاس فيهما ي وهو من طريق الشاطبية عن ابن غلبون ...
وباختلاس الكسر فيهما د ط خد وليس في الشاطبية وكوى الا الدوري فقط بلا خلاف	نرى الله بالامالة في الوصل ي خد التدبير ... في اسم الله في حالة الامالة في الوقف ح ش خل وقى	يغفر ا ث تغفر ط
نغفر لكم يغفر لكم ونحشر لكم اذا كانت الراء ساكنة د ط خد	النبيئين والنبيئون ونبيئا ونبيء بالهمز للنبيء ان وبيوت النبيء الا الهاء في الوصل فيهما ... بالهمز على اصله	والانبياء والنبي حيث وقعن ا الاب في كلاهما في الاحزاب فانه بتشديد
الصابين بلا همز ا ث ولا خوف ظ	بارئكم باسكان الراء ح وباختلاس ضمة الراء د ط خد وذكر الشاطبي ... خلاف	هزؤا باسكان الزاي والهمز في الحالين ا د ح ك ص ث ظ وباسكان الزاي وبالواو في الوصل ف وفي الحالين خل
وفي الوقف ... ف وهذا حكم ما في القرآن قالوا الآن بالنقل حيث وقع خ خد	عما تعملون افتطمعون د الاماني ... غ خد ث الكتاب بايديهم خ	بلى من حيث وقع بالامالة ش خل ص خد ق الم يذكر الشاطبية عن ابي بكر

خطيئاته اث لا تعبدون د ش حسنا ش ظ خل	تظاهرون ادح ك ث ظ أسارى ف تفادوهم دح ك ذ خل	عما تعملون أولئك ادس ظ خل بروح القدس د
ان ينزل وتنزل وننزل حيث اتى دح ظ وما خالف هذا الاصل فيذكر في موضعه والاخلاف في تشديد وما ننزله الا في الحجر للكل م	ولقد جاءكم ح ر ل لقد جاءكم ت خل لقد جاءكم م وهكذا الحكم في سائر القرآن	بئس ما بئسما لبئس ونبئس حيث وقع ح ث ج
يأمركم ذ ك ر بما يعملون تلمن كان ظ	لجبريل لجبرئيل د ص لجبرئل ش خل	وميكائيل اث ذ خه وليس في الشاطبية ذكر فيل وميكائل د ذ ص ش خل
كأنهم وكأن وكأنه وكأنه بتسهيل الهمزة حيث وقع صف لكن الشاطبي ظ ص خل	ما ننسخ م ل خه لم يذكر الشاطبي خلافا عن ل أو ننسها دح	نقد سل ح ج ك ش خل تلك أمانيهم ا ث
وقالوا اتخذ الله بغير الواو الاولى ك كن فيكون ك	ولا تسئل اظ ابن ذكوان في خمسة عشر مواضع من هذه السورة ل خه	عهدي ادح ك ر ص ث ظ خل وإذ جعلنا ح ل
واتخذوا اد بجعلنا على المثنا جنتي دح ش ص خل ظ م	فأمتعه ك وأرنا دح ظ لم يذكر الشاطبي للدوري وباختلاس الكسر ح خه وذكر	وأوصى اد ث أم يقولون ادح ث ص ر فليقفوا على مخلصون

الشاطبي
للدوري بلا خلاف

١٠٢

لرءوف ح ش ص ظ خل عما يعملون ولئن ك ش ث و	سرّ ليلها ك عما يعملون ومن حيث ح	لئلا يكون بالابدال قو فاذكروني تكفرون د ظ
ومن يطّوع ش ظ خل الريح ش خل	ولو يرى الذين اظ خ خه ولو يرى الذين بالامالة في الوصل ي خه في الوقف ح ش خل وقد وهذا حكم الف بعد الراء بعدها ساكن	إذ يرون ك ان القوة وان الله بالكسر فيهما ث ظ فليقفوا على العذاب
إذ تبرأ ح ش خل ل خطوات اح ص ف خل ح خه ولم يذكر الشاطبي الاختلاف عن البزي	يأمركم ذ ك ر لا تتبع ر الميتة ث	فمن اضطر اد ك د خل فمن اضطر ث
العذاب بالمغفرة الكتاب بالحق في ح خلفهما	ليس البر ادح د ب ص ث خل ظ ولكن البر اك	موصٍ ش ظ خل ص فدية طعام اث م مساكين اد ث
يطّوع ش خل القرآن وقرآن ابن وتعا في القرآن بالنقل د	اليسر والعسر بالضم فيهما ث ولتكملوا ظ ص	الداعِ إذا دعانِ اى ح ث ج ي خه فس في ظ وتدبيري عن قالون الياء الاولى ... الثانية وبالعكس
وليؤمنوا بي فالآن بالنقل خ خه ج	البيوت وبيوت وبيوتا وبيوتكم وبيوتهم بكسر الباء في كل القرآن ب د ش خل ص	ولكن البر اك

ولا تقتلوهم حتى يقتلوكم فإن قتلوكم شر خل	فلا رفث ولا فسوق دح ث ظ ولا جدال ث واتقون يا ح ث في ظ	مرضات الله وقف عليه بالهاء ر خل رءوف ذكر
السلم خطوات ادرث ذكر والملائكة ث	ترجع الأمور كش ظ خل ليحكم حتى يقول ث الرسول ا	إثم كبير ش قل العفو ح لأعنتكم بالتسهيل ع خف
يطهرن شـ خل ص يؤاخذكم موضعين بفتح الواو من غير همز فيهما ج ث	أن يخافا ف ث ظ يفعل ذلك س تظلمون ج ح ك ش هزوا ذكر خل	لا تضار دح ظ لا تضار بتخفيف الراء وسكونها ث خ
ما آتيتم بالقصر د تمسوهن موضعين شر خل	قدره موضعين ادح ظ ل ص بيده عقدة بكسر الهاء من غير إشباع غ	وصية ادرث ظ خل ص فيضاعفه احـ شر خل
فيضاعفه يضاعفه كظ دث	ويبصط بالصاد اد ث ج م ر و م ق د ن بخلاف من الاربعة الاخيرين ولم يذكر الشاطبي عن د ن الاخلاف عن م ق خص	والبه ترجعون ظ عسيتم ا و
بصطة في العلم بالصاد ز خف وليس ذلك في الشاطبي	حتى إلا احـ ث غرفة ادح ث بيده فشربوا ح	من فئة في الموضعين بالابدال ث

ونفخ الله اث ظ بروح القدس د	لا بيع فيه ولا خلة ولا شفاعة دح ظ ربي الذي ف	أنا أحيي بالاثبات في الحالين اث مائة موضع ث
لبثت ثلاثة ح د ش ث لم يتسنه بغير الهاء في الوصل ش ظ خل	إلى حمارك ح ث مرخ دق ننشزها بالراء المهملة ادح ث ظ	قال أعلم بالأمر ش أني دح ظ ولم يذكر الشاطبي للدوري وباختلاس
فصرهن و ث خل غ جزءا ص جزا بتشديد الزاي من غير همز ث	أنبتت سبع ح ش خل لخ وليس في الشاطبية ذكر هشام في إدغام التاء في السين حيث وقع	مائة حبة بالابدال في الحالين ث يضاعف د ك ث ظ
ولا خوف ظ رياء الناس بد ث مرضات الله ذكر	بربوة ادح ش ث خل ظ أكلها اح د ولا تيمموا ح	يأمركم باسكان الراء ح وباختلاس ضمة الراء د ظ خف وذكر الشا طبي للدوري نقطا بلا خلاف
ومن يؤت الحكمة بكسر التاء في الوصل ظ ويقف بالياء على أصله	فنعما هي باختلاس كسرة العين ح ث ب ص ويقال باسكان للعين ايضا عن ث	فنعما هي ك ا شر خل ويكفر دح ظ ا ص ونكفر اشر ث خل
يحسبهم وما جاء من لفظه نحو يحسبن والحسب وغيره بكسر السين في جميع القرآن ادحـ ر خل ظ	ولا خوف ظ فأذنوا ف ص عسرة ميسرة ا ث	وأن تصدقوا ادح د ش ث خل ظ ترجعون فيه ح ظ

الكسرة ج خ وذكره الشاطبي للدوري والاختلاس بلا خلاف

١٠٣

فلا يتقدوا على خير لكم

أن يمل هو ث ب خلفهما ولم يذكر الشاطبي عن قالون إن تضل ف	تذكر تذكر دح ظ ف تجارة حاضرة ادح كشرث ظ خل	ولا يضار بتخفيف الراء وسكونها ث خ فرهن دح
فليؤد الذي بفتح الواو ث ج	فيغفر لمن بالجزم ولا اظهار ادشخل فيغفر لمن بالادغام ف طخ اي بالادغام او بالاسكان والاظهار	ويعذب من بالجزم والادغام ح د ط ل د ف ب باختلاف عن الثلاثة الاخير في الادغام وذكر الشاطبي الادغام قطعا عن كلهم الا د فانه بخلاف عنه
ويعذب من بالجزم والاظهار ج وكتبه شخل	لا نفرق ظ لا تؤاخذنا بالابدال في الحالين ث ج	سورة آل عمران
ا ل م بسكتة يسين ث	التورية ح د م ف صف خل و ف ق ب خ ولم يذكر الشاطبي الامالة المحضة عن ف الا بين بين	سيغلبون ويحشرون شخل تقية بالابدال فيهما ث
يؤيد اث ظ بالابدال في ج خ	ورضوان حيث وقع ص وفي ثاني المائدة خلاف عنه وليس في الشاطبية ذكره	فاغفر لنا د ط خ ان الدين ر فلا يبتدأ على الحكم
وجهي لله دح شخل ظ ص ومن اتبعن اح ث ظ	ويقتلون الذين ف فليبتدأ على بغير حق مجرورا	ليحكم ث الميت الميت دح ط

١٠٤

ومن يفعل ذلك س تقية ظ	رؤف دكر عمران موضعين مرخ مني انك اح ث	وضعت د ظ ص فلا يقفوا على اني واني اعيذها اث
وكفلها اح د ث ظ فيقف على حسنا زكريا اح د ث ظ	زكريا ص زكريا الثاني اح د ث ظ ص	المحراب مرخ زكريا اذ اح د ث ظ ص
فنادته شخل في المحراب م ان الله د ف	يبشرك موضعين ش اجعل لي آية اح ث	لكن يكون ك ويعلمه دح شخل
والتورية ح د م ف صف خل و ف ق ب خ ولم يذكر الشاطبي الامالة المحضة عن ف الا بين بين	قد جئتكم ح شخل اني اخلق اث فليقفا على من ربكم جايتنا اني اخلق دح	كهيئة بالادغام او بالنقل او بغير النقل وهذا الثلاثة مع تحقيق الهمزة القايمة او بدل الياء من كهيئة مع تسهيل الهمزة من القايمة ث
الطاير طايرا ث اث ظ بتسهيل الهمزة خ خ	بيوتكم والتورية وصراط قد تقدم واطيعوني في ظ	انصاري انصاري اث نبيهم ادح د شث خ ص
نيوتيهم غ نؤتيهم ر	ها انتم بالتسهيل نحو المد والقصر اح ث ولم يذكر الشاطبي اثبات الالف مع التسهيل لورش	ها انتم بالقصر والتسهيل ج ها انتم بالابدال ق ها انتم بالقصر والتحقيق ن

أن يؤتى بالهمز بين بين مسهلة الثانية ح فليقف على هدى الله	يؤده ولا يؤده بقصر الهاء فيهما ظ ب يؤده بالاسكان فيهما ج ف ص يؤده بالابدال والقلقلة فيهما ج	يؤده وبالابدال والقصر او بلا ابدال والاسكان ن وبلا من الاسكان والقصر والاشباع ل وبالقصر والاشباع م ولم يذكر الشاطبي الاسكان عن ل والقصر عن م
لتحسبوه ادح ىغخل تعلمون الكتاب ادح ث ظ	ولا يأمركم ادح ىث فليقفوا على تدرسون فيكون ح على اصله في الاسكان والاختلاس	أيأمركم ذكر لما آتيتكم ف اث
وأخذتم غير دع غ خ يبغون يرجعون ادح ك ث ص ىخل لم يذكر الشاطبي يبغون بالتاء عن ح الا بالياء	يرجعون ظ ملء الأرض بالنقل حركة الهمزة الى اللام وحذف الهمزة خ صف خلفهما	أن تنزل والتوراة موضعين ذكر حج البيت ادح ك ظاص
سراط ولا تفرقوا ذكر ترجع الأمور ك ش ظ خل	وما يفعلوا يكفروه ادك ث ظ ص ىطخ وليس في الشاطبية ذكر اختلاف عن الدوري	ها أنتم ذكر في الاعراف لا يضركم ادح ظ
تبوئ المؤمنين بضم الباء من غير همز ث إذ تقول ح ش خل	منزلين ك مسومين اش ك ث خل	مضعفة دك ث ظ وسارعوا الى بحذف الواو قبل السين اد ث
تفرح في الحزنين ش خل ص كمؤمنين غ	مؤجلا بالابدال ث ج يرد ثواب موضعان ح ك ش خل	ثوابه منهما في الموضعين مثل يؤده وصاحب الابدال على اصله فيهما

فليقفوا على يرجعون مطلقا خلاف غير ح فانهم يقفون عليها

١٠٥

وكأين وكأين ح وكائن بالتسهيل في الكل ث وقف عليه بالياء حمزة النون في جميع القرآن ح ظ	قتل ادح ظ فلهم أن يقفوا عليه لأن التقدير ومعه ربيون ومن قرأ قاتل فله أن لا يقف	الرعب د ر ث ظ يغزل وبئس تد ذكر ولقد صدقكم ح ش خ ل
اذ تحسونهم اذ تصعدون ح ش خ ل	يغشى ش خل كله ح ظ بيوتكم ب دك ش خل من	بما تعملون بصير د ش خل متم في الحرفين اش خل
يجمعون ادح ك ش ث خل ظاص ينصركم مثل يأمركم	أن يغل غ ىدحن رضوان الله ص ما قتلوا ل	ولا تحسبن ادح ك ظ خل ولا يحسبن ل خ
قتلوا في ك وأن الله ر القرح ش ظ خل	قد جمعوا ح ش خل ل زادهم ف م خ رضوان وخافون ر ص بصر ح ث في ظ	ولا يحزنك ا ولا تحسبن في الموضعين ف بتقدم كسر السين
يميز ش ظ خل بما يعملون خبير ك ح ظ	لقد سمع الله ح ش خ ل سيكتب وقتلهم ويقول ف	قد جاءكم وبالزبر وبالكتاب ك ل خ وليس في الشاطبية ذكر الاختلاف
ليبيننه ولا يكتمونه د ح ص	لا تحسبن لا تحسبن ك ث ادح لا تحسبن ر ظ خا	فلا تحسبنهم ار ظ عل تحسبنهم دح

وقتلوا وقتلوا بالعكس شر خل وتقتلوا دك	لا يغرنك غ لكن الذين ث	سورة النساء تساءلون ا د ح د ث ظ
والارحام ف فواحدة ث هنيئا مريئا بالادغام فيهما ث خم	قيما ا ك ضعافا ض ق خم وسيصلون ك ص	كانت واحدة ا ث فلامه اثنان ش يوصي بها د ك ص
يوصي الثاني ا ح ش ث خل ظ يدخله موضعين ا ك ث	البيوت تقدم واللذان الآن بالتشديد د ح خم	كرها مبينة شر خل د ص ما قد سلف موضعين ح ش خل ل
واحل ا د ح ك ظ ص المحصنات ومحصنات بكسر الصاد في كل القرآن الا والمحصنات من النساء ر	احصن شر خل ص تجارة غير ث شر خل يفعل ذلك س	مدخلا كريما ا ث
وسألوا وسلوا وسل وسل بفتح السين من غير همز في جميع القرآن د ر خل	عاقدت ا د ح ك ظ بما حفظ الله ث والصاحب بالجنب بالادغام ظ	رئاء الناس بحرك الهمز الاولى ث وان تك حسنة ا د ث
يضعفها د ك ث ظ لو تسوى ا ك ث لو تسوى شر خل	او لمستم بالقصر شر خل قليلا انظر بضم الشرح في الوصل ا د ر ش خل ل مرخمر الينه في الشاطبية	نضجت جلودهم ح ش خل ر خم ولم يذكر الشاطبي هشاما يأمركم ونحوه ذكر في البقرة

ذكر ابن ذكوان

١٠٦

ان تؤدوا الامانات بالابدال ث ج ان اقتلوا ا د ك ر ث خل	او اخرجوا ا د ح ك ر ث خل ظ الا قليلا ك	ليبطئن بفتح الياء من غير همز ث كأن لم بتسهيل الهمزة حيث وقع ص ف
كأن لم يكن ا ح ك ش ث خل ص و يغلب فسوف ح ر ق ر خفيها ولم يذكر الشاطبي هشاما والاخلاف عن خلاد	ولا يظلمون د ص ث ر ث خل وخم بيت طائفة ح ف	ومن اصدق بين الصاد والزاي شر خل غ خم وكذا كل صاد ساكنة اتت بعدها الدال نحو يصدر تصدية يصدفون
فتبينوا في ث حصرت صدورهم ح ش خل ك	حصن ظ نيفتد عليه بالها فتثبتوا في الحرفين شر خل من التثليث	السلم ا ك ف ث خل مؤمنا ث خم
غير اولى ا ك ر خل ان الذين توفاهم ه ها انتم ذكر في آل عمران	يريا بالادغام ر خم يفعل ذلك س مرضات الله في البقرة	يؤتيه ح ر خل نوله ونصله مثل يؤده في آل عمران
تصدق ح ك ش خل ج ومن اصدق ذكر	بأمانيكم ولا اماني بتخفيف الياء مع سكونها ث	يدخلون د ح ث ص ر ابراهيم حنيفا ابراهيم خليلا ل
ان يصلحا ا د ح ك ث ظ وان تلووا بحذف الواو الاولى ك ف	نزل انزل د ح ك تصدق ح ك شر خل ج	وقد نزل ا د ح ك ش ث خل في الدرك ا د ح ك ث ظ

يؤتيه الله يقف عليه بالياء ظ سوف يؤتيهم أ د ح ف خلد ث ش سوف نؤتيهم ظ	ننزل وتذ تسألوا وأرنا الله ذكر ا لا تعدّوا باخفاء فتح العين والنص الاسكان ث ب خم	لا تعدوا ج بل طبع الله ر ل ق خم سنؤتيهم ف خل
سنؤتيهم ظ إبرهيم زبورا ل ف خل	لئلا بالابدال فق تضلوا ح ج د ش خل	تذ جاءكم وسراطا ذكر
سورة المائدة شنآن قوم في الموضعين د ص ف ذ خم ك	إن صدوكم د ح رضوان ولا تعاونوا ص	الميتة ث واخشوني اليوم يقف عليه بالياء ظ
فمن اضطر أ د ر خل فمن اضطر ث	والمحصنات في الموضعين ر وأرجلكم د ح ف ث خل ص	أو لامستم بالقصر ش خل قسية ش
تذ جاءكم ذكر فنقد بهم ظ سراطا ذكر	إذ جعل ح ل جبارين ت ق خم عليهما ادخلوا ظ	يدي إليك د ط ش خل ظ ص أني أخاف إني أريد ا د ح ث ا ث
يا ويلتى عناه يقف عليه بالياء غ خم من اجل ذلك بكسر النون وحذف الهمزة ث	نكاما غا في الموضعين بالتسهيل في ص ف الذجاءتهم ذكر	رسلنا لا يحزنك ح يسارعون ت ا للسحت د ح ر ش ط

الابتداء بالهمزة المكسورة

التوراة في سبعة مواضع ذكر حكمه في آل عمران واخشوني فقط ح ث في ظ	والعين والأنف والأذن والسن ر فليقف على بالسن	والأذن بالأذن ا والجروح د ر ط ا د ث فليقفوا على بالسن الا الكسائي
وليحكم أهل ف فلا يقف على المتقين وأن احكم ا د ك ر ث خل	يبتغون ك ويقول بحذف الواو الاولى ا د ك ر ث ويقول ح ظ فلا يقفان على نادمين	من يرتدد منكم ا د ث هزؤا موضعات ذكر في البقرة
والكفار الكتاب ح ت ظ ص هل تنقمون ش خل	وعبد الطاغوت ف السحت د ح ر ش ط موضعين	رسالته ا د ث ظ ص والصابئون بضم الباء من غير همز ا ث
فلا خوف ظ الانكون ح ش ظ خل تدمروا ح ط ش خل ح	يؤاخذكم في الموضعين ت ج عقدتم عاقدتم ش خل ص م	فجزاء مثل بالاضافة ا د ح ك ث أو كفارة طعام ا ك ث
قيما بالقصر ك ينزل ذكر تسألها ح ش خل ل	الذين استحق غ ح ح فالابتداء بهمزة مضمومة واما قراءة الفتح فالابتداء بالهمزة مكسورة	الأولين ف ظ ص ح والباقون بالأوليان
الغيوب موضعات ف ص الطير واذ تخلق د ح ث خل ل	كهيئة الطائر وطائرا قد تقدم في آل عمران وإذ تخرج إذ جئتهم ح ث خل ل ح ل	سحر ش خل إلى الحواريين مرخم والنص ذلك في الشاطبية

هل تستطيع ربك ر أن قد صدقتنا ح ش خد ل	تنزلها دح ش ظ خد فإني أعذبه وأمي إلهين ا ث د ش ظ خد س	لي أن أقول ا د ح ث أن اعبدوا الله ا د ك ر ث خد
يوم ينفع ا سورة الأنعام	يستهزؤن موضعين بضم الزاي من غير همز ث ولقد استهزئ ا د ك د خد	ولقد استهزئ بضم الدال وبالابدال ياء مفتوحة من غير همز ث إني أمرت ا ث
إني أخاف ا د ح ث من يصرف ش ظ خد س أرأيتكم بالتسهيل غ خد	إنني بريء بالتشديد من غير همز ث خد ويوم نحشرهم ثم نقول ظ	لم تكن فتنتهم ش ظ ا ح ش ك خد ظ س والله ربنا ش خد
نكذب ا د ح د ث خد س ونكون ا د ح د ث خد س والدار الآخرة ك	تعقلون ليحزنك دح ش خد س ا لا يكذبونك ا د	ولقد جاءك ذكر في البقرة إليه يرجعون ظ
على أن ينزل د صراط ذكر	أرأيتكم بالتسهيل ا ث أرأيتكم بالابدال ق أرأيتكم بالحذف ر	إذ جاءهم ح ل تضرعا ك ث غ ويصدفون ذكر
به انظر صف فلا خوف ظ بالغداة ك	أنه من عمل دح ش خد فليتقوا على الوجه فإنه غفور ا دح ش ث خد	ولتستبين ش خد ع سبيل المجرمين ا ث

١٠٧

قد ضللت ح د ش خد ح ينقض ح د ش خد ظ يقضي بالياء في الأولى ا ب ظ	توفته ف وسلنا ح من ينجيكم ظ	لئن أنجيتنا ا د ح ك ظ أنجانا ا ش خد ع
قل الله ينجيكم ا د ح م ظ	بعض انظر شرحه بالرفع في الوصل ا م د ث خد ل م ن خلفهما ولم يذكر الشاطبي ذكر ابن ذكوان ولا خلاف عن قنبل	ينسينك ك استهوته ف ا لأبيه آزر ظ
إني أراك ا د ح ث رأى كوكبا ش خد س م ل غ ع وقد لم يذكر الشاطبي	رأى كوكبا ا بإمالة الهمزة ح	رأى القمر رأى الشمس بإمالة الراء شعبة ف خد س وذكر الشاطبي الاختلاف في إمالة الراء عن السوسي واختلف إمالة الهمزة عن أبي بكر
بري ... ث غ أتحاجوني ا ث م ل غ	وقد هدان س ح ث غ ظ درجات ا د ح ث	مالكم ينزل ذكر وزكريا ا د ح ك ث ظ س
واليسع ش خد صراط ذكر	اقتده بقصر الهاء ك وبالإشباع م اقتد تلحذف الهاء في الوصل ش خد ظ والباقون بالإسكان	تجعلونه تبدونها تخفون دح ولتنذر س
ولقد جئتمونا ح ش خد ل تقطع بينكم دح ع ف ... ظ	الحي والميت دح ع س وجعل الليل ا دح ك ث ظ	فمستقر دح د متشابه انظروا كما ذكر في بعض انظر

يتقوا على الإشباع

ثم وخرقوا ش خل ا ث قد جاءكم ذكر	دارست درست دح ك ظ عدوا بغير علم ظ	يشعركم مثل يأمركم ذكره في البقرة انها اذا دح ظ خل ص خف نص فيه لم يقف على
لا يؤمنون ك ف قبلا ا ك ث منزل ا دح ش ث خل ظ ص	كلمات ا دح ك ث وقد فصل دح ك	ما حرم دح ك ش خل ظ ص الا ما اضطررتم خ خف
ليضلون ا دح ك ث ظ كان ميتا ا ث ظ	رسالاته ا ح ك ش ث خل ظ ص ضيقا د	حرجا ا ث ص يصعد يصاعد د ص
صراط ذكر ويوم نحشرهم ا دح ك ش ث خل غ ص	عما يعملون ك مكاناتكم حيث اتى بالجمع ص	من يكون ش خل بزعمهم في الموضعين ر
زين قتل اولادهم شركائهم ك حرمت ظهورها ح ش ك خل ق	وان يكن ت ص م ل خف وليس في الشاطبية ذكر اختلاف لهشام	ميتة ميتة د ك ث تقتلوا د ك
قد ضلوا اح ك ش خل ح اكله من ثمر ا د ش خل	حصاده ا د ش ث خل خطوات اح ف خل ص ح خف وليس في الشاطبية ذكر الاختلاف عن ح	ومن المعز اثنين دح ظ م ل خف وليس في الشاطبية اختلاف عن ل في الذكرين ذكره في الهداية الكاملة

١٠٨

تأمروني بالادغام ا ث ان يكون د ك ف ث	ميتة ميتة ك ث فمن اضطر ا د ك ر خل	فمن اضطر ث حملت ظهورهما ح ش ك خل ق
تذكرون ا دح ك ث ظ ص وان هذا ك ظ	وان هذا ش خل نص فيه الهذلي يقف على تذكرون صراطي تتفرق ح ك	قد جاءكم ح ر ل قد جاءكم ف خل قد جاءكم م
يصدفون بالاشمام ش خل غ الا ان تأتيهم ش خل	تأتوا ش عشر امثالها ظ	ربي الى ا ح ث صراط قيما ذكر ا د ح ش ظ
ابراهيم ل ومحياي ث ب ص ف خف وبالامالة بين بين مع الاسكان ق ح د	ومماتي وانا اول ا ت بالاثبات في الحالين ا ث	## سورة الاعراف
المص بتقطيع الحروف الابجد بسكتة يسيرة ث	تذكرون ا دح ث ظ ص يتذكرون ك	اذ جاءهم ح ل للملائكة اسجدوا ث وبالاشمام ضم التاء خ
معايش ذكر لاملأن بتسهيل الهمزة الثانية حيث جاءت ص ف	تخرجون ش ظ خل م ولباس التقوى ا ك ر ث تليقفوا على التقوى لا وريشا ومن	ويحسبون ا دح د ظ خل خالصة ا ربي الفواحش ف

ونعم الثوب في ريشا وصل في التقوى

مالهم ينزل دح ظ فلا خوف رسلنا ح	فآتهم عذابا بغير الهاء غ ولاكن لا يعلمون ص	لا تفتح لا يفتح ح شخل من جهنم مهاد بالادغام ع
وما كنا بغير الواو ك لقد جاءت ذكر اورثتموها ح ش ل مرخم	نعم بكسر العين ر مؤذن بالابدال ثق	ان لعنة الله ك ش ث خل ه زخم وليس في الشاطبية ذكره قبل لا خوف ظ
برحمة ادخلوا شرده بالضم في الوصل اح دث ش ل م ن خلفهما وليس في الشاطبية ذكر خلاف عن ن	ولقد جئناهم ح ش خل ل يغشي شظ خل ص	والشمس والقمر والنجوم مسخرات ك فليقف على حثيثا
وخفية ص الريح د شخل	بشرا نشرا ادح ثظ ك نشرا شخل	اقلت سحابا ح ش خل لخم ولم يذكر الشاطبية عن ل لبلد ميت دح ك ظ ص
تذكرون ادحك ث ظ ص لا يخرج خم الا نكدا ث	من اله غيره بكسر الراء والهاء حيث وقع ر ف اني اخاف ادح ث	ابلغكم موضعين ح اوعجبتم ح ل
بصطة بالصاد ا ن ث ه ص و م ق ي ن بخلاف عن الاربعة الاخيرين وذكر الشاطبي الاختلاف عن خلاد وابن ذكوان فقط ولم يذكر السوسي فتنبه	عينه ر ث قد جاءكم ذكر اذ جعلكم ح ل	بيوتا ب ك ش ح ل ص وقال الملأ في قصة صالح بزيادة الواو ك

ائنكم بتسهيل الثانية دخ اينكم بالمد والتسهيل ح	آئنكم بالمد والتحقيق ل ائنكم بالقصر والتحقيق ش خل م ص و	المرسلين وسراطا ذكرا لنحسنات لنسح
افأمن افأمنوا بتسهيل الهمزة الثانية حيث التقت ص ف	او أمن ادح ث فلا يتقف على او وحده رسلهم ح	حقيق على ن فليقف على العالمين خلقا ومن قرا بالحقيقة ... الجواب ا
قد جئتكم د ل ش خل نعم ادح ك ش ث خل ظ ص	ارجه بقصر الهاء ب وبالقصر والاشباع خ	ارجئه بالاشباع ر ش ح د ارجئه بالهمز وبصلة الهاء د لخم يخ
ارجئه ح ظ ص خم يعني بالهمز وضم الهاء وبقول الهمز وسكون الهاء وليس في الشاطبية الا الوجه الاخير	ارجئه بالهمز وبكسر الهاء المقصورة م	سحار ن ش خل سحار ث
اين لنا بالتحقيق ش خل م ص و اين لنا بالتسهيل الثانية غ	آين لنا بالمد والتسهيل ح آين لنا بالمد والتحقيق ل	نعم تلقف ر عبدع هي تلقف ع
آمنتم باثباتها مسهلة الثانية د ث ... ق	آمنتم بهمزتين	[illegible]

بالصلة وبغيرها وليس في الشاطبية خلاف عن ل

سَنُقَتِّلُ أدث يَعْرِشُونَ دص يَعْكُفُونَ [illegible]	وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ يُقَتِّلُونَ	وَوَاعَدْنَا ح أربعين ذلك في البقرة لكن النظر [illegible]
دَكًّا [illegible] وَأَنَا أَوَّلُ [illegible] إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ دح	بِرِسَالَاتِي بالإفراد [illegible] [illegible] آيَاتِيَ الَّذِينَ [illegible]	سَبِيلَ الرُّشْدِ [illegible] [illegible]
مِنْ حُلِيِّهِمْ [illegible] [illegible] ح ش خل ح	يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا شخل مِنْ بَعْدِي [illegible]	ابْنَ أُمَّ [illegible] عَذَابِي أُصِيبُ
فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ في الرحمن [illegible] [illegible] البقرة	آصَارَهُمْ [illegible] نَغْفِرْ لَكُمْ [illegible] نَغْفِرْ لَكُمْ [illegible]	[illegible]
[illegible] شخل إِذْ تَأْتِيهِمْ [illegible] [illegible]	بِعَذَابٍ بَئِيسٍ [illegible] [illegible] بَئِيسٍ [illegible]	إِذْ تَأَذَّنَ ح ش [illegible] تأذن بالتسهيل صف
[illegible]	[illegible] بالتسهيل [illegible]	يَلْهَثْ ذَلِكَ بالإظهار [illegible]

يُلْحِدُونَ ف نَبَّأْتُ بالإبدال الهمزة ياء إذا كان قبل الياء فاء في كل القرآن صف	وَيَذَرُهُمْ ادث وَيَذَرْهُمْ شخل إِنْ أَنَا إِلَّا بالإثبات ح	شُرَكَاءَ اثص لَا يَتْبَعُوكُمْ ا يَبْطِشُونَ بِهَا ث
قُلِ ادْعُوا ادح ك رثخل كِيدُونِي في الوصل ي ح ث في ظ اخ	فَلَا تُنْظِرُونِي ي ي ظ والباقون بالحذف	إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بحذف احدى الياءين ثم بفتح الباقية أو بالكسر ي خ وليس ذلك في الشاطبية فانه الجمهور على الإثبات والوجهان صحيحان
طَائِفٌ دح رظ يَمُدُّونَهُمْ اث	وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بضم الهاء غ وَإِذَا قُرِئَ بفتح الياء من غير همز ث	سورة الأنفال
إِذْ تَسْتَغِيثُونَ ح ش خ ل ل مُرْدِفِينَ اث ظ	يُغْشِيكُمْ يُغَشِّيكُمْ اث دح النُّعَاسُ وَيُنْزِلُ دح دح	الرُّعْبَ إلى نية كد ث ظ ب ث وَلَكِنَّ اللَّهَ في الحرفين كشخل
رَمَى شخل ص خ ق لم يقل الشاطبية بالخلاف عن ص مُوهِنٌ كشظ خلص	مُوهِنٌ ادث كَيْدَ ادك شرثخلظص	فَقَدْ جَاءَكُمْ ح دل فَقَدْ جَاءَكُمْ خلاف فَقَدْ جَاءَكُمْ م
فِئَتُكُمْ ث وَأَنَّ اللَّهَ مع دح ش ظ خل ص فليتفقوا على [illegible]	وَلَا تَوَلَّوْا قَدْ سَمِعْنَا ح ش خ ل وتصديه ذكر	لِيَمِيزَ اللَّهُ ش ظ خل قَدْ سَلَفَ ح ش خ ل ل

مضت سنت خلف لخف وليس في الشاطبية ذكر هشام بما يعملون بصير غ	العدوة موضعين د ح ظ حيّ ا ث ظ خل ص ه ز خف	ترجع الأمور ك ث ظ خل فيه ورئاء الناس بل ع ث
ولا تنازعوا او اذ زين ح ر ق ل الفئتان برئ ان خف بل ث	إني أرى وإني أخاف ا د ح ث اذ يتوفى اذ يتوفى بالادغام ل بالاظهار م	تحسبن ا د ح ر ظ خل خف يحسبن ص انهم ك فلا يتوقف على ما سبق
ترهبون للسلم غ ص مائة ثلاثة وما يكن ... بل ع ث اثنان	وان يكن ا د ك ث الآن ضعفا ا د ح ك ظ بالنقل ج خ خف	ضعفا ف ث فان يكن ا د ح ك ث ظ ان يكون له ح ث ظ
أسرى ث أخذتم ا ح د ش ث خل ص و	من الأسارى ح ث من ولايتهم ف	سورة التوبة
برئ ث خف لا أيمان يخزهم ك غ	مساجد الله الأولى د ح ظ سقاية شد نصا خ خف	وعمرة المسجد شد عليه خ خف يبشرهم ف
ورضوان ص ث وعشيرتكم ص رحبت تم ح ش ل م خف واليس	عزير ابن الله بغير تنوين ا د ح ف ث خل يضاهون نعم بنص الكاف همزة غير ن	ان يطفئوا بضم الفاء بلا همز ث اثنا عشر بالمد وسكون العين ث

لم يذكر في الشاطبية اختلاف عن ...

انما النسيء بالادغام ث تو يضل ا د ح ك ث ص	يضل ليواطئوا ظ بضم الطاء بلا همز ث وكلمة الله هي ظ فلا يقف على السفلى	... تربصون بادغام التاء في التاء ح وبادغام اللام في التاء ... كرها ان يقبل ... خل
أو مدخلا من يلمزك ظ والمؤلفة ح ث	هو أذن قل أذن ا ورحمة ف	ان تنزل وكذا قل استهزءوا وتستهزءون بضم الزاي بلا همز ث
نعف تعذب طائفة غير ن ألم يأتهم غ	والمؤتفكات ج ح ث ب خف لم يذكر الشاطبي عن ب	ورسلهم ورضوان ص ح الغيوب يلمزون ف ص ظ
استغفر لهم أو لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم د ط خف	معي أبدا ش خل ظ ص معي عدوا ا د ح ك ث ظ خل ص	أنزلت سورة ثلاثة مواضع ح ش خل لخف وجاء المعذرون ظ
والتي السوء د ح قربة لهم ج والأنصار والذين ظ	من تحتها الأنهار د ان صلواتك ا د ح ك ث ظ ص	مرجون مثل مكرمون د ح ك ظ ص والذين اتخذوا بغير الواو ا ث ك
أسس بنيانه موضعين ا ك ورضوان ص جرف ف خل ص م لخف	هار ح ر ص ب مرخلفها لم يذكر الشاطبي اختلافا عن ب الا بالخلف م	الا ان بحرف الجر ظ تقطع ا د ح ر خل ص

وليس في الشاطبية ذكر هشام

الى ان تقطع يعقوب

لم يذكر الشاطبية اختلاف عن ل

يقتلون يقتلون بالعكس ش خل	في التورية والعمد ابرهيم بموضعان ل العشيرة ات	تزيغ قلوب غير ف ع رؤف موضعان ح ش ظ خل ص
ولا يطئون بكسر الواو بلا همزة ث موطيا بالابدال ث ع	انزلت سورة ذكر لقد جاءكم ح د ل لقد جاءكم ن خل لقد جاءكم م	اولا يرون ف ظ سورة يونس عليه السلام
الر بالتفخيم ت الر ح د ش خل ص و تو	لسحر اح د ث ظ تذكرون ا د ح ك ث ظ ص	حقا انه ث فلا يقف على حقا ضياء ن
يفصل ا د ث ش خل ص واطمأنوا بالتسهيل في صف	لقضي اليهم وقف اجلهم ك ظ	كأنهم بالتسهيل في صف رسلهم لدي ان ح د ا ح ث
نفسي ان اح ث اني اخاف ادح ث ولا ادريكم بلا الف ز	ولا ادريكم ح ش خل ص برضه وتو فقد لبثت ح د ش ت	اتنبئون بالحذف ث عما يشركون ش خل
ان رسلنا ح ما تمكرون و	يسيركم من النشر ك ث متاع الحيوة غير ع	كأنهم وكأنما بالتسهيل في صف قطعا د ر ظ

تبلوا ش خل الميت والميت د ح د ص	كلمت ا د ث لا يهدي د ك ح وباسكان الهاء مع التشديد خ	[illegible]
لا يهدي ص لا يهدي ش خل	تصديق ذكر ولما ياتهم بضم الهاء غ	بريئون وبريء ش خ افأنت وافأنتم بتسهيل الهمزة الثانية حيث وقع صف
ولكن الناس ش خل ويوم يحشرهم غير ع	كأنهم بالتسهيل في صف ارايتم ذكر في الانعام	آلآن بالنقل في الموضعين في الوجهين اخ وقد تقدم هل تجزون ش ل
ويستنبئونك بالحذف في الحالين ث	وربي انه واليه ترجعون اح ث ظ قد جاءتكم ارايتم ذكر	فليفرحوا غ مما يجمعون ك ث غ قل آلله ذكر
اذ تفيضون ح ش خل ل وما يعزب ر اصغر اكبر ف ظ خل	لا خوف ولا يحزنك ظ فاجمعوا وشركاءكم بالوصل غ ف ظ	ولا تنظرون ي ظ ان اجري الا د ش ظ خل ص
ويكون لكما الكبرياء ص خل وليس ذلك في الشاطبي	سحار سحر ف س خل ث به السحر بالابدال مع المد او بالقصر مع التسهيل ح ث	بيوتا وبيوتكم ب د ش خل ص ليضلوا ا د ح ث ظ

[illegible]

ولا تتبعانّ م ل خ ولم يذكر الشاطبية هشاما ولا تتبعانِ م وهو من طريق الشاطبية	آمنت أنه ش خ ل الآن ونستل ولقد جاءك ذكر	تحيتك كلمات ظ ا ك ث أأنت بالتسهيل غ صف
ونجعل الرجس م قل انظروا ا د ح ك ر ث خ ل	ثم ننجي رسلنا ح ط ننج المؤمنين ا د ح ك ز ث خ ل ص ننجي بتقديم عليه الياء	سورة هود عليه السلام
الر ح ك ش خ ل ص ق الر بالتطبيع ث	وإن تولوا ح فإني أخاف ا د ح ث سحر ش خ ل	يستهزءون بضم الزاي من غير همزة ث عني إنه ا ح ث
يضاعف ك د ث ظ أفلا تذكرون ا د ح ك ث ظ ص	إني لكم د ح ظ ث خ ل فلا يقتنوا على قوته إني أخاف ا د ح ث	بادي الرأي ح فعميت ا د ح ك ث ظ ص
إن أجري إلا ك ش ظ خ ل ص أفلا تذكرون ا د ح ك ث ظ ص	ولكني أريكم ا ح ث ع إني إذا ا ح ث	قد جادلتنا ح ش خ ل نصحي إن ا ح ث ترجعون ظ
وأنا بريء ث خ من كل ا د ح ك ش ث ظ خ ل ص	مجريها ك د ث ظ ص ب صف مجريها ح ق	يا بني غير ن اركب معنا بالادغام ح ك ظ ن ز ب ق ع بالخلاف عن الخمسة الاخيرة

عمل غير ر ظ فلا تسألنّ ك ب فلا تسألني ث ج	فلا تسألن د ل خ فلا تسألني ح ظ إني أعظك إني أعوذ ا د ح ث	إله غيره ر ث إن أجري إلا د ش ظ خ ل
فطرني أفلا ا ث ع إني أشهد الله ا ث بريء ث خ	ثم لا تنظرون ظ غ صراط ذكر فإن تولوا ح	إله غيره ر ث أرأيتم ذكر خزي يومئذ ا ر ث
كأنهم بالتسهيل صف إن ثمود غير ف ظ ع وهو لم ينون وقف عليه بغير الالف فان كانت منونة	ولقد جاءت ح د ل ولقد جاءت ف خ ل ولقد جاءت م بالالف لحصول النص عليه	لثمود رسلنا موضعين ح ر قال سلم ش
رأى أيديهم ش خ ل م ص ك ق وليس في الشاطبية ذكر هشام بل ذكر الاختلاف في الراء عن ي ثقفا رأى ح	يعقوب غير ك ف ع فليوقف على بالتحقيق يا ويلتا يقف عليه بالهاء غ خ	قد جاءه ذكر سيء باشمام نحو السين ا ك ر ث غ
ولا تخزون في نحو ح ث في ضيفي أليس ظ ح ا ح ث	فاسر بهمز الوصل ا د ث ما إلا امرأتك الرفع د ح ت	إني أراكم ا ح ث ع إني أخاف ا د ح ث
أصلواتك ا د ح ك ث ظ ص أرأيتم ذكر توفيقي إلا الله ا ح ك ث	شقاقي أن ا د ح ث أرهطي أعز ا د ح ث م ل خ ولم يذكر الشاطبي عن ل	واتخذتموه ذكر مكانتكم موضعين ص

١١٣

كان لهم بالتسهيل سف بعدت ثمود حش [illegible] ليس في الشاطبية [illegible]	وما نؤخره ث ج يوم يأتي نصر اح رث ظ د لا تكلم ه	سعدوا ادح ك ث ظ ص وإن كلا لما ادص ادح د خل ظ
زلفا بقية ث على وزن سوية لاملأن فؤادك د كلاهما سف	يرجع الأمر دح ك ث ش خل ظ ص عما تعملون دح ش خل ص	سورة يوسف عليه السلام
الر ح د ش خل ص ق الر بتقطيع الحروف ث	يا أبت ك ث ويقف عليه بالهاء د ك ش ظ رأيت أحد ورأيتهم لي بالتسهيل سف	أحد عشر بسكون العين ث يا بني في كل القرآن سوى ما سيذكر في موضعه غبرع
ءايلك بالادغام ث ءاية بالافراد د ويقف عليه بالهاء ءايات كالباقين	مبين اقتلوا بتنوينه بالرفع في الوصل اح رث خل م ز خلفهما وليس في الشاطبية عن م الاخلاف عن ز	غيابت الجب في الحرفين على الجمع ا ث
لا تأمنا باخفاء حركة النون الاولى او بادغامها مع الاشمام غير ث وبالادغام من غير اشمام ث	يرتع يرتع د ا ث يرتعي يرتع ح ك (نحم)	ويلعب دح ظ ليحزنني ا ليحزنني دث ا
الذئب بالابدال في الثلاث رش خل ج بل سولت ش ل	وجاءت سيارة ح خل ش لخ ولم يذكر الشاطبية عن هشام	يا بشراي دح ك سف ث ظ ب مز خ ولم يذكر الشاطبي عن ابي بكر

يا بشراي ح ح ق فلابي عمرو ثلاثة اوجه الفتح والامالة [illegible] يا بشرى ش خل	هيت هيت د ا ث م هئت هيت ل	ربي أحسن ادح ث أراني [illegible] المخلصين ح [illegible] ظ
من الخاطئين بلا همز ث شغفها ح ش خل ل	متكا على وزن متقى ث وقالت اخرج ادك رث خل	حاش بالالف في الوصل في الحرفين ح وفي الوقف حذف الالف للكل رب السجن ظ
اني موضعين اح ث اراني في المكانين ادح ث نبئنا بالابدال ث خ	[illegible] بقصر الهاء ب خ خلفهما ولم يذكر الشاطبي عن قالون ربي اني اح ث	آبائي ابراهيم ادح ك ث اني ارى ادح ث
في رؤياي للرؤيا بالادغام ث رؤيا للرؤيا خلف والرؤيا بلا ابدال د سف	انا انبئكم بالاثبات في الحالين ا ث فأرسلون في خ ظ	لعلي ارجع ادك ث ح دأبا غبرع دأبا بالابدال ث د سف
يعصرون ش خل نسوة د رخل عزيز الآن بالنقل ج خ خ	نفسي ان ربي ان اح ث حيث يشاء اني اوفي د ا ث خ	ولا تقربوني ظ لفتيانه ادح ث ظ ص
نكتل ش خل حافظا ادح ك ث ظ ص تؤتوني نصر ح ث ظ	اني انا انا اخوك ادح ث بالاثبات ا ث مؤذن بالابدال ث ق	يرتع ونلعب دح ظ ادح ك ث ظ فقد سرق ح ش خل ل

مر هيئاء بالمد فيهما

استيأسوا هز لي ابي او اح ث ن ادح ث	وسئل بل سولت ذكر شرل يا اسفى آه يقف عليه بالهاء غ خ	وحزني الى الله اح ك ث ولا تيأسوا لا ييأس هز
مزجاة شرخل مرخ قوخه وليس في الشاطبية امالة تفخيم قالوا أئنك بهمزة واحدة دث والباقون	من يتقي في الحالين نرخ وليس في الشاطبية اختلاسا لخاطئين بلا همز اث	ان تفندون ي ظ اني اعلم ادح ث
خاطئين كمر ربي انه اح ث يا ابت ذكر في اول التوبة	رءياي بالتشديد بلا همز ث وابدل ي صف	قد جعلها ح ش خل ل احسن بي اذ اح ث
اخوتي ان ث ق وكأين ذكرت في آل عمران سبيلي ادعوا اث	يوحى عبرح وبالامالة شرخل و نرخ افلا تعقلون دح ش خل	استيأس هز قد كذبوا ادح ك ظ
ننجي ادح ش ن خل فليتفقوا على نصرنا من نشاء وفي القراءة الباقون بالحكم والبصلوا	تصديق ذكر سورة الرعد	المر ح ك ش خل ص ق ال م ر بسكتة ويبين ث
يغشي ش ظ خل ص وزرع ونخيل صنوان وغير	يسقى عبر ك ن ظ ونفضل ش خل في الاكل اد	تعجب فعجب ح ب ق ل خلفهما وليس في الشاطبية ذكر هشام ولا خلاف عن خلاد

بالرفع ش خل ص

أئذا كنا بالمد والتسهيل ح ب أئذا كنا بتسهيل الثانية بلا فصل دح	وإذا بالاخبار د ث أئنا د وإنا ل أئنا ادظ آينا د ث	هاد في الوقف د ا المتعال ي ع د ظ من وال في الوقف ح
افاتخذتم غير دح غ خ ام هل تستوي شرخل ص ومما يوقدون ادح ك ث ظ ص	مآب واليه متاب ي في ظ افلم ييأس هز	ولقد استهزئ ادك ر خل ولقد استهزئ بفتح الياء بلا همز ث
ثم اخذتهم ذكر عقاب بل زين ي ل في الحالين ظ	وصدوا ادح ك ث من هاد ي من وال ي في الوقف د اكلها ادح	مآب ي ولا واق ي في الحالين ظ في الوقف د
وبئس ادح ك ث خل الكفار ادح ث	سورة ابراهيم عليه السلام	الر ح ك ش خل ص ق ال ر بتقطيع الحروف ث
الصراط ذكر الله الذي في الحالين اك ث فليتفقوا على الحمد في الابتداء غ	وإذ تأذن بالادغام ح ش خل ل تأذن بالتسهيل سف ج	رسلهم ح موضعان ويؤخركم بالابدال ح ث
رسلهم وسبلنا ولرسلهم ح وعيد ي في الوصل ح وفي الحالين ظ	به الريح اث خلق السموات والارض شرخل	لي عليكم ادح ك ش ن خل ص بمصرخي ف

أشركتمونِ ي في الوصل ح ث في ظا أدخلوها ادج	خيبة اخنت شويته بالرفع في الوصل اد ز ث خا ل مر خلقها	ليضلّ د ح غ قل لعبادي الذين د شو لا بيع فيه ولا خلال دح ظا وليس في الشاطبية ذلك اعني ابن كثير الا مرخم
إبراهيم إني اسكنت ل ادح ث افئدة على وزن افعلة ا لغه	وتقبل دعاءِ في الوصل ح ف ث ... ج وفي ... اي بالحذف في والاثبات في الوصل والحذف في الوقف من التقريب	ولا تحسبن حيث كان ادح ف ظا خل انما يؤخرهم ث ج
يؤخرهم غ لتزول منه ر	سورة الحجر الر ح د شو خل مر ال و ش	ربما يود دح د شو خلا ما ننزل ادح د ث ظا ن
ما ننزل ما تنزل ص الملائكة ادح د ث ظا ص	يستهزؤن ث خلت سنت ح شو خل لو خم وليس في الشاطبية ذلك	سكرت د بل نحن ر ولقد جعلنا ح شو خا ل
الرياح ف خل المخلصين دح د ظا	صراط علي ظ جزء جزء ص	وعيون د شو مرم وعيون ادخلوها شويته بالرفع في الوصل ادر ث خل ل مر خلقها
وعيون ادخلوها شويته بالضم وبكسر الخاء ع د نبئ بالابدال خم	عبادي أني أنا ادح ث ادخلوا ح شو خل	نبشرك ف تبشرون تبشرون د ا

١١٦

يقنط ح ر ظا خل لمنجوهم شو ظا خل قدرنا فاسر ادث ص	فلا تفضحون ولا تخزون ي بناتي ان ج ظا بيوتا ا ث ب د ث	وقل اني انا ادح ث فاصدع ذكر ... المستقيم ...
سورة النحل اتى امر الله ا شو خل مر خم قذ خم وليس في الشاطبية عن م	عما يشركون موضعين شو خل ينزل الملائكة د ح غ	تنزل الملائكة كما في القدر و فاتقوني ي ح ظا
بشق الانفس ث لرؤوف رحيم ذكر ينبت ص	والشمس والقمر د والنجوم مسخرات ادح شو ث خل ظا ش	افلا تذكرون ادح د ث ظا ص والذين يدعون ادح د شو ث خل
شركاءي الذين بفتح الياء من غير همز هـ خم والغير والداني حكاية ترك الهمز عن النقاش عن البزي هنا خاصة وليس ذلك من طرق كتابه ولا من طرقنا على ما فيه من الضعف	تتوفيهم ا تتوفيهم الملائكة موضعين ف خل	ان تأتيهم الملائكة ر ف خل يستهزءون بضم الزاي بلا همز ث
ان اعبدوا الله ا د ر ث خل لا يهدي ادح د ث ظ فهخم وبالامالة لا يهدي من	كن فيكون ك ر لنبوئنهم ث يوحي غير ع	يوحي شو خل قذ خم فسئلوا الرؤف ذكر أفأمن ص ف
أو لم يروا شو خل تتفيؤا ح ظا فارهبون ... ظا	يؤاخذ الله يؤخرهم ع ث مفرطون مفرطون ا ث	نسقيكم ادح ظا ص تسقيكم ث للشاربين مر خم وليس ذلك

بيوتا وبيوتكم د ش خ ل ب ص بعونكم ... ص	تجحدون ص غ يدخل لكم ثمانية مواضع في هذه السورة خ خه	إمّهاتكم في الوصل ف إمِّهاتكم في الوصل ر
ألم يروا د ف ظ خل يوم ظعنكم ا د ح ث ظ رأ الذين حرفين في الانعام	تذكّرون ا د ح ك ث ظ ص وقد جعلتم الله ح ش خ د ل	باقٍ في الوقف د ولنجزين ا ح ش ظ خل م ل خلفهما ولم يذكر الشاطبية عن ل
بما ينزّل القدس د ح د يلحدون ش خل	ما تتلوا ك ولقد جاءهم ح ر ل ولقد جاءهم ف خل	ولقد جاءهم م فمن اضطر ا د ك ر خل فمن اضطر ر ث
الميتة ث إن إبراهيم موضعين ل	سراطا ذكر في ضيق د سورة الإسراء	ألا تتخذوا ليسوء ح ر ليسوء د ف خل ص
ليسوء والباقين ويبشر ش	ويخرج ويخرج ث ظ يلقاه د ك ث	يلقاه ش خل م خه ق خه ولم يذكر الشاطبية عن ابن ذكوان آمرنا ظ
محظورًا انظر تنوينه بالرفع في الوصل ا د ح ث خل ل م خه ولم يذكر الشاطبي علام يبلغنّ ش خل	أو كلاهما ذكر أفٍّ د ك ظ أفَّ ح ش خل ص	خطأ خطأ د يجوز بالمد ث م خه نقد جعلنا ولم يذكر الشاطبية عن ل ح ش خ ل

ويتوجه في الثلاث في عما يقولون ... الخطاب

فلا يسرف ش خل بالقسطاس ا د ح ث خ م والفؤاد ص ف	سيئة ا د ح ث ظ أفأصفاكم بالتسهيل ص ف ولقد صرّفنا ح ش خ د ل	ليذكروا ش خ ل عما يقولون ش خل كما يقولون ... د ح
يسبّح ا د ح ث ص مسحورًا انظر كأنهم أإذا أإنا كما ذكر في الرعد	إن لبثتم ح د ك ش ث قل ادعوا الذين ا د ح د ث خل	الرؤيا بالادغام ث الرؤيا ... ر خ ل ح ق خ الرؤيا ى ص ف
للملائكة اسجدوا ذكر في البقرة أأسجد بالتسهيل م خه وليس ذلك في الشاطبي	أرأيتك ذكر في الانعام أخرتني نص ا ح ث ظ ح ظ اذهب فمن ح رق خلفها ولم يذكر الشاطبية عن هشام ولا خلاف عن خلاد	ورجلك غير ح أأمنتم بالتسهيل في ص ف
يخسف أو يرسل أن يعيدكم فيرسل فيغرقكم د ح	من الريح ث فيغرقكم فيغرقكم ذ غ خ	أعمى الاول ح ش ظ خل ص ق خه أعمى الثاني ش خل ص ق خه
خلافك ا د ح ث ص ورسلنا ح ونزّل ونا ص ق ى خ ح خه ح ظ	ونا على وزن جاء ث م ونا ر خل ض ولم يذكر الشاطبي عن ابي بكر الا وجه الاول	ولقد صرّفنا ح ش خ د ل حتى تفجر ا د ح ك ث
كسفًا ح ش ظ خل تنزّل ح ظ قل سبحان د ك إذ جاءهم ح ل	المهتد نص ا ح ث ظ في عميًا ... ح ش خ ل خه وليس في الشاطبية عن هشام	أإذا أإنا في الرعد ربي إذا ا ح ث ننسا وإذ جاءهم تقدما

117

وانفرد ابن العلاف عن المعدل عن روح ينشرون بفتح الياء وفتح اللام وتشديد الياء في الاخلاف في البقرة

لقد علمت ر قل ادعوا الله او [illegible]	او ادعوا الرحمن ادح [illegible] ك ث خل أيًّا ما يقف على أيًّا دون ما ش غ والباقون على ما	سورة الكهف عوجا يسكت على الالف ع
من لدنه باشمام ضمة الدال ص ويبشر ش وهيئ ث ويهيئ	مرفقا تزاور ر اك ث ادح ث تزور المهتد ى ك ظ نص اح ث في ظ	وتحسبهم ادح ر ظ خل ولملئت ادث ولمليت [illegible] ولمليت
رعبا ك ر ث ظ لبثتم موضعين ح ك ث	بورقكم ح ز خل ص د ربي اعلم ادح ث ان يهدين نص اح ث في ظ	ثلث مائة بغير التنوين ش خل مائة بالابدال في ث ولا يشرك ك
لا مبدل لكلماته بالغدوة غ ك متكين بلا همز ث	كلتا الجنتين وقف عليها أكلها بالامالة ثمر ادح ث عين ث ظ ثمره ح	أنا أكثر بالاثبات في الحالين ا ث خيرا منهما على التثنية ادح ث
لكنا هو الله بالاثبات في الحالين ك ث غ والباقون بالاثبات في الوقف بربي احدا ادح ث	اذ دخلت ح ك ث خل ان ترن نص ح ث ب في دظ	أنا أقل بالاثبات في الحالين ا ث تؤتين ادح ث
يؤتين نص اح ث في د ظ بثمره بثمره ادك ش خل غ ح	بربي احدا ادح ث ولم يكن ش خل فئة بالابدال في ث	الولاية ش خل الحق عقبا ح د ادح ب ث ظ

تذروه الرياح ش خل تسير الجبال ادح ك لقد جئتمونا ح ش خل ل	بل زعمتم ر ل مال هذا الكتاب يقف على ما دون اللام ح ر خل والباقون على اللام	للملائكة اسجدوا ذكرت في البقرة ما أشهدتهم [illegible]
وما كنت ث ويوم يقول ف ورأى المجرمون في الانعام	ولقد صرفنا ح ش خل ل اذ جاءهم ح ل قبلا ادح ك ظ	هزوا [illegible] لو يؤاخذهم ث ح لمهلكهم غير ب
لمهلكهم ص أرأيت في الانعام أنسانيه ادح ك ث ظ خل ص	أنسانيه ر ش نبغ نص اح ر ث في د ظ تعلمن نص اح ث في د ظ	رشدا ح ظ معي [illegible] ادح ك ش ث خل ظ ص
تجدني ان ا ث فلا تسألني ا ك ث تسألن مرضع	ليغرق أهلها ش خل لقد جئت موضعين ح ش خل ل	تؤاخذني ث ح عسرا ث زاكية ادح ث غ
نكرا في الحرفين ا ث ظ ص م من لدني بتخفيف النون ا	من لدني باشمام ضمة الدال ا ص لتخذت ا ش ث خل ك ص	لتخذت لتخذت بالاظهار بالادغام دغ ح و ان يبدلهما اح ث
رحما ك ث ظ فأتبع ثم اتبع في الموضعين ادح ث ظ	حمئة ا ك ش ث خل ص جزاء الحسنى ادح ك ث ص	يسرا ث بين السدين ا ك ش ث خل ظ ص

يفقهون شخل يأجوج ومأجوج بالابدال غير ن	نهل نجعل ر خرجا ثخل سدا ا د ث ظاص	مكنى د ردما ائتونى بكسر التنوين ص وفى الابتداء ايتونى بكسر الهمزة وابدال
ردما ائتونى بقطع الهمزة فى الحالين الباقين الصدفين دح ظ	الصدفين ص قال ائتونى بهمزة الوصل ف ص خ والابتداء كما ذكر	فما اسطاعوا ف دكاء ادحك ثف من دونى اولياء ا ح ث
هل ننبئكم ر يحسبون ادح ر ظ ل هزوا ذكر فى البقرة	ان تنفد شخل سورة مريم	كهيعص ا صر د اخفه وليس فى الشاطبية ذكر الاختلاف عن ا
كهيعص ا ط ى خ بالياء كهيعص خلد ا ك ف خل	كهيعص ذكر ح ك ش خل ك ه ى ع ص بتقطيع الحروف بسكتة بين ث	زكريا اذ ادح ك ث ظاص كلهم على اصولهم فى التحقيق والتسهيل
من ورائى د يرثنى ويرث ح ر	يا زكريا انا ادح ك ث ظاص نبشرك ف	عتيا غير شع خلقتك ش
لى آية من المحراب اح ث م فتمثل لها بالادغام ح ع	انى اعوذ ادح ث لاهب لك بالياء ح ظ ج بصر	شيئا تنبذ دح ك ث ظاص نسيا ادح ك ر ث خل ظ ص

١١٩

من تحتها دح ك ص ع قد جعل ح ش خ ل	تساقط ادح ك ب ث خل ص تساقط ف يساقط ظ ص خ	لقد جئت ح ش خ ل اتانى الكتاب اتانى الكتاب
واوصانى ر ... ا قول الحق فيكون غير ك ن ك ظ	وان الله ربى ادح ث غ ثلاثتهم على فيكون صبرا اذكر	والينا يرجعون ظ ابرهيم ثلاثة امكنة ل
يا ابت اربعة مواضع ذكر فى يوسف ثلاثة فى ذكر فى البقرة	انى اخاف ادح ث ربى انه مخلصا اح ث ادح ك ث ظ	وبكيا ش يدخلون دح ث ص ظ نورث غ
هل تعلم ش ل فى أءذا ما مت كل واحد على اصله	أءذا وإذا ما عن م مت دح ك ص ث ظ	اولا يذكر دح ش ث ظ خل جثيا وعتيا وصليا غير ش ع
ننجى الذين ر ظ مقاما ورءيا بالادغام فى ث ب م د	أفرأيت ذكر فى الانعام وولدا لقد جئتم ح ش خل ل اربع مواضع س	تكاد يتفطرن ا ر اح ك ف ظ خل ص لتبشر ف
هل تحس ش ل سورة طه	طه ش خل ص ا طه ح ق خ ص اى بالامالة المحضة او بين بين فى الهاء وليس فى الشاطبية ذكر بين بين ولا خلاف	طه ح ث اذ رأى ذكر فى هود لاهله امكثوا ف

إني آنست أدحث لعلي آتيكم أدحث إني أنا	إني أنا دحث طوًى بغير التنوين أدح ث ظ	وأنا اخترتك ف فلا يقف على طوى إنني أنا الله لذكري أدحث أدحث
لي فيها غبدع قد ويسر لي أمري أدحث	أخي اشدد بهمز القطع كاخ خ والباقون بحذف الهمز الوصل ويضمها ابتداء	أخي دح وأشركه بفتح الهمز كاخ خ
نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا إنك كنت بالادغام ح غ	ولتصنع على ث فليقف على مني ولتصنع على غ	عيني إذ أدحث إذ تمشي ح شخل ل فلبثت ح ط ث
لنفسي اذهب أدحث ذكري اذهبا أدحث	تذجئناك ح شخل ل مهدا أدح ك ث ظ لا نخلفه بإسكان الفاء وقصر الهاء بغير إشباع	سوى دث ب سوى ف خلص سوى في الوقف روح ق ث
فيسحتكم أدح ك ث ص و إن هذان أدث ث ط خلص	إن هذان د إن هذين ح فأجمعوا ح	يخيل تلقف ص و غبدع يمينك تلقف تلقف م ه م
كيد سحر شخل أأمنتم ح ث ب قد م لخ وبإثباتها بلينة الثانية وبحذف الأولى ث	أأمنتم بهمزتين محققتين شخلص و ومن يأته بقصر الهاء ب خ غ خلفهم	ومن يأته ي خ وذكر الشاطبي الإسكان فقط أن أسر بهمز الوصل المكسورة أدث

وذكر الشاطبي ... خلفا ل

فلا ابتداء بالهمز المكسورة

أد بالقصر والإشباع

وذكر الشاطبي الحذف فقط عن ف

١٢٠

لا تخاف ف أنجيناكم شخل	وواعدناكم ح ث ظ وواعدتكم شخل	ما رزقناكم شخل فيحل ومن يحلل
على إثري غ بملكنا بملكنا دح ك ظ شخل	حملنا ألا تتبعني ح شخلص و وص أدحث ح د ظ أثبت الياء في الحالين الأزرق وأثبتها في الوصل قاعدته	يا ابن أم ك شخلص برأسي إني أدحث بما لم يبصروا شخل
فنبذتها ح شخل لخ وليس في الشاطبية ذكر هشام فاذهب فإن ح ر ق ل خلفهما وليس في الشاطبي ذكر هشام ولا خلاد عن ق	لن تخلفه ح د ظ لنحرقنه لنحرقنه خ ث	ما تذتسبق ح شخل ل ينفخ لنسفنه يوضعان خ ح ظ ث
فلا يخاف د أن يقضى إليك وحيه ظ	للملائكة اسجدوا اذكر وأنك لا تظمؤا اص فليقفنا على نحو جوائزا	حشرتني أعمى أدث ترضى زهرة الحياة رص ظ
أولم تأتهم دك ث ص خل خ أولم تأتهم غ	أمال أواخر آيات هذه السورة ش خل ح ق الأمالية فات ح امالة امالة محضة	سورة الأنبياء عليه الصلوة والسلام
قال ربي غبدع شخل يوحى إليهم كما ذكر في يوسف	كانت ظالمة ح ك ش خل ق بل نقذف من معي ب غبدع	يوحى إليه أدح ك ث خلص وهو منها انفرد بإمالة ييزينح من طريق الأزرق

تعبدوني ظغ أفي ال أولم ير الذين بغير الواو أحد د	أفإن مت دح ظ ث كاص وإلينا ترجعون ظ	رآك الذين شم خل مرص ل بخلاف عن الثلاثة الأخيرة وش ولم يذكر الشاطبي هنا شيئا ولا خلاف عن أبي بكر الا مرص
هزوا تقدم في البقرة فلا تستعجلوني فظ ولا تأتيهم شق ل	ولقد استهزئ في الأنعام يستهزءون ث	تُسمع الصم ك مثقال حبة وضياء أث ك
أأنتم بالتسهيل في صف جذاذا فسألوهم ر د رخل	أف لكم ذكر في سبحان لتحصنكم أدحش خل و	لنحصنكم ص غ ولسليمان الريح ث
مسني الضر ف أن لن نقدر ظ	نجي المؤمنين كاص نجي وزكريا إذ البادي في الحج	تعبدوني فغ ظ وحرام شوص
فتحت د ث ظا يأجوج ومأجوج بلا همز فيهما أدح ك ش ث خل ظا	لا يحزنهم ث نطوي السماء ث	للكتب أد ح د ث ظاص في الزبور ف خل
عبادي الصالحون ف قل رب أد حدشث ظاص	رب احكم ث ما تصفون مرخد وليس في الشاطبية شيء	سورة الحج

سكرى وما هم بسكرى شوخل	وربت ث ليضل دح غ اطمأن بالتسهيل في صف	ثم ليقطع ح ط ج غ والصابئين بلا همز أث
هذان خصموا د ولؤلؤا دح ك شوخل ولؤلؤا اث ص ٢	سراط ذكر سواء غ ع والبادي نفس ح ش ج ي ظ	بيتي دح ش ظ خل م ص ثم ليقضوا ح ط ج ز غ
وليوفوا وليوفوا م ص وليطوفوا م	فكأنما بالتسهيل في صف فتخطفه الريح أث ث خد	منسكا في الموضعين شخل وجبت جنوبها ح ش خل لخ
لن ينال الله ولكن يناله التقوى ظ يدافع دح ظ	أذن د ك شخل يقاتلون دح شوظ خل ص دفع الله أ ث ظ	لهدمت أ د ث لهدمت صوامع ح شخل مرلخ وليس في الشاطبية ذكر هشام
ثم أخذتهم وأخذتها ذكر في البقرة نكير في ح ج ي ظ	وكأين ذكر في آل عمران أهلكناها ح ظ وبئر بالإبدال ح ش ج	يعدون د شوخل معجزين دح في أمنيته ث
لهادي في الوقف ظ ثم قتلوا مدخلا أ ث ك	وأن ما يدعون أ د ث ص لرءوف ما لم ينزل ذكر	إن الذين تدعون ترجع الأمور [illegible]

٢ وذلك واحد على أصله في الابدال وعدمه ٢

ولم يذكر الشاطبي عن هشام وذكر ابن ذكوان بخلاف عنه ٢

١٢١

كذركاص

سورة المؤمنون بأماناتهم د عاصموا الهم ش خل	عظاما العظام كص سيناء ادح ث	تنبت دح غ نسقيكم ادخاص نسقيكم ث
الى غثر ر ر بما كذبون ى ا في الموضعين في ظ	من كل زوجين بغير التنوين ادح ش ث ظ خل ص منزلا ص	ان اعبدوا الله ادك ث خل اذا انتم دح ك ث ظاص
هيهات هيهات بالكسر فيهما ث هيهاه هيهاه بالهاء في الوقف ر ه	رسلنا ح تترا بالتنوين في الوصل دح ث وكلها يقف على اصله في الوقف	الى ربوة غير د ث وان هذه ادح ث ظ وان هذه ك فتح النون
فاتقون ى غ ظ انحسبون ادح ظ خل تهجرون ا	خرجا ش خل نخرج اءذا انا كما ذكر في الرعد ك	متنا دح ك ث ظ ص تذكرون ادح ك ث سيقولون لله و ظاص برفع الهاء في الثاني والثالث ح ظ
تلك من بيده بقصر الهاء غ عالم الغيب اش ث خل ص ليتفقوا على بصفون	وانتهم في الابتداء غ خه ان يحضرون ى غ ظ رب ارجعون ى غ ظ	لعلي اعمل ادح ك ث فلا انساب بينهم غ شقوتنا ش خل
ولا تكلمون ى غ ظ فاتخذتموهم غير د ح غ خه	سخريا اش ث خل انهم ش ليبغتنا على صبروا تعلمون دش	لبثتم موضعين ح ك ش ث تسئل د ح خه ترجعون ش

وان هذه ... فتح النون [illegible]

لا ترجعون ش ظ خل سورة النور	وفرضناها ح د تذكرون ادح ك ث ظاص رأفة بالابدال في ث	رأفة ز خ المحصنات ر موضعين اربع الاول ادح ك ث ظاص
ان لعنة الله ا ظ الان ا وقف بالتاء ظ وقف بالهاء والخامسة الاخير غير ع	ان غضب الله و ا ان غضب الله ظ لا تحسبوه ادح ر ظ خل	كبره اذ سمعتموه ظ في الحرفين ح اذ تلقونه ق ل بالادغام التاء في التاء ح وبادغام الذال في التاء ح ش خل ل
ولا تحسبونه ادح ظ خل دون ح ش ظ خل ص خطوات اح ف ظ ص خ	ولا يأتل ث والباقون يأتل يوم تشهد ش خل	بيوتا غير بيوتكم د ك ش خل ص ب تذكرون ادح ك ث ظ ص
جيوبهن د ش مر خ وليس في الشاطبية ذكر ابوبكر غير اولي ك ث ص	ايه المؤمنون ك وقف عليها بالالف ح د ظ يغنهم الله غ خه	يغنيهم الله و اكراههن مرخ مبينات في الموضعين ادح ث ظاص
كمشكوة كأنها بالتسهيل في ث ص ف درى دري ح ر ف ص	توقد توقد دح ث ظا ش خل ص في بيوت يسبح ذكر ك ص	يحسبه ادح ر ظ خل سحاب ظلمات ه د
ثم يؤلف ج ث وينزل يذهب دح ظا ث	خلق كل ش خل ليحكم ويتقه في الموضعين بلا اشباع ث ظ ب	ويتقه ويتقه بالاشباع بالاسكان او بالاختلاس د ر خل او بالاشباع ل او بالاختلاس ج خر او بالاشباع مر د الشاطبي الاسكان عن ل والجيدكر

لا اختلاس عن م
وبالاسكان في ن ج ض

الشاطبي ... عن [illegible]

٣ وابو يعقوب ... ادح ... ليتفقوا على الكاذبين

٣ وليس في الشاطبية ذكر اختلاف عنه

١٢٢

وبالاسكان اوبالاشباع خ ق والاكثر وقفوا بالاسكان	فان تولوا كما استخلف ص وليبدلنهم د ظ ص	لا تحسبن ا د ح ر ظ خل لا يحسبن د ف خلف
ثلاث عورات ش خل ص ٢ ثبوت ستة مواضع تقدم ايمانكم ايمانهم في الوصل ف في الوصل	فالابتداء في العداوتين بالهمزة المضمومة وفتح الميم ويوم يرجعون ظ	سورة الفرقان
نتخذ جاؤا ح ر ل نتخذ جاء وا م نتخذ جاء وا ف خل	مال هذا الرسول يقف على ما دون اللام ح ر خد والباقون يقفون على اللام ٢	يأكل منها ش خل مسحورا انظر في الاسراء ويجعل لك د ظ ص ٣
ضيقا ويوم يحشرهم د اح ك ش خل ص يقول ان نتخذ ث د	بما تقولون ز خد وليس في الشاطبية تستطيعون غير ع فليقفوا على بما يقولون	تشقق ا د ك ظ ونزل الملائكة د والباقون ونزل الملائكة
ياليتني اتخذت ح غير د ع خد ياويلتى ساء يقف عليه بالهاء ع خد	اذ جاءني قومي اتخذوا ح ل اح ك ث هـ و فؤادك وثمود صف غير ف ع	الا هؤلاء [illegible] ارايت في الانعام أانت صف
ام تحسب اد ح خل ظ الريح نشرا في الاعراف د	سيئاته ولقد صرفناه ح ش خل ل	ليذكروا ش خل لما تأمرنا ش سرجا ش خل

٣ لايقفوا على الهاء

٣ فليقفوا على الانهار

ان يذكر حمزة ولم يقتروا ا د ث ولم يقتروا د ح ظ	يفعل ذلك س يضاعف س يضعف د ش ظ	يضعف د ومن فتح الفاء وثقل عا ثانيا ويخلد د ص فيه بقصر الهاء غير ع
وذريتنا ح ش خل ص ويلقون ش خد ص	سورة الشعراء	طسم ش خد س واظهار النون من سين عند الميم من ميم ف
طس من تقطيع الحروف ث نبؤا يستهزءون ث د ح ظ	اني اخاف ا د ح ث ان يكذبون ي ظ	ويضيق ولا ينطلق فلا يتقف ظ على ان يكذبون ان يقتلون ي ظ
لبثت ح ك ش ث اتخذت ارجه وانتم غير د ع خد كما في الاعراف	قال نعم تلقف ر غير ع هي تلقف هـ	ان اسر بهمز الوصل ا د ث بعبادي انكم ا ث
حذرون بالقصر ا د ح ث ظ ل خد وليس في الشاطبية ذكر اختلاف عن ل وعيون ثلاث مواضع د ش ص م	تراءى الجمعان بامالة الالف بعد الراء في الوصل ف خل وبامالتها وبامالة الالف التي بعد الهمزة ايضا في الوقف ف خلف ٢ وبامالة الالف بعد الراء فقط في الوقف ر في الوقف	ان معي سيهدين غير ع ي ظ اذ تدعون ح ش خل ل
افرايتم ذكر في الانعام عدو لي الا اح ث	يهدين ويسقين ي ويشفين يحيين ي كلاهما في الحالين ظ	لابي انه اح ث واطيعون ثمانية مواضع في الحالين ظ

١٢٣

٢ وجهه على اصله في تسهيل الهمزة [illegible]

انّ اجرى خت بياضيح د ش ظ خل ص واتبعك الارذلون	ان انا الا بـ خ كذبون ومن معى غير ع ج	انى اخاف ادح ث الا خلق د ح ر ث ظ كذبت ثمود ح ش ل م خ
تنحتون ادح ث ظ اصحاب ليكة ادكث الايكة للباقين	بالقسطاس ادح ك ث ظ ص كسفا ربى اعلم غير ع ادح ث	نزل به الروح الامين د ش ظ خل ص يكن لهم اية د
هل نحن ابرانت ذكر ر بريء فتوكل ث خ بالفاء ادث	من تنزل الشياطين تنزل م يتبعهم ا	**سورة النمل**
طس ش خل ص ط س بتقطيع الحروف ث	انى آنست ادح ث بشهاب قبس بغير التنوين ادح ث	راها كما ذكر فى الانبيا كانها بالتسهيل صف وادى النمل فى الوقف ر ظ
لا يحطمنكم غ اوزعنى ان ه ق مالى لا ادح ث ظ خل م ل غ خل	ليأتينى ليأتينى د مكث للباقين غير ن و	من سبأ بغير التنوين ح م من سبأ على نية الوقف بالاسكان ف
الا يسجدوا ر ث غ وان تقفوا قالوا الا يا اسجدوا بضم الهمز	يخفون وما يعلنون ادح د ف ث ظ خل ص	فالقه بالاشباع د ر خل ج م بقصر كسر الهاء ظ ب

وبالقصر
وابالصلة ل

وبالاسكان والقصر ث انى القى تشهدون ى ا ث خ ظ	اتمدونن ادح ث اتمدونى خ [illegible]	اتانى الله بفتح الياء فى الوصل اشح ع وفى الوقف [illegible] الحذف [illegible]
وبفتح الياء فى الوصل وبحذفها فى الوقف ح وبحذفها فى الحالين د ص ش خل وبحذف الياء فى الوصل و والاثبات فى الوقف ظ وبحذفها فى الوقف ث	وكل ما اصله فى الامالة وتركها لا قبل لهم بالادغام غ انا اتيك بالاثبات ا ث	اتيك بالامالة فى الموضعين خل ض ق خ فلما راه تقدم فى الانبيا
راه وراته حسبته بالتسهيل صف ليبلونى ااشكر ا ث	كاشفت بالتسهيل صف عن ساقيها ز ان اعبدوا الله ادك ب ث خل	لنبيتنه لتقولن ش خ ل
مهلك غير ب مهلك ص انا دمرناهم ادح ك ث	بيوتهم د ش خل ب ص قدرناها ائنكم تشركون ص ادك ش ث خل	وانزل لكم غ تذكرون ادث يذكرون م غ ح ل و
الريح بالتوحيد د ش خل بشرا تقدم فى الاعراف بل ادارك د ح ث ظ	اذا بهمزة واحدة ا ث اءذا بالتسهيل د خ آءذا بالمد والتسهيل ح	آءذا بالمد والتحقيق ل آءنا بالمد والتسهيل ب ح ث اءنا بالقصر والتسهيل د ح غ
اتينا بالتنوين ك ر فى ضيق د تسمع الصم د تهدى العمى ف	انّ الناس ادح ك ث آتوه ادح ك ش ظ ص تحسبها ادح ظ خل	تفعلون د ح ظ ل فزع بغير التنوين ادح ث ظ يومئذ د ح ك ظ

١٢عـ

هل تجزون شر له عن ما تعملون	سورة القصص	طسم شر خلد ص وباظهار النون عند الميم ف طا سين ميم بالتفخيم ث
ونري فرعون وهامان وجنودهما شر خل	وخاطئين حزنا شر خل بلا همز ث فؤاد ام ان يبطش بفتح الواو صف ث	ربي ان يصدقني الحاث ح د ث وباشمام الصاد الزاي شر خل ع
يا ابت ذكر في يوسف اني ارى هاتين د ا ث	ستجدني ان ا ث لاهله امكثوا ف اني انت ادحث	لعلي اتيكم ادح ك ث اوجدني ادح ك ر ث ظ اوجدني ف خل
الوادي الايمن في الاول ظ اني انا الله فلما راها ذكرا ادحث	راها وكانها بالتسهيل في صف من الرهب ادحث ظ	من الرهب ك ش خلد ص فذانك ان يقتلوني دح غ ي ظ
معي ادحث تث ظ خلد ص ردا بنقل حركة الهمز الى الدال ا وبالف بعد الدال ... في ... ث	يصدقني ادح ب ث ظ خل اني اخاف ادحث ان يكذبوني في ظ ف	وقال موسى بحذف الواو د ربي اعلم ومن تكون شر خل ادحث
لعلي اطلع ادح ك ث ائمة لا يرجعون بالمد والتليين صف ث اث ظ خل	ساحران ادح د ث ظ يجبى اث غ	في امها الوصل ث افلا تعقلون ط ي د في الشاطبية عن ابي عمرو بلا خلاف

ثم هو ر ث ب خلفها واليه ترجعون ظ رايتم موضعان في الظلم	بضياء عندي اولم ن احث ... من تحتها ث	ويكأن الله ويكأنه وقف على الياء ب وعلى الكاف ح وبتسهيل الثاني منهما [illegible]
لخسف بنا غير ظ ع ربي اعلم احدث واليه ترجعون ظ	سورة العنكبوت	الم بتقطيع الحروف وبسكت يسير ث اليه ترجعون ظ
اولم يروا شر خلد ص النشأة الخلق دح غير دح غ	مودة بينكم اك ث خلد ص مودة بينكم دح غ فليقفوا على اوثانا	ربي انه احث ءانكم ائنكم ح شر خلد ص
وكلهم على اصولهم في ائنكم الثاني في التحقيق والتسهيل رسلنا ابرهيم ح موضعين ل	لننجينه شر ظ خل سيء بهم باشمام ضم السين اك ر ث غ	منجوك د ش ظ خلد ص منزلون ك وثمودا غير نظ ع
ولقد جاءتهم ر ح ل ولقد جاءتهم م ولقد جاءتهم ن خل	البيوت ذكر ما يدعون غير ح ت ظ ءايت د شر خلد ص ووقف عليه بالهاء د ب	اولم يكفهم غ ويقول دح ك ث ظ يا عبادي الذين بحذف الياء في الوصل ح شر ظ خل
ارضي فاعبدوني ي ظ ك يرجعون ترجعون ظ ص	لنبوئنهم شر خل لنثوينهم ث وكاين في ال عمران	وكاين من دابة تقدم بالتسهيل في صف وليتمتعوا د شر خل ب

فليقفوا على اثنتا

١٢٥

نبلنا ح سورة الروم	الم بتقطيع الحروف بكتر يليك ث دنسلهم ح عاقبة الثاني ادحثظ	يستهزءون ث ترجعون بترجعون صرخ غ ترجعون و
الميت والميت دحكص وكذلك تخرجون شخل صحه	للعالمين غيرع وينزل دحظ فرأتوا ش	يقنطون ح رظخل وما آتيتم من ربوا بالقصر د
ليربوا اث ظ عما يشركون شخل ليذيقهم ز د	الريح الثاني دحشخل كسفا ث م ل خ ان ينزل دحظ	الى آثر ادحث قاص ينفع الضح د
تهدي العمي ف بهادي في الوقف رظ والباقون يوقفون بغير الياء	من ضعف وضعف وضعفا بالفتح فيهن غيرف ص ع خه	كذلك كانوا غ ليختم لا ينفع ح ث ث ادحكث ط
ولقد ضربنا ح ث ك خل ج لا يستخفنك غ	سورة لقمن	الم بتقطيع الحروف ث ورحمة ف فليقف على الحكيم
ويتخذها ادحكث هزؤا د تقدم اذنيه ا	كان لم وكان صف ان اشكر ادك د خلث	يابني لا تشرك غيرع يابني د

ليضل ح د

١٢٧

ان اشكر لي ادكرث خل يابني انها غيرع	مثقال يابني اقم اث يابني ز	تصعر ادحثخل نعمه صحه
بل نتبع د يحزنك والبحر ا ح ظ	وان ما يدعون ادكثص ينزل الغيث دحشخلظل	بان الرحمن بابدال الهمز يا صف خه سورة السجدة
الم بتقطيع الحروف ث خلقه دحكث ظ	أإذا أإنا الرعد ترجعون ظ لاملأن كالح صف	ما اخفي بالسكون فظ أئمة بالمد والتسهيل ث صف
لما صبروا شغ فلا يقفوا على سبيلا سورة الأحزاب	بما تعملون خبيرا ح اللاء بتحقيق الهمز بلا ياء ظ ب ز	اللاء بحذف الياء وتليين الهمز وفي المد والقصر ح ش ح ج وفي الوقف الاسكان ابدال الهمز ياء ساكنة
اللاي بياء ساكنة مع المد فقط في الحالين ح ج تظهرون ادحث ظ	تظاهرون ك تظاهرون شخل النبي وولي بالابدال ا	اذ جاءتكم ح ل بما تعملون بصيرا ح اذ جاءكم ح ل
وإذ زاغت ح د ل ق الظنونا في الحالين ادثص	وبغير الالف في ح نظ وفي الوصل بغير الالف وفي الوقف بالالف د خلع	لا مقام لكم غع بيوتنا لاتوها ذكر بالقصر ادثمخه

تحذف في العدد والتوسط والقصر في وقف الروم كالعم

يحسبون ادح ر خل يسألون عن	أشق [illegible] يا المؤمنون في الانعام الواو الرعب ك ر ث ظ	لم تطوها بسكون ث سيئة د ص
يضعف لها العذاب د ظ يضاعف ح ث ظ	ويعمل صالحا يؤتها ش خ ل وقرن بيوتكن غير ا ن ث ذكر	ولا تبرجن ج أن يكون ا د ح ث ظ ب
نقد صلا ح ك ش خ ل ج وإذ تقول ح ش خ ل وخاتم غير ن	النبي إنا موضعان بالابدال او كاليا ا تملوهن ش خ ل	للنبي إن الثاني كاليا او يا سالكه محضه ج
واتفق في الهمز في الوقف ب ان اراد النبي ان باب الهمز وان ا	ترجي من د ح ك ظ ص لا يحل ولا ان تبدل ج ح ظ	بيوت النبي الا ذكر تقدم إناه ش خ ل [illegible] واليسر في الشاطبي خلاها من ل
تسلوهن د ر خ ل الرسولا السبيلا كمثل الظنونا	سادتنا ك ظ ربنا آتهم غ لعنا كبيرا غير ن ل خ	سورة سبا عالم ا د ك ث غ ليغفروا [illegible] للاختصاص
علام لا يعزب ش ر معجزين د ح	أليم غير د ظ ع الحي ... ذكر [illegible] ب	ان نشا نخسف نسقط ش خ ل نخسف بهم ب

كأحد بالتسهيل في [illegible]

كسفا غير ع الريح ص الرياح ث	كالجواب [illegible] ج في د ظ من عبادي الشكور ف	منساته ا ح ث منساته [illegible] والهمز [illegible] الشاطبي [illegible]
تبينت غ لسبأ ح ج لسبأ مسكنهم ف ر ح ل	في مسكنهم ا د ح ك ث ظ ص أكل أكل ا د الاضافة ح ظ	نجازي إلا الكفور ا د ح ك ث ص وهل نجازي ب
ربنا باعد ظ بعد ولقد صدق د ح ل ح ل	ولقد صدق ش خ ل ولقد صدق ا د ث ظ م	ولقد صدق للباقين قل ادعوا الذين غير ن ظ ف
لمن أذن ح ش خ ل إذا فزع ك ظ إذ جاءكم ح ل	إذا نا [illegible] تناح ش خ ل ل جزاء الضعف غ	في الغرفات ف معجزين د ح
ويوم يحشرهم ثم يقول غير ظ ع نكير [illegible] ج في ظ	ثم تتفكروا بادغام التاء في التاء غ [illegible] الابتداء ان اجري الا [illegible] د ش خ ل ظ ص	الغيوب ف ص ربي انه التناوش ا ح ث ح ش خ ل ص
وحيل باشمام الحا ك د غ سورة فاطر	غير الله ش ث خ ل ترجع الأمور ك ش ظ خ ل	قرأ في الانبياء تذهب نفسك ث الريح د ش خ ل

مُيِّتَ دحـ كـ لس وَلَا يُنْقَصُ ظ وَسُلُبٌخ ح	ثُمَّ اَخَذتُ عبر دج نَكِيرِ نص ج ٤ ظ يَدْخُلُونَهَا ح	وَلُؤْلُؤًا دحـ ش ما خلـ ظ وَلُؤْلُؤًا وَلُؤْلُؤٍ ش ص ى
يَحْزُنُ كَذَا ح اَرَأَيْتُم يَجْتَلِبَتْ ادرث ذكره الادغام طاس	وَمَكْرَ السَّيِّءِ في الوصل ف	وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللّٰهُ وَيُؤَخِّرُهُم ش ج
سُورَةُ يٰسٓ يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ غ ل وباختلاس عن اهمع	وتدبيروى بين بين في يس عن اف وليس في الشاطبية	يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ ن خلـ ص و يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ ا ف ص لا مطلقا
يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ بالفتح والاظهار دحبع	يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ بالفتح والادغام طج غ	يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ بالامالة والاظهار ف
يٰسٓ وَالْقُرْاٰنِ بالامالة والادغام ر خلـ ص و لا مطلقا في الشاطبية وزاده	ن يس بتقطيع الحروف ش على صراط ذكر	تَنْزِيلَ ادح شظ ص سُدًّا في الموضعين ادحـ ث طاس
اذ جاءها ج ل فَعَزَّزْنَا ص اَئِن ذُكِّرْتُم ث	وَمَالِيَ لا خلـ ظ وليس في الشاطبية ذكره هشام لخـ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ظ	اِن يُرِدْنِ ر بفتح الياء في الوصل ث وباثباتها في الوقف شر ظ

وَلَا يُنْقِذُونِ ر نص ج في ظ اِنِّيَ اِذًا اِنِّي اٰمَنْتُ اح ث ادحـ ث	فَاسْمَعُونِ في ... صَيْحَةً وَاحِدَةً ث يَسْتَهْزِءُونَ ث	لَمَّا جَمِيعٌ ... المَيْتَةُ العُيُونِ ...
مِن ثَمَرِهِ شر خلـ وَمَا عَمِلَتْهُ بغير الهاء شر خلـ ص	وَالْقَمَرَ ادحـ و فلا يقفوا على العليم ذُرِّيَّتَهُم ا د ش ظ	يَخِصِّمُونَ باختلاس فتحة الخاء او بالاسكان او بالادغام ب وفي الشاطبية الاختلاس فقط
يَخْصِمُونَ دحـ لخـ بالفتح والكسر ولم يذكر الشاطبية كسر ولا اختلاس عن ل	يَخِصِّمُونَ باختلاس الفتحة ... ح وفي الشاطبية الاختلاس فقط	يَخِصِّمُونَ صر خد اي بكسر الياء وفتحها ولم يذكر الشاطبية بالكسر ولا خلاف الا بالفتح فقط
يَخْصِمُونَ باسكان الخاء وتخفيف الصاد ف يَخْصِمُونَ بالاسكان مع التشديد ث	مَرْقَدِنَا سكت في الوصل على الالف ع صَيْحَةٌ وَاحِدَةٌ ث	في شُغُلٍ فَاكِهُونَ ادح ث في ظُلَلٍ شر خلـ
تُطِيعُونَ ث وَاَنِ اعْبُدُونِي ادحـ ش خلـ	صِرَاطٌ ذكر جُبُلًّا جُبْلًا د ش خلـ غ ح ك	جِبِلًّا مَكَانَتِهِم ر و ص نُنَكِّسْهُ ادح ك ث ش ظ ح لـ
اَنَا لَا يُحِلُّونَ اش ظ م لِيُنْذِرَ ا ث ظ وَمَشَارِبُ ك خد وذكر الشاطبية عن هشام فقط	فَلَا يَحْزُنْكَ ا بِقَادِرٍ ع كُن فَيَكُونُ ك ب	يُحْيِ بضم كسر الهاء غ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ظ

اوباشمامها م

١٢٨

بلاخلاف

سورة والصافات	والصافات صفا فالزاجرات زجرا فالتاليات ذكرا ح ف	بزينة بغير التنوين غير ن ف الكواكب ص
لا يسمعون ا د ح ف ن ظ ص فاستفتهم غ	بل عجبت شر خل أإذا بالمد والتسهيل ث ح ب أإذا بالتسهيل د ح غ	أإذا بهمزة واحدة ك متنا موضعات د ح ك ن ظ ص
أإنا بهمزة واحدة ا ب ش ظ أإنا بالتسهيل د	أإنا بالمد والتسهيل ح وأإنا بالمد والتحقيق ل	أو آباؤنا ك ث ب ص ف نعم ر لا تناصرون ث ح
المخلصين حيث د ح ك ظ ينزفون شر خل	كأنهن صف أإذا أإنا في الرعد فراءه في الانبياء	لتردين ص ح ظ كأنه صف ثم لتون ن اللام
ولقد ضل ح ك ش ج إذ جاء يزفون ح ل ف	سيهديني ع ظ يا بني إني أرى ح ع إني أذبحك ا د ح ث	ماذا ترى بالكسر ا ش خل يا أبت ذكر في يوسف
ستجدني إن شاء الله ا ث قد صدقت ح ش خل ا	الرؤيا في يوسف وإن إلياس ك خ فالابتداء بهمزة مفتوحة وذكر الشاطبي هذا الاختلاف	الله ربكم ورب ا د ح ك ش ص فليتقوا على الخالفين

عن [illegible]

آل ياسين ا د ح ك ظ بالادغام ن ش فاستفتهم غ	لكاذبون أصطفى بهمزة الوصل [illegible] فالابتداء بالهمزة المكسورة أفلا تذكرون ا د ح ك ن ظ ص	ما لي الجحيم في الوقف ظ ولقد سبقت [illegible]
سورة ص بقف عاص سكتة لطيفة في الوصل ن ث	فنادوا ولات وقف عليه بالهاء ر يذوقوا عذابي ع ظ	أصحاب ليكة بالنقل ا د ك ث عقابي ع ظ
من فواق شر خل إذ تسوروا ح شر خل ل المحراب مرخه	إذ دخلوا ح ك شر خل القراط ذكر ولي نعجة غير ع لخ	ولقد ظلمك ج ح شر خل مرلخه وورد الشاطبي الاظهار عن ل
ليدبروا ث إني أحببت ا د ح ث	بالسوق بالهمزة على وزن دخل ا بالواو بعد الهمزة على وزن دخول كلاهما عن ف	بعدي إنك ا ح ث له الريح ا ح ث
مسني الشيطان ف بنصب بنصب ن ظ	عذاب اركض شويد بالضم ا ح د ث خل ل مر ن خلفهما ولم يذكر الشاطبي ابن ذكوان والاختلاف عن [illegible]	عبدنا إبراهيم د بخالصة بغير التنوين ا ث ل خ
والليسع شر خل متشابه ن ما توعدون د ح	وغساق ا د ح ك ن ظ ص وآخر على وزن عمر ح ظ	من الأشرار اتخذناهم بهمزة الوصل ح ش خل فالابتداء بالهمزة المكسورة

٣ وليس في الشاطبية ذكر الفتح عن ل

١٢٩

وليس في الشاطبية الخلاف عن ل

يقفوا على الاستفهام [illegible] الاستفهام [illegible] بما ذكر [illegible]

تخيرنا ... لي من ... الاثبات ث	لنشي الي ... المخلصين دح ذظ فالحق ادحكدشظ	سورة الزمر وانزل لكم غ امهاتكم ذكر في النور
يرضه بالاشباع للكل د رخل وبالاسكان والاشباع طاذ وبالاسكان فقط ى	وبالاسكان والاختلاس ضل وذكر الشاطبي قصر الهاء عن ص والاسكان والقصر عن ل	وبالاختلاس والاشباع خ م وذكر الشاطبي الاشباع فقط عن م
ليضل عن دح غ امن هو ادف اني امرت اث	اني اخاف ادحث يا عبادي غ خد فاتقون ى غ ط	بشر عبادي الذين باثبات الياء المفتوحة في الوصل ى خد ولم يذكر الشاطبي خلافا عن ى غ
في الوقف بالاثبات فاى خد لكن الذين ث	من هادي في الوقف د ولقد ضربنا ح ك ش غ ل ج	سلما دح ظ اذ جاءه ح ل بكاف عبده ش خ ل ث
من هادي في الوقف د ازاينتم ذكر في الانعام ان ارادني الله ف	كاشفات ضره ممسكات رحمته ح ظ	مكانتكم ص قضي عليها الموت ش خ ل
اليه ترجعون ظ يستهزءون ث يا عبادي الذين بحذف الياء في الاحوال ح ش خ ل	لا تقنطوا ح ر ظ خ ل يا حسرتاي يا حسرتاه ث خ خد	يا حسرتاه غ خد قد جاءتك دح قد جاءتك ف خل

فقضى عليها ذخ

قد جاءتك م وينجي الله بمفازاتهم ش خ ل ص و	تامروني اث تامروني د تامرونني ل مرخد	وجيء باشمام ... ك ل غ وسيق في الموضعين ك ر غ
تحت في الموضعين ادح ث ظ ك سورة المؤمن	حم ش خ ل ص وح ق خد ولم يذكر الشاطبي خلافا عن الازرق ح م بتقطيع الحروف	فاخذتهم ... ع عقابي ى كلمت ع ظ اث ك
وقهم عذاب غ وقهم السيات غ خد ونهم السيات و	اذ تدعون ح ش خ ل وينزل دح ظ اللاتي نص خ ج ب ... دظ	والذين يدعون المرخد اشد منكم بالكاف ك
من ذا اني في الوقف د رسلهم ح ذروني اقتل دمق	اني اخاف ادحث او ان ادحكث	يظهر الفساد د ك ش خ ل ص عذت ح ش ث خل لخ
قد جاءتكم ح د ل قد جاءتكم ف خل قد جاءتكم م موضعين	اني اخاف موضعان ادحث التناد نص خ ج ب غ دظ	من هاد ى ثر د قلب متكبر ح ك خد وذكر الشاطبي
لعلي ابلغ ادحكث فاطلع ... ادحث غ ع	اتبعوني اهدكم في الوصل ح ث ب ص ف ... دظ	يدخلون دح ث ص ما لي ادعوكم ادح ث ل م ر خد

ولم يذكر الشاطبي خلافا عن م

وليس في الشاطبية ذكر ابن ذكوان ع

١٣٠

وليس في الشاطبية عن هشام

عن ابن ذكوان تنوينا بلا خلاف

وليس في الشاطبية عن م

وأنا أدعوكم إلى ... ا أسباب إلى الله اح ث	الساعة أدخلوا بهمزة الوصل د ح ك ص والابتداء بهمزة مضمومة في القراءة الباقون بهمزة مفتوحة	رسلكم رسلنا رسلهم ح لا يسأم د ح ك ث ظ
تتذكرون ا د ح ك ث ظ ادعوني د سيدخلون د ث ص غ	شيوخا د ث ص م يكون ك إلينا يرجعون ظ	يستهزءون ث سورة فصلت
حم ذكر حم بالتقطيع ث سواء سواء ظ	إذ جاءتهم ح ل إذ جاءتهم ف خل إذ جاءتهم م	نحسات ا د ح ظ يحشر أعداء الله ا ظ
وإليه ترجعون ظ ربنا أرنا د ح ظ ص م لخ وليس في الشاطبية خلاف عن ل	وبالاختلاس ح س وذكر الشاطبي الاسكان عن ى والاختلاس عن ط تقه بلا خلاف	اللذين د وتقدم في باب المد جواز الوجوه الثلاثة فيه وربت ث
يلحدون ف أعجمي بالمد والتسهيل ك ح ث ب	ءأعجمي بالتسهيل د ج ع م خ وليس في الشاطبية خلافا عن م	ءاعجمي بالابدال ق أعجمي ف ل غ خلفهم ولم يذكر الشاطبي عن ف الا
من ثمرات د ح ش ظ خل ص ويقف عليه بالهاء د ح د ظ	شركاءي د ربي إن لي ح ج ث ب خ	ونأى ذكر في سبحان أرأيتم في الانعام

سورة الشورى حم ح م ح غ ق ذكر ث	يوحي إليك ... ليتفطرن ...	تكاد يتفطرن ... [illegible]
به إبراهيم ل ن في آل عمران يبشر الله د ح ش	ما تفعلون ا د ح د ث ظ ص ع خ ولم يذكر الشاطبي عن ع ينزل د ح ظ ش خل	... الناس ا د ث الجوار نص ا ح ش في د ظ
الريح ث ا ويعلم الذين ا ك ث ليتفطرن ... مطلقا ومن نصيبه ثم تقدم مجوز	كبائر الإثم ا ش غل أو يرسل ا م خ	فيوحي ا م خ سورة الزخرف
حم ح م ث ذكر أم الكتاب في الوصل مابعده ش	إن كنتم ا ش ث خل يستهزءون ث مهدا ا د ح ك ث ظ	بلدة ميتا ث تخرجون ش خلم جزءا ص جزا بالتشديد ث
يحشروا ا د ح ك ث ظ ص عباد الرحمن ا د ث ظ	أأشهدوا بزيادة همزة ممدودة وضم الثانية مسهلة وبسكون الشين ث ب	أشهدوا ا قل أولو غير د ع
جئتكم ث سيهدين ى غ ظ لبيوتهم مرضعا في البقرة	سقفا يتكئون د ح ث بضم الكاف ث لما غير ن ف ق ل خ	يقيض له ظ ص خ ويحسبون ا د ح ب ظ خل

يقول بعد د ح ظ

وليس في الشاطبية عن م

١٣١

أذا ... أنا ... أفأنت ...	يذهبن بك في الوقف بعود ... بالالف أو نرينك غ	وسئل د ر خل من رسلنا ح بآية ذكر في التوبة
من ... الا ح ... أسورة غير ظ ع	سلفا يصدون ش أك د ش خل آلهتنا بالتسهيل ا د ح ...	واتبعون س ح ث ي ظ قد جئتكم ح ش خل ل
وأطيعوني ح ظ يا عبادي بالاثبات الياء الساكنة في الحالين ا ح د ث غ	يا عبادي ص غ ف ما تشتهيه بحذف الهاء الثانية د ح ش ظ خل ص	أورثتموها ح ش ل م خ لم يذكر الشاطبي عن م لقد جئناكم ح ش خل ل
أم يحسبون ا د ح د ظ خل ورسلنا ح ولد ش	فأنا أول بالاثبات في الحالين ا ث يلقوا ث	يرجعون د ش خل ترجعون غ ترجعون و
وقيله غير ن ف فليقفوا على نون تكون سوف يعلمون ا ك ش	سورة الدخان حم ذكر خ م ث	رب السموات ا د ح د ث ظ فليقفوا على العليم
ولقد جاءهم ح د ل ولقد جاءهم ف خل ... م	يوم نبطش ث إني آتيكم ا د ح ث عذت ح ش ث خل	أن ترجمون ي فاعتزلون ي نص ح ي ظ

ل حـ وليس في الشاطبية ...

تؤمنوا لي ح فأسر بهمزة الوصل ا د ث وعيون د ش م ص	فاطبعون ... يعلي ... فاعتلوه ا د ظ	ذق إنك ... في مقام أمين
سورة الجاثية حم ذكر خ م ث	دابة آيات ش ظ فليقفوا على للمؤمنين الريح ش خل	آيات ... نبي بالابدال في ... يؤمنون ك ش خل ص غ
كأن لم ص ف هزوا ذكر في البقرة رجز أليم غير د ح ظ	ليجزي ي ش خل ليجزى ث	ترجعون ظ سواء ا د ح ث خاص فليقفوا على الصالحات
أفرأيت في الأنعام غشاوة ش خل أفلا تذكرون ا د ح ك ش ظ	كل أمة تدعى ظ فلا يقف على جاثية والساعة ف	يستهزءون ث اتخذتم غير د ح غ خ هزوا ذكر لا يخرجون ش خل
سورة الأحقاف حم خ م ذكر ث	أرأيتم موضعان ذكر إن أنا إلا ب خ لينذر ا ك ث ظ خ	فلا خوف ظ إحسانا ا د ح ث ظ كرها معين ا د ث ل م خ
ونفصله ظ أوزعني أن م ...	يتقبل عنهم أحسن يتجاوز ا د ح ث ظ ص أف ذكر في الإسراء	أتعدانني أن ا د ث أتعدانني ل

وليس في الشاطبية عن م

١٣٢

ولْيُوفُوا نُذُورَهُمْ حم لم خب	اَذْهَبْتُمْ بالاستفهام ل ءَاذْهَبْتُمْ بالمد والتسهيل ث ل بالهمزتين سهل	ءَاذْهَبْتُمْ بحيتها مرو إِنِّيَ أَخَافُ ادحث
والْبَعْضُ ح ولِكِنِّيَ اُرِيكُمْ احث ع	لاَ يُرَى إِلاَّ مَسَاكِنُهُمْ ادحدرث والكلام في اصلهم في الفتح والامالة	يَسْتَهْزِءُونَ ث بَلْ ضَلُّوا وَاذْ صَرَفْنَا ر ح د ق ل
يُقْدِرُ في المفاتح سورة محمد عليه السلام	قُتِلُوا غير ح ظ ع وَكَأَيِّنْ ذُكِر غَيْرُ آسِنٍ بالتعميم د	لِلشَّارِبِينَ مرخ وليس في الشاطبية آنِفًا بالقصر ح خ
فَقَدْ جَاءَ ح د ل فَقَدْ جَاءَ ف خل فَقَدْ جَاءَ م	نُزِّلَتْ سُورَةٌ أُنْزِلَتْ سُورَةٌ ح ش خل لخ وليس في الشاطبية عن ل	فَهَلْ عَسَيْتُمْ ا إِنْ تَوَلَّيْتُمْ غ وَتُقَطِّعُوا ظ
وَأُمْلِيَ لَهُمْ ح وَأُمْلِي لَهُمْ ظا	إِسْرَارَهُمْ ادحك ث ظاص رِضْوَانَهُ ص	وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ وَنَبْلُوَا ص فيلتفت في والقابلين
وَنَبْلُوا بسكون الواو غ نوقف في قوله الصابرين إِلَى السَّلْمِ ف خل ص	هاءَ انْتُمْ ذكر في آل عمران سورة الفتح	دَائِرَةُ السَّوْءِ دح لِيُؤْمِنُوا وَيُعَزِّرُوهُ وَيُوَقِّرُوهُ وَيُسَبِّحُوهُ دح

عَلَيْهُ اللهَ غير ع فَسَنُؤْتِيهِ ادحاث ضُرًّا ش خل	بَلْ ظَنَنْتُمْ ر ل كَلِمَ اللهِ ش خل بَلْ تَحْسُدُونَنَا ... ل	يُدْخِلْهُ وَيُعَذِّبْهُ ... ا بما تعملون ...
إِنْ تَطَئُوهُمْ بسكون الواو بلا همزة ث إِذْ جَعَلَ ح ل	لَقَدْ صَدَقَ اللهُ ح ش خل ل الرُّؤْيَا في يوسف وَرِضْوَانًا ص	في التوراة ... شَطْأَهُ د م فَآزَرَهُ بالقصر م لخ
سُوقِهِ وَسُؤْقِهِ على وزن شكن على وزن نجوليه كلاهما عن ن	سورة الحجرات لاَ تَقَدَّمُوا ظ الْحُجُرَاتِ ث	نَتَبَيَّنُوا من التثبيت ش خل أَخَوَيْكُمْ تَلْمِزُوا ظ
ولا تَّنَابَزُوا م يُحِبُّ ... لَكَ ح ب ق ل خلفهما وليس في الشاطبية عن ل الا خلاد بخلاف عنه	ولا تَّجَسَّسُوا لِتَّعَارَفُوا ح مَيِّتًا ا ث غ	لا يَأْلِتْكُمْ ح ظ وابدل السوسي على اصله
بما يَعْمَلُونَ د سورة ق ادغم في قاف وتقدمه في يس ث	نَشَاءُ دح ك ث ظاص مَيْتًا ن	وَجَاءَتْ سَكَرَتُ ح ش خل لخ يَوْمَ يَقُولُ اص
مَا يُوعَدُونَ د مُنِيبٍ ادْخُلُوهَا بضم التنوين في الوصل اد ر ث خل م ل ن خلفهما	وَإِدْبَارَ السُّجُودِ ادف ر ث خل يُنَادِ في الوقف ظ د خ الْمُنَادِ نصر اح ث في د ظا	تَشَقَّقُ ادك ث ظ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ نصر ج في ظ

١٣٣

وليس في الشاطبية عن ل

وليس في الشاطبية عن ل

وليس في الشاطبية عن م والا خلاد

سورة والذاريات والذاريات ذروا	يسيرا ... وعيون ... مثل ما شـ خلـ ص	ابراهيم الا ذ خلدا ل ح ك شـ خلـ قال سلم شـ
[illegible] ر وقوم نوح ح شـ خلـ تذكرون ا د ح ك شـ خاص	ليعبدون ي يطعمون ي تستعجلون ي	سورة والطور تكهن ت هنيئا ت خـ
متكئين ت واتبعتهم ذرياتهم ح	ذريتهم د ظ ذرياتهم الثاني ا ح ك ت ظ	التناهم التناهم د بحذف اليمين لا لغو ولا تأثيم ز خـ ٣ د ح
كأنهم صف لؤلؤ في الحالين ح ث ص ٢	أنتم هم ا د ث تأمرهم في البقرة	المصيطرون بالصاد غير ن ل ع خـ وبين الصاد والزاي ض ق خـ
حتى يلقوا ت يصعقون غير ك ت	سورة والنجم ما كذب الفؤاد صف ل ت	ما رأى ولقد رأى ذكر في هود أفتمارونه شـ ظ خلـ
ولقد رآه في الانبياء أفرأيتم في الانعام اللات غ	ومناة ضيزا د د ا ولقد جاءهم في البقرة	كبائر شـ خلـ أمهاتكم في النور وإبراهيم الذي ل

٢ وليس في الشاطبية ابدالا ... ط

وأنه هو أضحك وأنه هو أمات ح ... وأنه هو أغنى وأنه هو رب ح بلا خلاف	النشأة ا د ح عادا الاولى بادغام التنوين في اللام والهمز في موضع الواو ... ٣	وفي الابتداء له ثلاثة اوجه الاولى على اصله والاولى ولولى
عادا لولى كذلك الا انهم لم يهمزوا الواو ح ث ظ ج	ولهم ايضا ثلاثة اوجه في الابتداء الاولى على الاصل والولى ولولى	[illegible] ليس له الوجه الاول ووجه المد كما ذكر في باب النقل
وثمودا ا د ح د ب ث خلـ والمؤتفكة ح ث ج ب ... وليس في الشاطبية عن ب	ذلك تتمارى بادغام التاء في التاء في الوصل ظ في الابتداء تتابعين	يميل اواخر آيات هذه السورة شـ خلـ ح ق الامالة وراءنا ح امالة امالة محضة
سورة القمر أمر مستقر ث	ولقد جاءهم ح ز ل ولقد جاءهم ن خلـ ولقد جاءهم م	تغن النذر في الوقف ظ الداع في الوصل ح ث ج في ظ ح
نكر د خشعا ح ث ظ خلـ كأنهم موضعين صف	الى الداع نص ا ح ث في د ظ ففتحنا ك ث ظ	عيونا د شـ ص ونذر في ستة مواضع نص ح في ظ
كذبت ثمود ح شـ ا د خـ وليس في الشاطبية اختلاف عن م ستعلمون د ت	ولقد صبحهم ح شـ خلـ ولقد جاء ذكر	سورة الرحمن عز شانه

١٣٤

والحب ذو العصف والريحان [illegible] والنجم [illegible] شخل	بيان كما في هذه السورة بابدال الهمزة ياء في الجاثية	يخرج ا ك ث ظ اللؤلؤ كما تقدم وله الجوار في الدلالة ا ظ
[illegible] والاكرام مرخ سيفرغ شرخل	أيه الثقلان في النور شواظ من نار ونحاس دح و متكئين ث	من استبرق بالنقل فح ج غ لم يطمثهن موضعين ر
كأنهن صف متكئين ث ذو الجلال بالواو ك	سورة الواقعة متكئين بلا همز ث	ولا ينزفون ادح ك ث ظ وحور عين ك ر ث
اللؤلؤ كما ذكر عربا ف خل ص	أئذا بتسهيل الثانية مع الفصل ح ث ب أئذا بتسهيل الثانية بلا فصل دج غ	آئذا بالفصل بلا تسهيل ل متنا دح ك ث ظ ص
إنا ا د ث ظ أينا د آينا ح أينا ل	أو آباؤنا ك ث ب صف فمالئون بضم اللام بلا همز ث ع	شرب الهيم دح ك ر خل ظ أفرأيتم أربعة مواضع كما ذكر في الانعام
نحن قدرنا د النشأة دح تذكرون ادح ك ث ص	فظلتم تفكهون ح خه أئنا لمغرمون ص بل نحن ر	المنشئون بضم الشين بلا همز خلع بمواقع شرخل

فروح غ سورة الحديد	ترجع الأمور دش [illegible] وقد أخذ ميثاقكم	ينزل لرءوف وينفقوا [illegible] في البقرة
آمنوا انظرونا بهمز القطع ف الأماني ث	لا يؤخذ ك ث ف وما نزل غير اع غ خ ولا يكونوا ٢ غ	المصدقين والمصدقات دش يضاعف ك ط ث ظ
ورضوان ص بما آتاكم بالقصر الهمزة ح	بالبخل شرخل فإن الله هو الغني بغير هو ا ك ث	رسلنا برسلنا ح وإبراهيم رضوان الله ل ص
لئلا ث سورة المجادلة	قد سمع الله ح ك خل ل يظاهرون في الموضعين ادح ظ	يظاهرون ك شرك خل اللائي في الاحزاب
ما يكون ث ولا أكثر ظ ويتناجون ف غ	فلا تتناجوا غ ليحزن في المجلس ا غير ن	انشزوا فانشزوا دح ش خلف مرخ والابتداء في همزة القراءة بالهمزة المكسورة
يحسبون ادح ب خل ظ ورسلي إن الله ا ك ث	سورة الحشر الرعب ك ر ث ظ	يخربون ح بيوتهم د ك ش خل ص ب

وليس في الشاطبية ابدالا ل

يكون لهم ث له ث ش ل ظ ورضوانا	رءوف ح ش ظ ف ظ ل ص جدار د ح وامالة جا اصولهم	تحسبهم ادح ر ظ ف ل برءا ث ش خ انى اخاف الله ادب
سورة الممتحنة انا اعلم بالاثبات في تقدمة ح ك ش خ ل ج	يفصل ادح ث يفصل ك يفصل ش خ ل	اسوة ابرهيم غير ن الاول ل ان تولوهم م
لا تمسكوا ح ظ وسئلوا ا د ر خ ل النبى اذا بالابدال او كالياء ا	سورة الصف كانهم صف	من التورىة ح ب م ر ص ف خ ل ف ق و ب غ ف وليس في الشاطبية امالة المحض عن ف
من بعدى اسمه ادح ث ظ ص سحر ش خ ل	ليطفئوا بضم الفاء بلا همز ث متم نوره ادح ك ث ظ ص	تنجيكم ك انصار الله ادح ث
للحواريين م ر خ انصارى الى الله ا ث	انصارى ث سورة الجمعة التورىة د ك م	الحجاب ح ث م ر خ سورة النفاق
واذا رايتهم وكانهم صف خشب ح ر خ	يحسبون ادح ر ظ خ ل لووا ا استغفرت لهم بلا ث خ ا و	ومن يفعل ذلك واكون من ح

ورحمة

وليس في الشاطبية ابدالا من ر

١٣٦

ولن يؤخر الله ت بما تعملون ص	سورة التغابن نسلطهم ح يوم يجمعكم ظ	يكفر ويدخله ا [illegible] يضعفه [illegible]
سورة الطلاق النبى اذا بالابدال او كالياء ا	من بيوتهن د ك ش خ ل م ر ب مبينة د ص	فقد ظلم ح ط [illegible] بالغ امره [illegible]
قد جعل الله ح ش خ ل ل واللائى موضعان في الاحزاب	يسرا من وجدكم ث و عسر يسرا ث	وكاين في ال عمران نكرا ا ث ظ م ص
مبينات ادح ث ظ ص يدخله ا ث	سورة التحريم النبى الى بالابدال او كالياء ا عرف ر	فقد صغت ح ش خ ل ل وان تظاهرا ادح ث ظ
جبريل في البقرة ان يبدله ادح ث نصوحا ص	عمران م ر خ وكتبه غير ح ظ ع	سورة الملك من تفوت ش
كيف ترى ح ش ل خاسئا بفتح الياء بلا همز ث ص ف	ولقد زينا ح ش خ ل م ر خ تكاد تميز ح بادغام التاء في التاء في الوصل	قد جاءنا ح ر ل قد جاءنا ف خ ل قد جاءنا م

نُسْقِيْنَا ن خ خلف وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ أَنْهُمْ بابدال الهمزة الاولى واوا في الوصل	نَذِيرِ ي نَكِيرِ ي فس ج خ ط يَنْصُرُكُمْ في البقرة	صِرَاطٍ ذَلِكَ سِيئَتْ بالاشمام ا د ر غ ث
تَدْعُونَ ظ أَرَأَيْتُمْ موضعان في الانعام	أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ ف وَمَنْ مَعِيَ ش ظ خل ص	فَسَيَعْلَمُونَ ر سُورَةُ الْقَلَمِ بقف عليك ...
ن وَالْقَلَمِ ر خل ظ ل وبخلف عن ن ح م ج هذا طريق القصيد	ن وَالْقَلَمِ ك ر ظ خل ص ج خ وهذا طريق الشاطبية	بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ بابدال الهمز ياء في الحالين ص ف خ
ءَأَنْ كَانَ باثباتهما مسهلة الثانية وبالفصل بينهما ث ل	ءَأَنْ وسهلها بلا فصل غ م خ وليس ذلك الاختلاف في الشاطبية	ءَأَنْ وبتحقيقها ف ص ر أَنِ اغْدُوا ا د ك د خل ث
بَلْ نَحْنُ أَنْ يُبْدِلَنَا ر ا ح ث لَمَا تَخَيَّرُونَ	لَيُزْلِقُونَكَ ا ث سُورَةُ الْحَاقَّةِ	وَمَا أَدْرَاكَ ح ش خل ص م خلفه و ولم يذكر الشاطبية خلافا عن ص
كَذَّبَتْ ثَمُودُ ح ش ل م خ كَأَنَّهُمْ ص ف	فَهَلْ تَرَى ح ش ل وَمَنْ قَبْلَهُ ح ر ظ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ	بِالْخَاطِئَةِ ث ف أُذُنٌ لَا يَخْفَى ا ش ذ ا

ح ث ج ب ر خ
وليس في الشاطبية

١٣٧

كِتَابِيَهْ في الموضعين وكذلك حسابيه في الحرفين بحذف الهاء في الوصل ظ	هَنِيئًا ن مَالِيَهْ وَسُلْطَانِيَهْ كذلك ...	الْخَاطِئُونَ ... ث ... ل م خ
تَذَكَّرُونَ ا ح ث ص يَذَّكَّرُونَ د ظ ل م خ سُورَةُ الْمَعَارِجِ	سَأَلَ بابدال الهمزة الفا ا ك ث تَعْرُجُ وَلَا يَسْأَلُ ر ث ...	يَوْمِئِذٍ ا ر ث نَزَّاعَةً غير ع فليقفوا على لظى ...
لَظَى وَالشَّوَى وَتَوَلَّى وَأَوْعَى بالامالة ش خل ر ح ق	لِأَمَانَاتِهِمْ د بِشَهَادَاتِهِمْ غير ظ ع	فَمَالِ الَّذِينَ يقف على ما دون اللام ح ر خ والباقون واتفقوا على اللام
حَتَّى يُلَاقُوا ث كَأَنَّهُمْ ص ف إِلَى نُصُبٍ غير د ع	سُورَةُ نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ ا د ك ر ث خل	وَأَطِيعُونِ ي ظ وَيُؤَخِّرْكُمْ وَلَا يُؤَخِّرُ ث ج
دُعَائِيَ إِلَّا ا د ك ث إِنِّيَ أَعْلَنْتُ ا ح ث وَوُلْدُهُ د ح ش ظ خل	وُدًّا خَطَايَاهُمْ ح ا ث بَيْتِيَ غير ل ع	سُورَةُ الْجِنِّ وَأَنَّهُ تَعَالَى وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ بالكسر ا د ح ظ ص
والتسعة المواضع الاخرى بالكسر فيهما ا د ح ث ظ ص أَنْ لَنْ تَقُولَ ظ	مُلِئَتْ بتسهيل الهمز ث ص ف يَسْتَمِعِ الْآنَ بالنقل في الحالين خ ج	يَسْلُكْهُ ا د ح ك وَأَنَّهُ لَمَّا ا ص لِبَدًا ل ذ

قُلْ إِنَّمَا [illegible] [illegible]	سُورَةُ الْمُزَّمِّلِ أَوِ انْقُصْ ا د ح ك ر ظ ث خل	إِنَّ نَاشِئَةَ ب صف وِطَاءً ح ك
رَبُّ الْمَشْرِقِ ك [illegible] خل د ص فلا يقفوا عليها بالياء مِنْ ثُلُثَيِ ل	وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ ا ح ك ث ظ سُورَةُ الْمُدَّثِّرِ	وَالرُّجْزَ غير ث ع وَمَا أَدْرَاكَ ذكر
تِسْعَةَ عَشَرَ بسكون العين ث إِذْ أَدْبَرَ د ح ك د ث ص	كَأَنَّهُمْ صف مُسْتَنْفِرَةٌ ا ك ث وَمَا يَذْكُرُونَ ا	سُورَةُ الْقِيَامَةِ لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ بغير الالف ز ه خ
بَرِقَ ا ث بَلْ تُحِبُّونَ وَتَذَرُونَ د ح ك ظ	بَلْ تُحِبُّونَ ش مَنْ رَاقٍ بسكت على النون ع في الوصل	مَنْ رَاقٍ غير ع وَلَا صَلَّى بالامالة شر خل ح ق
وسائر او آخر الآي سوى سُدًى شر خل ح ق وَسُدًى في الوقف شر خل ص ح ق	أَيَحْسَبُ ا د ح ر ظ خل يُمْنَى بالتاء غير ح ظ خ سُورَةُ الدَّهْرِ	سَلَاسِلَا ا د ث ل غ خل هما ص ولم يذكر الشاطبي خلافا عن هشام
سَلَاسِلَ بغير الالف في ف خل وفي الوصل بغير الف وفي الوقف بالالف ح د ع م و باختلاف [illegible]	سَلَاسِلَا ا د ث ص ل وبغير الالف في ف خل ك غ وفي الوصل بغير الالف وفي الوقف بالالف ح م ع خمر وفي الوصل بغير الالف وفي الوقف بالالف بلا	مُتَّكِئِينَ ث قَوَارِيرَا قَوَارِيرَا ا د ث ص

[illegible]
ا د ح ك ظ خل

خلاف ح و وهذا طريق الشاطبي

ح وهذا طريق الطيبة

١٣٨

قَوَارِيرَا قَوَارِيرَ د ح [illegible] نونوا على الاول بالالف وعلى الثاني بغيرها د ح خل م ع ووقف عليها بلا الف ف غ	ووقف على الاول بالالف بلا خلاف وعلى الثاني بالالف باختلاف ل وذكر الشاطبي عليهما بالالف بلا خلاف عن ل	ووقف على الاول بالقصر باختلاف وعلى الثاني بالقصر بلا خلاف ل [illegible]
عَالِيَهُمْ ا ز ث خُضْرٌ د شر خل ص وَإِسْتَبْرَقٌ ح ك ث [illegible] خل	وَمَا تَشَاءُونَ د ح ك خ ولم يذكر الشاطبي خلافا عن ك سُورَةُ وَالْمُرْسَلَاتِ	[illegible] ذِكْرًا [illegible] عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ا د ك ث [illegible]
وُقِّتَتْ ح وُقِتَتْ ث أُقِّتَتْ وَمَا أَدْرَاكَ ذكر د فَقَدَرْنَا ا ث ر	انْطَلِقُوا إِلَى ظِلٍّ غ كَأَنَّهُ جِمَالَاتٌ صف ا د ح ك ث م و	جِمَالَتٌ غ ووقف عليه بالهاء ر فَكِيدُونِ ى غ ظ
وَعُيُونٍ د شر خل م و هَنِيئًا ش خ سُورَةُ النَّبَإِ	فُتِحَتْ ا د ح ك ث ظ وَكَانَتْ سَرَابًا ح شر خل م وليس في الشاطبية ذكر هشام	لَابِثِينَ بالقصر ف و وَغَسَّاقًا ا د ح ك ث ظ م
وَلَا كِذَّابًا ر رَبِّ السَّمَوَاتِ الرَّحْمَنِ فليقفوا على ما قبلهما ا د ح ث فليقفوا على حسابا	رَبِّ الرَّحْمَنِ شر خل	سُورَةُ وَالنَّازِعَاتِ أَئِنَّا أَئِنَّا ح ب د ح غ
أَئِنَّا ل أَئِنَّا ث أَئِذَا ا ك ظ أَئِذَا د	أَئِذَا ح ث نَخِرَةً شر خل ص غ	طُوًى بلا تنوين ا د ح ث ظ أَنْ تَزَكَّى ا د ث ظ

تحوز من ش بيل او آخر آياتها غير ذكرها شرخل واماله ذكرها وانفتح [illegible] وامال [illegible] وما سواه بين [illegible]	وقيل جميعها بين بين قو الاماليه كلمة ها ثانت باختلاف عند الاذكر دها ثانت بقيل بين بين نظ كا تهم صن	سورة عبس فتنفعه غير ن تصدى ا د ث
[illegible] تلهى انا صببنا ادحك ث و وانفتح في الوقف غ	امال او آخر آياتها شرخل وفق وقيل ح الذكرى وما سواه بين بين سورة التكوير	سجرت دح دغخ يحيى ذنب بالابدال في صنفر تلتث ث
نشرت دح شرخل سعرت دح شرخل ل وصرف وليس في الشاطبية اختلاف عن مر	الجوار في الوقف ظ راه في الانبياء بضنين بالظاء دح ب غ	سورة الانفطار نعدلك ادح كشظ نليقفوا عليها هنا
ركبك كلا غ بل تكذبون شرل بل يكذبون ث م	اذ ذلك موضعان ذكر يوم لا سورة دحظ التطفيف ا	بل ران ادحك ث ظ بل ران شرخل ص ويسكت على اللام في الوصل ع
تعرف نضرة شظ ا ختامه ر	نكهين غيرث ع كخذ ولم يذكر الشاطبية [illegible] اعن ي	هل ثوب شرل سورة الانشقاق ويصلى سعيرا ادب
لتركبن دشرخل واذا ثدرك بفتح الباء ث	البروج المجيد شرخل محفوظ ا	الطارق اذ ذلك ذكر لما عليها ادح رظخل

يليقفوا على
بالتوين

ومن الاعلى الى الغاشية تذر ر	للبشرى تؤثرون ث ح بل تؤثرون شرل	امال او آخر ايها خل وقو وامال ح ط [illegible]
تصلى ح ظاص انية بالامالة لخم ا ولم يذكر الشاطبية الخلاف	لا تسمع فيها لاغية ا لا تسمع فيها لاغية دح ي	[illegible] ل وبالاشمام بين الصاد والزاي ض وبالاشمام او بالصاد الخالصة ي
اياتهم الفجر ث والوتر شرخل اذا يسر نعر اح ث غ دظا	بالواد في الحالين دظ نعر ح ونقل الحذف في الوقف عن ن ايضا لكم في الوقف وجهان الحذف والاثبات	ربي موضعين ادح ث اكرمن واهانن ي نعر اث في ظاح ويهدي في الوصل عنح الاثبات الحذف الجمهور
نقدر دث تكرمون ولا تحضون ويأكلون وتحبون ظاح	ولا تحاضون ادط وجيء بالاشمام رلغ	لا يعذب ولا يوثق ب ظ البلد
ايحسب اد ظارخل موضعين لبدا وما ادراك ذكر ث	ان لم يره بسكون او بالاشباع ل وليس ذلك في الشاطبي ويقصر الهاء او بالاشباع ظخ	فك رقبة او اطعم دح ب مؤصدة ادب ث ص
الشمس كذبت ثمود ح ش خل ل مرخه ولم يذكر الشاطبية خلافا عن م	فلا يخاف بالفاء اث	امال آخر كل آية منها غير تلبها وطحيها شرخل واما تليها وطحيها ب وامال كلها بين بين ح رقم

١٣٥

الليل [illegible] ث [illegible] تلظى	وأمال أواخر آي الليل شوخلد والقصر في الليل [illegible] وما عداه بين بين وأمال جميع ذلك بين بين قو	والضحى أمال أواخر آيات هذه السورة شوخلد ح قو إلا سجى فأماله دوح قو
الشمس [illegible] في الموضعين العلق أن رآه في الانعام	أن رآه بقصر الهمزة زخ أرأيت ذكر في الانعام خاطئة ث	أمال أواخر آيها من ليّ إلى يرد شوخلد وأمال يرد وما عداه بين بين ح وأمال جميع ذلك بين بين قو
القدر وما أدراك ذكر شهر تنزل هـ مطلع الفجر رخل	ومن القيمة إلى آخر القرآن البرية موضعين ام	الزلزال يصدر بالاشمام تقدم ذكره في القصص
خيرا يره وشرا يره بالسكون أو بالاشباع ل وليس في الشاطبية ذكر الاشباع	وبالسكون أو بالقصر أو بالاشباع غ وبالاختلاس عن ظ وحفص ابن سوار و الثلاثي وغيرهما الاختلاس عن و والصلة عن غ [illegible]	والعاديات فالمغيرات صبحا ج [illegible]
القارعة ماهيه بلا هاء في الوصل فظ أدراك ذكر	التكاثر لترون ك ر الهمزة جمع مالا ك ث ر ظ خل و	يحسب ادح ر ظ خل وما أدراك ذكر مؤصدة في [illegible]
في عمد شوخلص قريش لإيلاف بياء ساكنة بلا همز ث	لإيلاف بغير ياء ث إلافهم بغير ياء ث	الماعون أرأيت ذكر الكوثر إن شانئك ث [illegible]

الكافرون عابدون ولا عابد و عابدون بالامالة فيها ل خ وليس في الشاطبية ذكر اختلاف	ولي دين [illegible] [illegible] وليس في الشاطبية [illegible] عن ل	[illegible] المسد [illegible]
حمالة ادح ك شوث ظ خل الاخلاص كفوا أحد ف ظ خل	كفوا ادح ك ر ث ص النفاثات روى غ خلاف عن النفاثات بالذبحه	[illegible] عن و [illegible] وقرأ [illegible] مفتوحة [illegible]
در بيان ما آت ترا نی له بمعنی و ششم معنی آمده	١ موصوله بمعنی الذی شد بما أنزل إليك	٢ منفیه مانند ما كان إبرهيم يهوديا
٣ بمعنی ليس مجون ما كان لبشر	٤ تاكيديه مانند مثلا ما بعوضة	٥ شرطيه چنانچه وما تفعلوا من خير يعلمه الله
٦ استفهاميه محضه [illegible] فما لهؤلاء القوم	٧ استفهاميه بمعنی تقرير چون وما تلك بيمينك	٨ استفهاميه بمعنی توبيخ مانند وما لنا ألا نقاتل
٩ تعجبيه و آن در موضع [illegible] است فما أصبرهم على النار [illegible] وما [illegible] در عجب	١٠ [illegible] مجون [illegible] إذا ما ثمّ	١١ التخييريه چون إما شاكرا وإما كفورا

[illegible] تعظيمية ... ما الحاقّة [illegible]	١٩٤ حقرية مثل إنما علينا ظلم	١٩٥ بمعنى من مانند والسماء وما بناها
[illegible] مجحون بما كانوا	١٩٦ تحديه مثل ما قالوا ولقد قالوا	١٩٧ تشبيهيه چنانكه وما كان لمؤمن أن يقتل مؤمنا
١٩٨ عمومية مجحون ما في السموات وما في الأرض	١٩٩ استهزائية مثل ما ألحقهم عن قبلتهم	٢٠٠ بمعنى لم مثل لما يلحقوا
٢٠١ مذكريه چون ما يذكر به من تذكر	٢٠٢ بمعنى حتى مثل ما لك منا بحد	٢٠٣ تهديديه مانند اعملوا ما شئتم
٢٠٤ كافه مثل إنما وليكم الله ورسوله	٢٠٥ نكره كرنه موصوفه بعود نه موصوله مثل نعما هي	٢٠٦ وقتيه مانند كلما أضاء لهم مشوا فيه
٢٠٧ تأكيديه مثل ما سا ... ربك	٢٠٨ زائده مجحون يا أيها الذين	٢٠٩ غايتيه مثل فما استقاموا لكم

٢١٠ تفصيلية مانند فأما الذين آمنوا	٢١١ [illegible] ... ما أوحى	٢١٢ بمعنى ... [illegible]
٢١٣ تشريفية مانند من السماء ماء	٢١٤ بمعنى تمنيه مانند خبث بنيا	٢١٥ بمعنى ... چون ... دائبا
٢١٦ املية چون ما لك وما لكين	تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب كتبه العبد الفقير الحقير المحتاج الى رحمة الله الملك البارى حاجي بهاالدين عثمان بن عوض بن محمد قاري المشهور به شيرازى في وقت العصر يوم الخميس ثامن شهر صفر لسنة ثلاث وخمسين وثمانمائة حامدا ومصليا	
قال الأئمة تغمدهم الله بالرحمة والرضوان	هر كشتم من اين تحريره دل خسته دعا كردم مصنف بجزم بهشت تو نيز اى برادر چون الجاري دعا كن براكس كه اين خط نوشت	
فضل القراء قراءة بي عمرو واغربهم حمزة واكملهم	نافع واجملهم قراءة قراءة ابن عامر قراءة عاصم و	ابن كثير وافصحهم قراءة واجودهم قراءة اوضحهم قراءة كسائي

بوالعی

ابو جعفر محمد بن طیفور السجاوندی است و ... [illegible] ... و دیگر ... [illegible] ... ... معنی ...	[illegible] ... و دیگر ست و علامة قوله تعالی انهم	و وقف ... و ... [illegible] ... است و لازم اصحاب النار
اگر وصل کنی الذین ... علامة ... [illegible] ... قوله تعالی ... قوم	یحملون العرش ومن حوله او ط است و مطلق از جهت آنکه سبب آیة ... ط	اصحاب شود ... آن بود که ابتدا ... ... موجود نباشد ... ... و ...
نباشد و اما الغید او ج است یعنی وقف قوله تعالی وجعلوا ا	ابتداء تفرع است را دلیل بود و وصل عزة اهلها اذلة ج	وصل وقف جائز علا را دلیل بود چنانک از برای آنک و کذلک
یفعلون شاید که ابتدای قول خدای تعالی یجوز علامة او ز	قول ملقبی بود پس و تعالی بود پس وقف است یعنی وقف را وجهی	وصل باید کردن ... باید کرد و دیگر وقف بود اما وصل ...
انتهوا فرق بود میان آنان و لهم عذاب ایشان که معنی آیة وقف مرخص است	قوله تعالی و علی ابصارهم عظیم عطف است بر ... است و و علامة او ص	غشاوة از برای لیکن ... [illegible] عذاب ... [illegible] است یعنی ...
باشد متعلق بیکدیگر تعالی ... [illegible] دفعه ... و وصله اگر انقطاع نفس ...	اما ... در افاده الا از برای آنک و اذا عطف الذی ... اما به سبب برو باد هم آنک ...	معنی تمام ... چنانک است ... [illegible] تمام فایده میدهد ضمنی که وقف ...

... منتهای ... بینیم و مدت عمر خود ... کرده ایم ... ما را ...
... سعادت ... میسر گردانند و اکنون ... از کسانی ... پس ...
... و ... احسان ... مراد خود داشته است ... ما را ... و فضل
... از خدای عز و جل ... خواهند برای ما و اسلاف و استادان ما ...
... و دوستان و یاران و مریدان و شاگردان و ... ما او کسانی که در این کار
... و ... تمام ... از ... در خواندن ... و ...
... و ... باشند و ... رحمت اکرم الاکرمین و فضل ارحم الراحمین است
... را ... مقصود ... و ... ما را ... عرض ... کند
... والحمد لله رب العالمین ... والصلوة علی رسوله محمد المصطفی و آله

[illegible]

وقع الفراغ من تحریر هذه النسخة العبد الفقیر ... الله ...
محمد بن ابی بکر ... العزنوی المصلوی ... الله ...
... الخمیس ... سنه ... و ...

[illegible]